

# دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد





## قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- ✽ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ✽ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ✽ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ✽ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ✽ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ✽ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ✽ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ✽ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۴ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۳۹ - ۸۱۸۲۰۳

۲۲

تابستان ۱۳۶۹

# دانش

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی

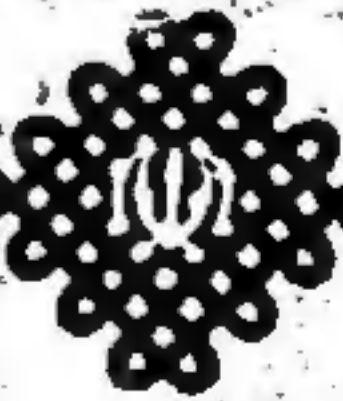
۳۸۷۲۲۲

۳۸۷۲۲۲

۳۸۷۲۲۲

۳۸۷۲۲۲

۳۸۷۲۲۲



✽ حروف چینی: گرافک الیون، لاہور فون: ۲۲۲۷۸۴

✽ چاپ خانہ: منزا پریس، اسلام آباد

✽ محل نشر: رابزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانہ ۲۵، کوچہ ۲۷، ایف ۶/۲، اسلام آباد، پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲.۴



## فهرست مطالب

سخن دانش

بخش فارسی

نهج البلاغه

نگاهی به شخصیت علی اکبر دهخدا

اولین و آخرین دیدار با خواجه عبدالحمید عرفانی دکتر حکیمه دبیران

سید محمد عبدالرشید فاضل

ترجمه های متون فارسی

البیرونی

شعر فارسی و اردو

دکتر سید وحید اشرف، اعظم السادات میر سلیمی،

غلامرضا مرادی، علامه طباطبایی، وزیر الحسن عابدی،

عاصی کرنالی، زبیده صدیقی، سید فیضی، افضل منهاس

عبدالغفور آرزو، ظهور الحسن خان ارزش

اخبار فرهنگی

کتابهای تازه

وفیات

## بخش اردو

علامہ میر عبدالجلیل واسطی کی

فارسی تاریخ گوئی

تحفة الاحباب

مطہر اور دیوان مطہر

فیضی اور لطیفۂ فیاضی

مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد

کتاہائیکہ برای دانش دریافت شد

۱۶۱ سید تقی رضا بلگرامی

۱۸۳ غلام حسن بلتستانی

۱۹۵ عبدالرزاق

۲۲۷ ڈاکٹر قمر غفار علیگ

۲۵۲

۲۵۴

## بخش انگلیسی

1. AL-TABARI. A Historian, Historiography in Islam.

by: Dr. Syed Sible Hasan Rizvi

1 to 16



## سخن دانش

فصلنامه دانش این بار نیز همچون گذشته با مقاله های ارزشمند از استادان مسلم زبان فارسی در ایران و پاکستان در سه بخش و با سه زبان فارسی و اردو و انگلیسی به دوستان علم و ادب و شیفتگان زبان و ادب پارسی تقدیم می گردد. زبان فارسی و فرهنگ و مذهب مشترک، مایه های اصلی پیوند دو کشور دوست و همسایه ایران و پاکستان است و امید است که این فصلنامه هرچه بیشتر بتواند در استواری پیوندهای این دو ملت موثر باشد. سخن خاص این سراغان پیرامون سال بزرگداشت حکیم شاعران و شاعر حکیمان استاد ابوالقاسم فردوسی است.

اگر منظومه ها و سروده های ایللیاد و ادیسه اثر هومر یونانی و مجموعه مها بهارت هندی به عنوان آثار بزرگ حماسی شهرت یافته است، بدون تردید شاهنامه فردوسی هم از بزرگترین آثار حماسی و ادبی جهان به شمار می رود. کیست که شاعر بزرگ و شرافتمند طوس را نشناسد و اثر مهم او را ندیده یا نشناخته باشد. آوازه حکیم ابوالقاسم فردوسی همه جهان را پر کرده است. کتاب عظیم شاهنامه پشتوانه و سند ارزنده زبان پارسی است. زبانی که از گاتان اوستا تا بهین آثار ادب امروزی بیش از سه هزار سال پیشینه دارد. سال ۱۹۹۰ میلادی از طرف یونسکو به عنوان سال فردوسی اعلام شده و حقیقت آن است که هر سال و هر زمان، سال و زمان



فردوسی است زیرا که او مجموعه یی از باورداشتهای راستین را همراه با حکمت عملی و اخلاقی و سیاست مدن، در قالب داستانهای حماسی تعلیم داده و جهانی را از سرچشمه های حکمت و اخلاق و مذهب و سیاست سیراب کرده است.

در شبه قاره هند و پاکستان پاره یی چنان پنداشته اند که تنها حافظ و سعدی و مولوی و نظامی و جامی و امیر خسرو نمونه های مؤثر شاعران و ادیبان به شمار می آیند و از سخنسرای طوس به عنوان آن که شاعری ملی است و داستانهای ایرانی را به نظم آورده، سخن کمتر گفته اند. حال آنکه اگر با نظری دقیق بررسی کنیم، بسیار جنگنامه ها و فتح نامه ها و سوگنامه ها و تاریخهای منظوم توان یافت که زیر نفوذ شاهنامه سروده شده است. بی شک زبانی که هزار سال در این منطقه پر نفوذ راه یافته نمی توانسته اثر عظیم شاهنامه را با خود نیاورد. نه تنها ده ها کتاب بلکه صدها کتاب منظوم و غیر منظوم را توان یافت که به نوعی شاعران و نویسندگان در آنها منظومه بزرگ مرد خراسان را سر مشق و نمونه کار خود قرار داده اند.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران این سال را بسیار بزرگ می دارد و امیدوار است که بتواند با همکاری دیگر نمایندگان فرهنگی ایران در پاکستان در اندازه توان خود کنگره بزرگداشتی برای فردوسی و شاهنامه بر پا گرداند که هر چه در بزرگداشت سخنور طوس بگویند و بنویسند باز هم کم است و يك از صد بشمار نیاید. از دانشوران فارسی دان و جستار گران دانشمند پاکستانی انتظار می رود که در بزرگداشت این چهره انسانی و این شاعر حماسه سرای بزرگ، سخنها و نوشته های پر ارزش پدید آورند و دروساتل ارتباط جمعی و روز نامه ها و مجلات قلمی گردانند که فردوسی تنها متعلق به ایران نیست بلکه او به همه جهان فارسی زبان و جهان اخلاق و حکمت و حماسه تعلق دارد و



فردوسی ستایشگرِ دین و دانش و خرد است.

خرد رهنمای و خرد دلگشای  
خرد دست گیرده پر دوسرای



تو را دین و دانش رها ند درست  
ره رستگاری بیایدت جُست

تیر-شهریور ۱۳۶۹ ه-ش

صفر ۱۴۱۱ ه-ق

سپتامبر ۱۹۹۰ میلادی

## نهج البلاغه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

در میان هزاران نام که مصنفان، مؤلفان و یا مترجمان حوزه  
مسلمانی بر کتاب های خود نهاده اند، هیچ نامی چون «نهج البلاغه» با  
محتوای کتاب منطبق نیست و می توان گفت این نام از عالم غیب بر دل  
روشن شریف رضی رَحِمَهُ اللَّهُ افاضه گردیده است، که «الْأَسْمَاءُ تُنْزَلُ مِنَ  
السَّمَاءِ». راه سخن رسا گفتن را در این مجموعه باید یافت.  
آنکه بخواهد عربی بنویسد یا به عربی سخن گوید و گفته وی  
پخته باشد و به جمال آراسته و لفظ آن سخته و از واژه نابجا پیراسته،  
باید در این مجموعه بنگرد و آنرا بارها بخواند، فقره هایش را بکار برد  
تا ملکه بلاغت در گفته و یا نوشته او پدید گردد و سخنش مورد قبول



همگان افتد. چنانکه گویندگان و مترسلان عرب از سده نخستین هجرت به بعد چنین کرده اند.

عبدالحمید بن یحیی عامری مقتول به سال ۱۳۲ هـ. ق کاتب مروان بن محمد آخرین خلیفه مروانی است. درباره او گفته اند هنر کتابت به عبدالحمید آغاز گردید. عبدالحمید گفته است: هفتاد خطبه از خطبه های اصلع را از برکردم و این خطبه ها در ذهن من پی در پی (چون) چشمه ای جوشید.

و ابو عثمان جاحظ (م-۲۵۵ هـ. ق) که او را امام ادب عربی شمرده اند و مسعودی وی را فصیح ترین نویسندگان سلف دانسته است پس از نوشتن این فقره از سخنان امام «قِیمَةُ كُلِّ اِمْرٍ مَا یُحْسِنُ». چنین نویسد: اگر از این کتاب جز همین جمله را نداشتیم، آنرا شافی، کافی، بسنده و بی نیاز کننده می یافتیم. بلکه آنرا افزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم و نیکوترین سخن آنست که اندک آن تو را از بسیار، بی نیاز سازد و معنی آن در ظاهر لفظ آن بود.

ابن نباته عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل (م-۳۷۴ هـ. ق) که از ادیبان بنام، و خطیبان مشهور عرب است و در حلب در عهد سیف الدوله منصب خطابت داشته است، گوید: از خطابه ها گنجی از برکردم که هر چند از آن بردارم غنی گاهد، و افزون می شود و بیشتر آنچه از برکردم یکصد فصل از موعظت های علی بن ابی طالب است.

زکی مبارک در کتاب «النثر الفنی» آنجا که از سبک ابواسحاق صابی (م-۳۸۰) سخن می گوید فقره ای از نوشته صابی را آورده و چنین نویسد: اگر ما این عبارت را با همانند آن که شریف ارضی از گفتار علی آورده برابر کنیم، می بینیم صابی و شریف ارضی هر دو از يك آبشخور سیراب شده اند. و از آنجا که این دو نفر از یک آبشخور سیراب شده اند، پژهنده هرگاه خطبه ها و رساله های ادیبان عرب و بلکه شعرهای

شاعران عربی زبان پس از اسلام را بررسی کند، خواهد دید کمتر شاعر و ادیبی است که معنی را از سخنان علی (ع) نگرفته و یا گفته او را در نوشته و یا سروده خویش تضمین نکرده باشد.

در ایران اسلامی نیز سیرت شاعران و نویسندگان بر این بوده است که نوشته های خود را به گفته های امام بیارایند، یا معنی های بلند سخنان وی را در شعر خود بیاورند و آنچه موجب روی آوردن این ادیبان و سخنگویان به گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است گذشته از کمال معنی و جمال لفظ، بلاغت است که در عبارت های امام نهفته است. گنجاندن معنی بسیار در کمتر لفظ، بدون اخلال در معنی.

### بلاغت چیست؟

در تعریف بلاغت گفته اند، متناسب بودن سخن فصیح است با مقتضای حال، یعنی رعایت کردن وضع شنونده و یا خواننده از جهت میزان دریافت، و مقدار اطلاع وی، نیز رعایت موقعیت زمان و مکان و دیگر خصوصیت ها که موجب شود سخن یا نوشته، در شنونده و یا خواننده اثری مطلوب بجا نهد. به تعبیر کوتاه تر بلیغ کسی است که سخن را پیرایه بندد و دراز گوید آنجا که باید و کوتاه سازد و لفظ وی ساده بود آنجا که دراز گفتن و پیرایه بستن لفظ را نشاید. دقت در مجموعه فراهم آورده سید شریف رضی روشن می سازد که خطبه ها، نامه ها و گفتار های کوتاه امام (ع) مصداق درست چنین تعریفی است. هنگامی که خطبه می خواند و باید شنوندگان را از آنچه به سود دین و دنیای آنان است بیاگاهاند، گفته اش به تفصیل است و آنجا که شاید و سزااست و باید که سخن در دل شنونده نشیند، و جای گیرد و او از آن سخن پند پذیرد، معنی را در عبارت های گونه گونه نشاند، چنانکه اهر عبارت نکته ای نو را رساند، هر فقره درسی را آموزد، و چراغ دل شنونده را بیشتر برافروزد، و در بیان خطبه ها به سخنان او که در خطبه نخستین و در باره فرشتگان و در خطبه



غرا و اشباح و در چگونگی زندگی و مرگ انسان آمده بنگرید.

در این خطبه ها صحنه ها و حالت ها را چنان وصف می کند که گوئی شنونده خود در آنجا به سر می برد. این ها نه تنها نشان دهنده بلکه آموزنده دقت در لطف تعبیر و حسن ترکیب و زیبایی لفظ و بلندی معنی است. اما نکته اصلی یعنی بلاغت یا مطابقت گفته با مقتضای حال را، چنانکه باید آنگاه در می یابیم که وضع اجتماعی عصر و حالت مستمعان امام را در نظر بگیریم چه آگاهی از وضع آنان در آن روزگار است که ما را از سر تکرار چنین نکته ها در چند خطبه آگاه می سازد.

آنانکه تاریخ اجتماعی اسلام را خوانده اند، میدانند از سال بیست و پنجم هجری (تقریباً) اندک اندک مقدمات جدائی مسلمانان از عصر نبوت و بازگشت به زندگانی پیش از بعثت آغاز گردید. بزرگان و قدرت طلبان قریش که تا فتح مکه مسلمان نشده بودند، پس از گشوده شدن این شهر مقدس پیش پای خود راهی جز پذیرفتن اسلام ندیدند، اما گروهی از آنان جز کلمه توحید و نبوت که به زبان آوردند تا زنده ماندند از اسلام چه می دانستند؟ هیچ و شاید هم نمی خواستند بدانند.

دوران زندگانی پر برکت رسول اکرم، پس از این فتح بیش از سه سال نبود. و پس از رحلت او عصر فتوحات آغاز گردید.

بیشتر این بزرگان با منصب فرماندهی روانه میدان های جنگ شدند و یا ولایت شهر های گشوده را یافتند. سرگرمی سران مهاجر و انصار در جنگ های برون مرزی از یکسو و سادگی وضع عموم مسلمانان، نیز سختگیری نسبی دو زمامدار پس از پیغمبر از سوی دیگر بآنان رخصت نمی داد که هر چه می خواهند بکنند. اما از سال بیست و پنجم به بعد زمینه برای تاخت و تاز قریش و خاندان اموی آماده گردید. مساوات اسلامی اندک اندک از میان رفت، و کسانی که خود را صحابی پیغمبر و حافظ سنت او میدیدند ترجیح دادند زندگی بی دردسری داشته باشند و از

غنیمت های جنگی و خزانه مسلمانان هر چه بیشتر بردارند و خدا و روز جزا را هر چه کمتر به یاد آرند. دل بستگی آنان به این جهان روزافزون، و علاقمندی شان به آن جهان و فراهم آوردن ساز آن اندک. پس از شورش مسلمانان و کشته شدن حضرت عثمان و بیعت مهاجر و انصار با امیر مؤمنان، این دسته از مردم نیز در جمع اصحاب او درآمدند. اما چون عدالت علی را در تقسیم بیت المال و زهد او را در امارت دیدند، ناخشنودی خود را به زبان و کردار به امام مسلمانان نمودند، و این گروه اند که امام آنانرا با سخنانی که ترجمه آن چنین است اندرز می دهد و از دوزخ می ترساند و به برداشتن توشه آخرت می خواند:

«کار از روی دل چنان کنید که گوئی از بیم جان کنید، من چون بهشت جایی را ندیده ام خواهان آن آسوده و از پای نشسته، و نه چون دوزخ ترسنده از آن خفته و از بیم رسته.

بدانید آنکه حق او را سود ندهد باطل زیانش رساند و آنکه به راه نیفتد گمراهی به هلاکتش کشاند. شما را فرموده اند بار بر بندید و توشه بگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم: دنیال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پختن. پس تا در این جهانید از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید.»

و آنچه نکو نوشته است سید شریف در پایان این خطبه که «گر سخنی بود که مردم را به زهد کشاند و به کار آخرت ناچار گرداند این سخن است و درباره آن بس که دل را از آرزوها چنان برکند که روشن شود و پند پذیرد و بیش پی کار دنیا نگیرد.» و نیز این سخنان:

«اما مردمانی دیگرند که یاد قیامت دیده شان را فرو خوابانیده و بیم رستاخیز سرشکشان را روان گردانیده یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان، یا خاموش و دهان بسته یا از روی اخلاص به دعا نشسته یا گریان و دل شکسته در کنج گمنامی خزیده و خواری و مذلت را بجان خریده...



پس دنیا را خرد مقدارتر از پر کاه و گیاه خشکیده بینید. و از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آنکه پسینیان از شما عبرت گیرند. دنیای نکوهیده را برانید چه او کسانی را از خود رانده است که بیش از شما شیفته آن بوده اند.»

نبرد بصره که نخستین درگیری در حوزه مسلمانی است هر چند به سود خلیفه وقت پایان یافت، لیکن اندک اندک اثری نا مطلوب در ذهن گروهی که ایمانی درست نداشتند باقی گذارد. نبرد صفین و رویارویی گروههای يك خانواده باهم این نگرانی را بیشتر کرد و دامنه اثر آنرا در دلها گسترده تر. تا آنجا که آنرا در رفتن به میدان کارزار بی رغبت ساخت، چنانکه هر يك کار را بعهده دیگری می انداخت در خطبه هائی که پس از اعتراض آنان به رأی داوران خوانده شده امام از ضمیر این دسته خبر میدهد. و ایمان و اخلاص خود و مسلمانان عصر پیغمبر را فرا یاد آنان می آرد:

«ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می کشتیم و درخون می آلودیم، این خویشاوند کشتی ما را ناخوش نمی نمود بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پابرجا بودیم و در سختی ها شکیبنا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می خستند. هر يك می خواست جام را به دیگری به پیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می ربود.... به جانم سوگند اگر رفتار ما همانند شما بود نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما.»

و آنجا که می بیند هم چشمنی های قبیله ای که در عصر رسول خدا (ص) از میان رفته بود زنده گردیده و ازدی به رقابت قیمی ایستاده و مضری با ایمانی درافتاده می فرماید:

بدانید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت به خوی  
 بادیه نشینی بازگشتید. و پس از پیوند دوستی دسته دسته شدید. با اسلام  
 جز به نام آن بستگی ندارید، و از ایمان جز نشان آنرا نمی شناسید. می  
 گوئید به آتش می سوزیم و ننگ را نمی توزیم گویا می خواهید اسلام را  
 دگرگون کنید با پرده حرمتش را دریدن و رشته برادری دینی را بریدن...»  
 با توجه بدین وضع اجتماعی است که ما از سر تکرار تقوی و  
 تحریص بدان درسرخنان (امیر مؤمنان و پی در پی ترساندن یاران خویش از  
 کفر آن جهان آگاه می شویم و بلاغت را به معنی حقیقی آن در این خطبه  
 ها می یابیم. اما آنچه این اثر را از دیگر نمونه های سخنان بلیغ جدا و خواننده  
 آنرا در چهار موج إعجاب رها می سازد، تنها مطابقت سخن با مقتضای  
 حال نیست، هر چند در این باب به کمال است. آنچه سخنان امام (ع) را تا  
 بدان درجه بالا برده که گویند برتر از سخن آفریده و فروتر از گفته آفریننده  
 است، رنگی است که از کلام پروردگار در گفتار علی (ع) می بینیم.  
 گفتاری بی اندیشه پیش و بی آموختن از استادی، کم یا بیش.  
 می دانیم هر گوینده که در فن سخنوری به کمال رسد و هر  
 نویسنده که در میدان ترسل پیش افتد باید سالها در محضر استادان زانو  
 زند تا هنر گویندگی و یا نویسندگی را بیاموزد. حالی که امام بزرگوار جز  
 محضر رسول اکرم دبستانی ندیده و جز از آورنده قرآن از کسی درس  
 بلاغت نشنیده. آنگاه خواست او از این سخنان نه ترسل است نه انشاء و  
 نه کوشش در آوردن سجع، یا ترصیع، یا موازنه یا طباق یا مراعات النظیر  
 و دیگر هنرهای لفظی و معنوی. با این همه چنانکه می بینیم سخنان وی  
 آراسته به چنین زیورهاست. این خطبه های گوناگون به حکم ضرورت در جمعه ها و یا در  
 اجتماع مسلمانان القاء گردیده است و بدون تردید گوینده پیش از آغاز



خطبه در لفظ نیندیشیده و قبلاً معنی را در خاطر تسنجیده، اما آنچه از معنی در قالب لفظ آورده است زیور صنعت را یکی پس از دیگری هر چه زیبا تر و متناسب تر به خود می گیرد. مجموعه سخنان امام پندی است یا حکمتی، تعلیمی یا ارشادی، تهدیدی یا تشویقی، عبرتی یا موعظتی، تشریفی و یا کرامتی که گاه در صلابت چون صخره های سخت است که از ستیغ کوهی بلند فرا زیر آید و به ژرفای دریایی خروشان فرو ریزد و صدمت آن در این سو و آن سو آوا در افکند، و گاه در نرمی چون شبنم بهاری که بر برگ گل نشیند یا نسیم سحر گاهی که چهره خفته ای را نوازش دهد. در بیم چون صاعقه ای که زمین را بلرزاند و در امید چون آبهاری که از فاصله ای نزدیک آهنگ موزون خود را به گوش جگر تافته ای رساند.

این جنس انشاء سخن، فن کس یا کسانی نیست که بتوانند از راه تدریس و محاورت و تمرین و ممارست بر آن دست یابند، موهبتی است خاص که از خزانه علم الهی به نادره مردان جهان تفویض می گردد.

درباره نهج البلاغه و محتوای آن از دیر باز بحث ها شده و شرح ها و تفسیرها به زبان های گوناگون براین مجموعه نوشته اند، اما هر چه نوشته باشند و هر چه بنویسند باز هم حق این سخنان را نگذارده اند.

نهج البلاغه دائرة المعارفی از فرهنگ اسلامی است؛ خداشناسی، و جهان فرشتگان، پیدایش عالم، طبیعت انسان، امتهای و حکومتهای نیکوکار و یا ستمبارة اما نکته اصلی این است که در سراسر این سخنان، خواست امام تدریس علوم طبیعی و جانورشناسی یا فهماندن نکته های فلسفی و یا تاریخی نیست.

سخنان علی در طرح این گونه بحث ها همچون قرآن کریم است که به زبان موعظت از هر پدیده محسوس یا معقولی نمونه ای روشن و قابل درك در پیش چشم شنونده قرار می دهد، سپس آرام آرام او را با خود به

سر منزلی می برد کہ باید بدان برسد، بہ درگاہ خدا و آستان پروردگار یکتا۔

آنجا کہ سخن در خلقت آسمان و زمین و آفتاب و ماہ و ستارہ و کوهہاست، بہ زبان اندرز یاد می دہد کہ آنچه آفریدگار بہ آفریدگان بخشیدہ خیر محض است، اما انسان ناسپاس حق این ہمہ نعمت را نمی گزارد و از راہ خدا بہ راہ شیطان می گردد و بخشش الہی را در راہ انگیزختن شر و بر پا کردن فتنہ صرف می کند، و آنجا کہ تذکار داستان پیشینیان است، بہ حاضران تعلیم می دہد کہ روزگار آیینہ عبرت است و گذشتہ را در آن توان دید اما عبرت گیرندہ کی و چہ کسی است؟ ببینید امتہای از میان رفتہ و در زیر خاک خفتہ چہ کردند و چہ دیدند کار نیک آنان را تقلید کنید و از ارتکاب کار زشتی کہ بہ نابودی آنان منتهی گشت بپرهیزید۔

در خلال این اندرزها گاہی ہم بہ اصحاب خود می نگرد و بہ حال و کردار آنان می اندیشد، ناگہان کوی از اندوہ و دریغ بر دل او فرود می آید و آن هنگامی است کہ دیدہ حقیقت بین را از مردمی کہ پای منبرش نشسته اند می بیند و بہ افقی دورتر می گشاید بہ روزگار محمد (ص) و یاران پاکدل او کہ با اعتقاد بہ خدا و روز رستاخیز نصرت دین را بر سود دنیای خود مقدم داشتند۔ دیگر بار بہ جمع حاضران می پردازد و می بیند هنوز از آن زمان بیش از سی سال نگذشتہ است، چہ شد کہ در این فاصلہ کوتاہ مسلمان نماہاجای مسلمانان راستین نشسته اند؟ مردمی کہ چون دنیا بہ روی آنان خندید خدا را فراموش و امام خود را نافرمانی کردند۔ آن مردم کہ گردن ہا را می کشیدند و بر خود می بالیدند کہ ما در راہ خدا شہید دادہ ایم و خود نیز در آرزوی شہادتیم کجا رفتند؟ چرا اینان کہ گرد مرا گرفتہ اند تن آسانی را برگزشتہ شدن در راہ دین ترجیح می دہند و ہر يك می کوشد تا این وظیفہ دینی را بہ گردن



## دیگری اندازد؟

به مساوات و ایثار مسلمانان در صدر اسلام می نگرد که چگونه دیگری را بر خود مقدم می داشتند و می کوشیدند خود را از آلوده شدن به مال دنیا پاک نگاه دارند. اکنون چرا چنین مال اندوز و دنیا پرست شده اند؟ این نمونه ها و دهها نمونه دیگر محتوای خطبه های امام است.

نامه ها بیشتر دستور کار حکمرانان است که: چگونه با طبقات مردم رفتار کنند و چسان در نگهبانی خزانه ملت بکوشند. در هزینه صرفه و صلاح جامعه را در نظر بگیرند. امام مضمون این نامه ها دستور حاکم نیمی از پهنه مسکونی جهان آن روز که به عاملان زبردست خود فرمان می دهد نیست، نوشته پدری مهربان، سالخورده و سرد و گرم روزگار چشیده است که به فرزندان نو رس خویش می آموزد تا در نبرد زندگی چگونه با مشکلات روبرو شوند.

درباره فقره ها و جمله های کوتاه از خود چیزی نمی نویسم، و نوشته ام را یکبار دیگر با قضاوت امام ادیبان عرب عمر و بن بحر ملقب به جاحظ می آریم.

«اگر از سخن علی جز همین نکته را نداشتیم آن را شافی کافی و بی نیاز کننده می یافتیم بلکه افزون از کفایت و منتهی به غایت می دیدیم.»

برای آن که نپندارند دلبستگی نگارنده به مذهب شیعه و شیفتگی وی به مکارم اخلاق و صفات انسانی علی علیه السلام او را به چنین داوری واداشته است، تنها ترجمه يك فقره از مقدمه شیخ بزرگوار محمد عبده رحمه الله علیه مفتی پیشین دیار مصر را که از علمای سنت و جماعت است می نویسم تا معلوم شود صرافان سخن بدین گنجینه گوهر چه نظری دارند و چه آرجی می نهند:

«هنگام خواندن چون از عبارتی به عبارت دیگر می پرداختم می

دیدم جولانگاه اندیشه و دیدگاه بصیرت تغییر می یابد. گاهی خود را در جهانی از معانی بلند می دیدم که در پوششی از لفظهای رخشان و خیره کننده، به زیارت جانهای پاک می آید و در دلهای زدوده از غل و غش رخت می گشاید... و گاهی جمله و عبارتها چنان می نمود که گویی باچهره های عبوس و درهم ریخته و دندانهای بر یکدیگر فشرده و چنگال عقابان درهم شکننده آماده حمله روبرو هستم و گاه عقلی نورانی را می دیدم که با آفریده جسمانی همانندی ندارد. از کاروان خدایی جدا شده و با روح انسانی پیوسته و پس از آن که آن را از آلودگی وسوسه ها پاک ساخته تشریفی از عالم طبیعت بدو پوشانده سپس آن را با خویش به ملکوت اعلی برده و تا پایگاه تجلی نور الهی رسانده و در کنف قدس ربوبی ساکن کرده است، و گاهی خطیبی را می دیدم که والیان امت را مخاطب ساخته با صدایی رسا آنان را تعلیم می دهد و راه صواب و خطا را به ایشان می نمایاند و دقایق سیاست را به آنان می آموزد و از پیمودن راهی که به ورطه گمراهی پایان می یابد، برحذر می دارد.»

آری چنین است سخنان علی علیه السلام. گفتاری فروتر از کلام خالق و برتر از سخن مخلوق.





بقلم: سید اختر حسین

مرکز زبانهای افریقایی و آسیایی

دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو - بهارت

## نگاهی به شخصیت

### علی اکبر دهخدا

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، قرن علی اکبر دهخدا است. نام دهخدا با نهضت مشروطه، روزنامه نویسی، فرهنگ نویسی، کارهای ادبی و پژوهشی همراه است. در تاریخ ادبیات ایران کمتر کسی یافت می شود که همانند دهخدا فعالیتهای گوناگونی داشته باشد و آثار با ارزشی از خود بیادگار گذاشته باشد. برای شناخت چهره واقعی دهخدا زمان و مکان و آثارش باید بررسی شود.

دوره دهخدا، دوره ای بود پر آشوب که کشورهای خارجی با سر نوشت ایران بازی می کردند. دستگاه دولتی و سیستمهای مالکین، فاسد و پوسیده بود. در این اوضاع تیره و شوم نهضت مشروطه بروز می کند، و مشروطه خواهان امید تازه ای را در دل ایرانیان زنده می کنند. مبارزه علیه استبداد آغاز می شود، و حق جویان صحنه سیاسی و اجتماعی کشور را تحت

نفوذ خود قرار می دهند، دهخدا در چنین اوضاعی چشم می گشاید، و مانند سرباز مسلح با حربه قلم خود به جنگیدن با استبداد می پردازد. دهخدا در تمام زندگی خود سرشار از روح وطن دوستی بوده است و این خصلت را در بیچگی از پدر خود فرا گرفته است:

هنوزم ز خردی به خاطر در است  
که در لانه ماکیان برده دست  
به منقارم آنسان به سختی گزید  
که اشکم چو خون از رگ آندم جهید  
پدر خنده بر گریه ام زد که "هان"  
وطن داری آموز از ماکیان"

در سروده های او چهره دهخدای شاعر، آزادیخواه و مشروطه طلب پیدا است. در غزل معروف وی، در ردیف "منی خواهم" چهره شاعر و چهره آزادیخواه روشنتر می گردد. شاعر افکار تازه و بکر را در چهارچوب کهن فارسی می ریزد و با آب و تاب مسائل ملت ستم دیده آن دوره ایران را بیان می کند. او همانند قهرمان در ظلمت استبداد برای حصول حقوق برابری، برادری، محبت و صفا دست می زند، نمونه شعر وی در ذیل می آید:

مرا این خاصیت ارث است از آبا که من کس را  
ز خود برتر نمی تابم ز خود کمتر نمی خواهم  
چو بر عشق است و بس بنیان و بیخ و پایه هستی  
جدال و جنگ و جر و بحث و چون و چر نمی خواهم  
زن بی شوی و طفل بی پدر، مام پسر کشته  
رخ زرد و دل خونین و چشم تر نمی خواهم  
اگر خود سیر گردون است و حکم انجم و اختر  
من این گردون، من این انجم، من این اختر نمی خواهم



نوی یک جهان است این که از حلقوم من ریزد  
من این از خود نمی گویم، بخوام و نمی خواهم

دهخدا به زبان مردم عامیانه شعر می سروده است. وی سنت شکن است، چون از گل و بلبل سخن نرانده، و از طرفی دیگر سنت گرا است. چون شعرای بعدی به تقلید از وی به زبان عامیانه مردم شعر سروده اند. "رؤسا و ملت" شعری است از دهخدا که در آن دهخدا بزبان بسیار ساده وضع مستضعفین را مطرح می کند. اگر همراه این منظومه نظر بحی آریان پور نقل شود، بی مناسبت نخواهد بود:

"در قطعه" رؤساء و ملت" که طی آن به کنایه از وضع استبداد انتقاد شده "رؤسا" در نقش مادر ناتوان و "ملت" به صورت بچه بیماری تصویر شده است که در میان بازوان مادر از گرسنگی جان می دهد:

گریه مکن لولو میاد می خوره

گریه می آد بزیزی رو می بره

از گشتگی، ننه دارم جون می دم

گریه مکن فردا بهت خون می دم

باخواندن سه نوع شعر دهخدا به نظر مرحوم دکتر معین اشاره می شود که اشعار دهخدا را به سه قسم تقسیم کرده است. اول اشعاری که به سبک متقدمان سروده، دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته و سوم اشعار فکاهی که به زبان عامیانه است.

دهخدا روز نامه را برای تماس مستقیم با مردم وسیله ای قرار داد و از این طریق توانست ملت ظلم دیده را بیدار کند. در روزنامه "صور اسرافیل" هر گونه موضوع اجتماعی و سیاسی، از ترك عادت گرفته تا تجاوز روس به ایران را مطرح می کرد. "چرند و پرند" نام قسمت فکاهی "صور اسرافیل" بود که تحت آن عنوان مقاله های فکاهی و پرطنز و نیشدار دهخدا با امضا، خود یا «دخوعلی شاه» چاپ می شد. به نظر می رسد که مقصود دهخدا از روز

نامه نویسی دو گونه بود. اول اینکه مردم مشروطه خواه سرگرم و فعال باشند و نسبت به حقوق خود بیشتر آگاهی پیدا کنند. دوم اینکه وی می خواست روز نامه نویسی بسیار کامل را در ایران رایج کند و چون می دانست که خریدار روز نامه اش مردم عامه هستند؛ لذا به زبان آنها به روز نامه نویسی می پرداخت. "صور اسرافیل" بعلت همین ویژگی بین مردم بسیار محبوبیت داشت. روی این حساب می شود گفت که علی اکبر دهخدا هم در نهضت مشروطه و هم در روزنامه نویسی سهم بزرگی را دارد و خدمت بزرگ دهخدا این است که وی "توجه وافر به اشاعه زبان توده مردم داد.

در طول تاریخ ادبیات فارسی مسئله زبان معیاری که مورد نیاز همگان قرار گیرد وجود داشته است. بین زبان کتابی و عامیانه فاصله بزرگی وجود داشته که در آن جهت شیخ اجل سعدی گام بسیار مؤثر برداشت اما زیاد موفق نگردید. دهخدا که در ادبیات و هم در زبان شناسی صاحب نظر بوده، فاصله مذکور را بدقت مطالعه کرد و زبانی را معرفی کرد که هم برای تحریر و هم برای تکلم مفید باشد، یا عبارت دیگر وی می خواست چنان زبانی را رواج دهد که مردم آن را بپذیرند. لذا بعد از انتشار روزنامه "صور اسرافیل"، عده ای از نویسندگان مانند سید محمد علی جمالزاده و صادق هدایت از آن مایه گرفتند و هنوز هم زبان مردم که به تحریر و تکلم به کار می رود از زبان "صور اسرافیل" دهخدا مدیون می باشد.

چنانکه در آغاز تذکر داده شد شخصیت دهخدا چند بعدی بود. دهخدا بیشتر از همه برای کارهای پژوهشی و تحقیقی معروف است. کتاب "لغت نامه دهخدا" که یکی از پر افتخار ترین کتب فارسی به شمار می رود، در صد جلد تهیه و تدوین شده است. دهخدا برای تألیف این لغت نامه چهل سال بسی رنج برد که بعد از وفات وی، مرحوم دکتر معین کار تکمیل آن را بر عهده گرفت که با فوت ایشان این کار بزرگ نا تمام ماند و در حال حاضر استاد دکتر سید جعفر شهیدی عهده دار این کار مهمی هستند. ویژگی لغت



نامه دهخدا از این قرار است:

(۱) بزرگترین فرهنگ فارسی است که تا امروز تألیف و منتشر شده است.

(۲) سیر تاریخی کلمه در این لغت نامد نشان داده می شود.

(۳) تحول معنی هر لغت و کلمه در طول تاریخ زبان فارسی روشن می گردد.

همچنین "امثال و حکم" دهخدا در چهار جلد چاپ شده است، که این مجموعه هم از آثار پز ارزش ادبیات فارسی محسوب می شود. استاد دهخدا در این اثر خود سعی نموده است که ریشه و معنی و کار برد امثال در دواوین شعراء را پیدا کند. مثلاً، ضرب المثل است: "اگر موش و گربه بهم سازند وای به دکان بقال" ایرج میرزا این مثل را در شعر خود بکار می برد:

گر صلح میانه گربه و موش  
برباد رود دکان بقال

استاد دهخدا گذشته از این کتابهای مستطاب، کارهای بی شمار ادبی و تحقیقی را از خود به یادگار گذاشته است مانند ملحقاتی بر دیوان ناصر خسرو و رساله ابو ریخان البیرونی.

در سال ۱۹۵۶ء دل طپنده دهخدا با سگته از حرکت باز ایستاد. وی رو در زیر خاک کشید و به کوی معبود شتافت. اما نوشته های طپنده وی هنوز زنده و پاینده برای نسلهای آینده باقی است:

گل همین پنج روز و شش باشد  
وین گلستان همیشه خوش باشد



دکتر حکیمہ دبیران

دانشگاه پنجاب - لاہور

## اولین و آخرین دیدار با خواجہ عبدالحمید عرفانی

ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بہ عشق  
ثبت است بر جریدہ عالم دوام ما  
(حافظ شیرازی)

با آنکہ در مدت اقامتہم در پاکستان فقط یکبار توفیق دیدار استاد عرفانی را داشتہم، لیکن همان یکبار ملاقات آنقدر مفید و پر شور بود کہ جذبہ روحانی و عرفانی وی مرا بہ خواندن حدیث عشقش وا داشت و بہ تحقیق و تدقیق در دیگر آثار فکری و قلمی وی بر انگخت۔ البتہ قبل از این ملاقات ذکر خیر استاد را بسیار شنیدہ بودم و بامطالعہ رسالہ یکی از دانشجویان با عنوان "عرفانی و خدمات او بہ زبان فارسی"، کم و بیش با احوال و آثار او آشنا شدہ بودم۔

شوق و شوری کہ در اوکین و آخرین دیدار، در ضمن شنیدن خاطراتش

خاطراتش درمورد ایران دریافتم، در کتابهایش بعینه مشاهده کردم. مرحوم عرفانی به توفیق خدمت در مدت مأموریت خویش در ایران بسیار افتخار می کرد و در همان جلسه خلاصه و دور نمایی تمامی دوران اقامت خود در ایران را پیش نظر آورد و برای من نیز ترسیم نمود. شاید بظاهر سنخیتی در احوال فعلی من و زمان مأموریت خویش در ایران می دید و این بیت غالب را گویای حال هر دوی ما:

بیاورید گر اینجا بود زباندانی

غریب شهر سخنهای گفتنی دارد

اما آنچه بیش از آنهمه اظهار لطف و همدلی و همزبانی استاد مرا مشعوف ساخت، سعی و همت والای وی در شناساندن افکار و اشعار علامه اقبال به ایرانیان و ابلاغ پیام وی به ایشان بود و بالا تر از همه افتخار و مباحثات به توفیق در انجام این مهم، لذا بنظر اینجانب مصداق آیه کریمه "والذین جاهدوا فینالهندینهم سبلنا" را در عمر پر برکت ایشان می توان دید.

این توفیق نتیجه عشق او به ایران و علاقه کامل به علامه اقبال لاهوری است که با توجه به صحبتها و اشعار و آثار آن مرحوم، هریک را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم.

**عشق او به ایران:** شادی و شگفتگی که در روی پرفشای استاد عرفانی هنگام ذکر کلمه ایران دیده می شد خود بتنهایی گویای محبت خالصانه او به ایران و ایرانیان، و حاکی از يك دوران طلائی با خاطرات ارزشمند بود. و چون قلم از وصف آن شور و شوق ناتوان است، پاره ای از سخنان و اشعارش را گواه می آوریم.

مرحوم عرفانی در چکامه ای باعنوان "معراج خیال" که تحت تأثیر ملای روم سروده است، عاشقانه و عارفانه از ایران سخن می گوید و اظهار می دارد آشنائی را که می خواسته، یافته است. وی این همصحبتی و



همدمی را تولدی دوباره می نامد، گوئی با بال و پر ملائک به پرواز در آمده و پیر رومی را باخود هم آواز دیده است.

ای خوشا آن صبح مهر انگیز من  
وی خوشا آن روز عشرت خیز من  
از زمین تا آسمان پرواز من  
من کیم؟ روح الامین دمساز من  
\*\*\*

چشم من می دید هر جا نقش آب  
زورق جان مضطرب اندر سراب  
روز و شب گشتم به پهنای جهان  
تا ز یار همدمی یابم نشان  
\*\*\*

ناگهان از آسمان آمد فرود  
دلبری زیبا تراز بود و نبود  
طلعتش زیبا تر از حور و پری  
از نگاهش نور مهر و مشتری  
\*\*\*

زد جهان روشن به نور ایزدی  
نور جاویدان و نور سرمدی  
از جینیش عقده دلها گشاد  
حرف نرزش روح را جام مراد  
\*\*\*

افتخار آدم خاکی از او  
گرد راهش آسمان توبه تو  
اسم او از بهر من ایران بود  
اسم جانان خویتر از جان بود

آشنا یانه به من آواز داد  
 برق سینا در روانم اوفتاد  
 در جهان تازه ای زادم اگر  
 یافتم من از ملاتك بال و پر



ای خوشا آن صبح جان افزای من  
 خوشتر از امروز من، فردای من  
 از زمین تا آسمان پرواز من  
 پیر رومی گشته هم آواز من (۱)  
 (حدیث عشق ص ۶۳ تا ۶۶)

در مثنوی دیگری که با الهام از غزل خواجه حافظ به مطلع:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش  
 خداوندا نگهدار از زوالش

سروده است از محبت خواجه شیراز مهد حیات و پرورش سعدی و حافظ  
 سخن می گوید. مرحوم عرفانی اظهار می دارد که از برکت وصفای شیراز  
 و تحت تأثیر این دو سخنسرای عرفانی، ذوق سخن را آموخته و معنویت  
 را اندوخته است:

خوشا شیراز خاك خوش خصالی  
 خوشا نور جمال بی زوالی  
 ندیدم خوشتر از شیراز جانی  
 نه بهتر از هوای او هوایی



زمین صدق و اخلاص و یقین است  
 فضا زیر پر روح الامین است

گره از غنچه معنی گشاده است

مرا ذوق سخن هم یاد داده است



الا یا ایها الساقی شنیدم

ز جام او می باقی کشیدم

به یاد آب و گلگشت مصلی

دگر هم رقص باشم بامسیحا (۲)

(حدیث عشق ص ۷۱)

استاد عرفانی بدانجهت به شیراز عشق می ورزد که گوش جاننش  
نوای روحبخش غزلهای سعدی و حافظ را از فضای پرفضای آنجا می شنود،  
عرفانی آنچنان با غزلهای حافظ آشناست که آن را معراج غزل فارسی می  
داند. در مقدمه کتاب غزل فارسی اقبال می گوید:

”بطوری که همه درستداران زبان فارسی می دانند  
مقبول ترین صنعت شعر فارسی، غزل است و اگر ملحقات  
غزلیات حافظ را نا دیده بگیریم، بطور کلی غزل حافظ  
از حیث انتخاب الفاظ و ترکیبات و بحور و قوایی و ردیف و  
تراش و تزیین کلمات، موسیقی و هم آهنگی و امتزاج  
معانی و زبان معراج غزل فارسی است. صد ها شاعر در  
ایران و هند و پاکستان کوشیده اند که آن طائر لاهوتی را  
که آزاد و بی پروا در زیر آسمانها و بر بالای آسمانها بی حد  
و حصر در پرواز است، دنبال کنند، اما پر و بال آنها یاری  
نکرد و بعد از جهشهای کوتاهی در هوا و فضای حافظ به  
سطح خود باز گشت نمودند“

اگرچه بعد از آن حساب اقبال را از دیگران جدا می کند و او  
را شاگرد و مقلد حافظ و درعین حال صاحب سبک مخصوصی به خود می



داند، لیکن در همین مقاله می نویسد: "از میان غزلهایی که در مجالس شعر و ادب تهران در حضور اساتید دانشگاه قراءت کرده بودم، تعدادی غزل انتخاب کرده و با مقدمه و توضیح مختصری در آخر کتاب "رومی عصر" ضمیمه کردم. چه خوب می بود اگر عنوان این ضمیمه را "حافظ عصر" می گذاشتم ولی مناسب ندیدم و جسارت نکردم" "من بسیار مایل بودم که اقبال را "حافظ عصر" گویم. اما نوای حافظ شیراز از تمام وسایل ارتباط جمعی، از انجمنهای ادبی گرفته تا گوشه و کنار دور دست ترین مناطق شنیده. می شد..." "و من جسارت نکردم که دیوان غزلیات اقبال را دیوان حافظ قرن بیستم بخوانم." و اینست رمز علاقه عرفانی به شیراز، و راز عروج وی به آسمانها به یاد آب و گلگشت مصلی.

به همین ترتیب از هر شهری سخن می گوید، با معرفت کامل از اولیا و عرفای آن شهر نام می برد و نشان می دهد عشق او به شیراز و تهران و تبریز و بطور کلی ایران بخاطر جذبات معنوی بزرگان و سخنوران آن سامان است. استاد عرفانی در مثنوی دیگری به نام ارمغان آذربایجان که به یادگار مسافرت به آن استان در پائیز سال ۱۳۳۲ سروده است، به شیوه اقبال به زبان سؤال و جواب، احساس خود را از این سفر بیان می کند و شکوه این سر زمین یعنی زادگاه شمس تبریزی و شیخ محمود شبستری را بر تر از آسمان می داند.

سؤال: چه داری بهریاران ارمغانی

ز خاک پاک آذربادگانی

جواب: شکوه خاک برتر ز آسمان است

چه خاکی خاک آذربادگان است

به دامان ریخت آن والا مقامی

چه گلپائی ز گلزار دوامی

به شهر "شمس" گرم آتازم بودم  
به "شیخ شبستر" همرازم بودم  
بگفت ای عاشق رومی و اقبال  
گشودنی در دیار ما پر و بال

ولی از کوه و دشت ما گذر کن  
ز فیض حرف ما در خود سفر کن  
سفر کن جستجو کن خوشتن را  
تو شمشیری ز کام خود برون آ

متاع ما دل گرم و جنون است

فروغ چشم ما از اشک خون است  
بگیر از ما فروغ قلب و جان را  
ز ما بستان دگر درد نهان را

نوی من نوی آن دیار است  
دل من در تپش چون "شهریار" یار است  
ز سوز و ساز باشد از مغانی  
ز خاک پاک آذربادگانی

(حالات عشق ص ۷۲ و ۷۳)

و با همین بینش در غزلی خطاب به ایران ابا مطلع:

سر خوش از تست جان من جانم  
نشسته دیگری نمی دانم

با اظهار خوشحالی از رسیدن به ایران و بجریان انداختن کشتی  
خویش در این محیط عرفان می فرماید:

خاک شیراز و مشهد و تبریز

سرمه نور بهر چشمانم

من ز کشمیر و خاک پاکستان

ارمغانی برای ایرانم



این بود افتخار جاویدم

در زبان تو من غزلخوانم

خواجه عبدالحمید عرفانی

عاشق خاک پاک ایرانم

(حدیث عشق ص ۶۹ و ۷۰)

خلاصه کلام اینکه استاد عرفانی سرعلاقه پاکستانیان به ایران و  
ایرانیان، و ایرانیان به پاکستان و پاکستانیان را در چند جمله چنین بیان  
می کند:

"ایران در نظر پاکستانیان عزیز و گرامی است، نه

بدین خاطر که الوند و دماوند و بیستون در آنجا است. بلکه

بدین سبب که این خاک وطن "سعدی و فردوسی و مولوی و

حافظ" است. بهمین طریق، ایران، پاکستان را به دیده

محبت و احترام می نگرد، چرا که این وطن "اقبال" است.

**علاقه عرفانی به علامه اقبال لاهوری:** مرحوم عرفانی به

شعر و فکر اقبال و مقام شامخ او در همه البعاد آشنائی داشته و به وجود

او افتخار می کرده است. در پیشگفتار کتاب غزل فارسی علامه اقبال می

نویسد: "باید عرض کنم من شخصا" مانند هزاران مسلمان شبه قاره هند و

پاکستان مدیون علامه اقبال هستم که در ما احساس تشخص ملی اسلامی



را بیدار و ما را به زیبا ترین و نشاط انگیز ترین و روح پرور ترین جهان معنی یعنی جهان ادبیات فارسی راهنمایی کرد. طبیعی است که من اقبال را بزرگترین شاعر و متفکر و عارف می دانم. وی برای من يك دائرة المعارف همه جهتی او همه گونی بوده است. "علامه اقبال نقاوه و خلاصه تاریخ ادبیات و معنویات نهصد ساله فارسی می باشد و در شعر فارسی وی، مولوی و سعدی و حافظ با آب و تاب تازه که چشم قرن بیستم را خیره می کند، تجلی کرده اند." وی پس از شرح خدمات خود در شناساندن شخصیت والای علامه و گزارش مبسوط سفر خود به ایران از این توفیق الهی که نصیب وی گشته است، زبان به شکر می گشاید و می فرماید: "خداوند تعالی این ضعیف را آنچنان توفیق داد که توانست علامه اقبال را طوری معرفی نماید تا قبل از مراجعت به کشور خود، ایرانیان او را به عنوان "اقبال ما" قبول کردند."

باید اذعان داشت که بحمدالله "عرفانی ما" دین خود را در تبلیغ افکار و آثار "اقبال ما" بنحوا حسن ادا کرد. بسیاری از اساتید و دانشوران ایران معترف به این حقیقتند از آنجمله مرحوم استاد دکتر ناظرزاده کرمانی فرموده است: "کسانی که کتاب "رومی عصر" تألیف آقای عرفانی را خوانده اند به آسانی با من همدستان می شوند که او در تحلیل و تشریح عقاید و نظریات محمد اقبال، شاعر بیدار دل و الهام بخش پاکستان قدرت و دقت بسیار نشان داده و با هنرمندی از عهده شناساندن طرز تفکر آن مرد بزرگ بر آمده است."

استاد دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی در شماره اخیر کیهان فرهنگی که در زمان حیات استاد عرفانی انتشار یافت، می نویسد: "خواجه عبدالحمید عرفانی وابسته فرهنگی و مطبوعاتی پاکستان در تعرفه اقبال به ایرانیان سعی جمیل بکار برد."

ضرورت این امر مهم را نه تنها خود عرفانی در یافته بود، بلکه

استادان ایرانی نیز مشوق وی بوده اند. مرحوم عرفانی در مقدمه کتاب "اقبال در نظر ایرانیان" به ملاقاتهای مداوم خود با ملك الشعراء بهار اشاره می کند و می گوید: "در اکثر ملاقاتهایم با بهار از اقبال سخن به میان می آمد ... او بهار به من می گفت رساندن کلام اقبال به ایرانیان بر شما فرض است." (۱)

البته بزرگانی چون مرحوم عرفانی و بسیاری از اساتید بزرگوار ایرانی و پاکستانی که در راه تبلیغ افکار علامه اقبال و ابلاغ پیام آن شاعر متفکر آزاده بیدار دل، جهد بلیغ نمودند، طلایه داران این راه بوده اند و از این به بعد نیز به یاری خدای متعال یکایک دوستداران ادب فارسی و شیفتگان نشر فرهنگ اسلامی در ایران و پاکستان باید این راه را ادامه دهند، تا صدای جانفزای اقبال همچنان که خاک هزار ساله هند را زنده کرد و به تشکیل کشور اسلامی پاکستان انجامید، به گوش همه مسلمانان جهان برسد و از خواب گران برخیزند.

ای که زمین فروده ای گرمی آه و ناله را

زنده کن از صدای من خاک هزار ساله را





دکتر محمد ریاض لعلی، مولفہ ریاض الفاضل، لاہور، پاکستان  
اسلام آباد، پاکستان  
پروفیسر محمد ریاض لعلی، مولفہ ریاض الفاضل، لاہور، پاکستان  
پروفیسر محمد ریاض لعلی، مولفہ ریاض الفاضل، لاہور، پاکستان  
پروفیسر محمد ریاض لعلی، مولفہ ریاض الفاضل، لاہور، پاکستان

استاد و شاعر فارسی

## سید محمد عبدالرشید فاضل



رود کاویری یکی ترمک خرام

خسته ای شاید که از سیر دوام (۱)

ای در و دشت تو باقی تا ابد

نعره لا قبصر و کسری که زد (۲)

اشعار فوق علامہ محمد اقبال الی آخر منظومہ ہا بویژہ سی و

اند سال پیش از زبان مؤثر و شیرین استاد سید محمد عبدالرشید متخلص

بہ فاضل نخستین بار در دوران درس طنین انداز گوش این نویسنده شدہ و

ہنوز ہر موقع کہ ذکری از استاد باشد یا از صفحات اشارہ شدہ کتب

"جاوید نامہ" و مثنوی "پس چہ باید کرد" مروری کنیم لاہد بہ یاد ایام

دانشجوئی دورہ ہای متوسطہ و لیسانسیہ می افتم کہ در "کالج اردو"

دائرہ در کراچی، طبق برنامہ دروس فارسی دانشگاه آن شہر گذرانندہ بودم و

حالاً کہ دوست بسیار عزیز بندہ دکتر سید سبط حسن رضوی مدیر محترم



دانش که تجدید تقاضا فرمودند که مقاله ای درباره استاد و شاعر فارسی جناب سید محمد عبدالرشید فاضل برای دانش بنویسم، آن خاطرات دیرینه تازه گشت و چهره درخشان استاد فاضل که واقعاً اسم با اسمی هستند، از افق خاطرات شیرین ماضی طلوع نمود ذکر این دو منظومه فوق من باب مثنوی از خرواری بوده و الا درباره فصاحت و صراحت بیان استاد فاضل رو بهمرفته همه آشنایان وی رطب اللسان بودند و اینجانب خودم بارها مستفیض گشته ام.

### مختصری از احوال:

استاد سید محمد عبدالرشید فاضل، فرزند سید نثار حسین متخلص به نثار (۱۸۶۱ - ۱۹۶۴م) می باشد، او در حدود سال ۱۹۰۷م در قسمت قرولی راجپوتانه چشم بگیتی بگشود. بعد از تفکیک شبه قاره، قرولی اینک بخشی از استان راجستان هند قرار گرفته است.

استاد فاضل پس از آموختن خواندن قرآن مجید، بآموختن درس نثر و نظم فارسی پرداخت. او در مدرسه فیض عام، سید مهربان علی دروس متداول را با تمام رسانید. در آن زمان، کتب گلستان سعدی، اخلاق محسنی، انوارسہیلی، انشای جامی، رقعات عالمگیر، بوستان سعدی، سکندر نامہ نظامی، دیوان حافظ و چند کتب دیگر شامل نصاب درس بوده اند. استاد بعداً امتحانات عالی زبانهای اردو و فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور گذراند، در سال ۱۹۴۴م باخذ فوق لیسانس در اردو و هم در فارسی نایل آمد. استاد زبان عربی و طبابت و خوش نویسی را هم تا حد وافی یاد گرفته است.

استاد فاضل شغل معلمی را برگزید و از سال ۱۹۳۱ الی ۱۹۴۹م یکی پس از دیگری، در دو دبیرستان ایالت جیپور، بتدریس زبانهای اردو و فارسی و غیره پرداخت. دو سال بعد از تاسیس پاکستان، در سال ۱۹۴۹م،

استاد فاضل، مانند ہزارہا افراد مسلمان دیگر، بابت کشور (۳) مسلمان نشین، از جے پور (وسط ہند) ہجرت کرد و در کراچی سکنی گزید، در همان سال کالج بزرگ موسوم بہ "اردو" درین شہر دائر گردید و استاد فاضل کرسی زبان و ادبیات فارسی را در آن احراز نمود. او بعد از ۲۲ خدمت در سال ۱۹۷۱م باز نشستہ شد. در دوران تدریس محصلان، استاد فاضل کلاسهای عالی زبانهای اردو و فارسی و دانشجویان امتحانات دورہ های متوسطہ و لیسانس و فوق لیسانس را تعلیم می دادہ است. (۴)

### محیط شعر گوئی و علمی:

استاد فاضل در پانزدہ سالگی شعر گوئی بہ اردو و فارسی را آغاز کرد. خوش بختانہ او از محیط خانوادگی علمی برخوردار بودہ و پدرش سید نثار حسین متخلص بہ نثار شاعر اردو و فارسی بودہ و احیاناً بہ غزل سرائی ہم پرداختہ است. مجموعتہ کلام وی را فرزندش استاد فاضل، در سال ۱۹۸۰م بعنوان "گنج معانی" مرتب ساختہ از کراچی منتشر نمودہ است. پدر استاد فاضل درس نظامی، بودہ و در سایر علوم و فنون متداولہ عصر تبحر داشتہ است خاصہ در زبان و ادبیات فارسی.

### فارسی سرائی پدر و فرزند:

مولانای نثار و استاد فاضل شاعران صاحبان دیوان اند. استاد فاضل غیر از مرتب ساختن (۵) کلام پدرش، کلام اردو و فارسی، خودش را نیز بعنوان "نقوش جاویدان"، مدون نمودہ بچاپ رساندہ است.

پدر و فرزند ہر دو شاعران و نویسندگان اخلاق آموز می باشند۔ یک غزل استاد فاضل بقرار زیر می باشد. برتصریح شاعر این غزل در سال ۱۹۳۷م سرودہ شدہ و در شمارہ مجلہ "ہلال" فارسی متعلق بہ ژوئن ۱۹۶۲م ہم چاپ گردیدہ بود. وزن و بحر این غزل در موارد مخصوص دو بیتہا بودہ است.

آنکه داند لذت آزارها  
 بر نتابد پرسش غمخوارها  
 زنده باشی چشم خون افشان من  
 در اسیری دیده ام گلزارها  
 جان و دل نذر ادائی می کنم  
 من که عمری کرده ام این کارها  
 با که گویم چیست این درد فراق  
 کو خلد در سینه همچون خارها  
 من در دلدار را جویم ولی  
 پیش من آیند اینجا دارها  
 هیچ پیمان با مراد من نه کرد  
 آنکه با من کرد صداقرارها  
 افسر اقبال بر سر داشتم  
 من حوالت گشته ادبارها  
 وای قسمت جنس نا پرسان شدم  
 من که بودم رونق بازارها  
 کافرم گر چه مسلمان صورتم  
 سبحة ها دارم پی زنارها  
 کس نمی داند ز مشکل سهل تر  
 بسکه آسان کرده ام دشوارها  
 شورها دارند بهر قاتلی  
 بردری افتاده دل افکارها  
 عقده ای از هیچ کارم وانشد  
 آه از یاری که دارم کارها



آنکه ناواقف از قانون حیات

از خدا داند سزای کارها

حیف از کوری خود نشناختم

پیش من دلدار آمد بارها

خون يك ارمان چه کردی جان من

در دل فاضل شکستی خارها

استاد فاضل مانند بعضی از احبابش در بدبیه گوئی و سرودن

قطعه مرصع در صورت غزل مهارت بسزائی را داراست مثلاً یکی از

یگانگان استاد، عبدالحمید خان افضل در سال ۱۹۷۱م مریض شد. استاد

فاضل در صورت مکتوبی پسران احوال این دوست شد و افضل بدبیه سرا

در صورت قطعه غزل نما به تشکر پرداخت:

سر بستر هلاکم، بچه دل شنیده باشی

نشود چنان بصد رنگ که بسی تپیده باشی

چه پیام مهر خیزی که مجید داد دوشم

سخنی بدین نکوئی، از دل آفریده باشی

دل من فدای آن دم که بفرط مهر دیرین

بگذشته خط نسیان، بصفای کشیده باشی

تو از لطف دامن دل نه چنان رفو نمودی

که توان شناخت بینا ز کجا دریده باشی

زمن محب مخلص که سنجبل تو (۶) بودم

تو اگر رمیده باشی، ز اخودت رمیده باشی

نظرم خطت با فروخت چوبه بست چارمین تیر

شده لاجرم درنگی نه زمن کبیده باشی

چون ز حیدر است آباد ز کجا توان هلیدش

تو چنان که یاد داری که مرا هلیده باشی

سر بام چرخ شاتو (۷) بنهم به نزع خواهم  
 "به رخ تودیده باشم تو درون دیده باشی" (۸)

استاد فاضل هم در قطعه مرصع مفصل تر به تجدید و تشیید  
 پیمان محبت پرداخت:

غلط است این سراسر که گهی زمن جدائی  
 که بسوی دل چوبینم ز درون جان برائی  
 تو بدان غلط سرودی غزل محبت من  
 که مرا ز من ربودی ز کمال دلربائی  
 سزد ار به بخت نازم که چو افضل یگانه  
 ببرد ز نقد جانم همه داغ ناروائی  
 تو هلاک خود چه گوئی که هنوز يك زمانه  
 دل بدم قدیمی به محبت آزمائی  
 بخدا چه شعر گفتم چه در یگانه سفتی  
 که خطا کنم چو گویم که کمی تو از شفائی  
 من و تو بیک زمانه چه بهار ها که دیدیم  
 گهی سیر باغ و صحرا، گهی آن سخن سرائی  
 گهی درس خواندن ما بحضور آن مکرم  
 که عیان ز چهره او همه نور پارسائی  
 گهی استفاده کردن ز کمال آن مسیحا  
 که به نکته های حکمت نظر ورا رسائی  
 به عیان اگر بخواهی ز یکی مراد طالب  
 ز دگر مراد قدسی که به عصر خود سنائی  
 چه کنم چو باد آید گهی آن بهار رنگین  
 همه ناله صباحی همه گریه مسنائی

تو بیا که باز آید دگر آن زمانه ما  
بمن آن بهار بینی در دل اگر گشائی

غزل زیر را استاد فاضل در دوران جوانی و دانشجوئی سروده، این  
در سال ۱۹۲۸م در دوران اقامت شاعر در لاهور سروده شد. این متن در  
شماره عیدالفرط روزنامه "سیاست" چاپ گردید:

جورها با ما وفا با غیر، ای جان کرده ای  
یاد می داری چه با ما عهد و پیمان کرده ای  
من که صد خورشید اندر سینه پنهان داشتم  
چشمه‌آدای که در یک ذره حیران کرده ای  
یک جهان بی خودی خواهد دل شوریده ام  
ای ز دیدارت مرا آئینه سامان کرده ای  
غیرتی دارم که با اغیار رو نتوان نمود  
ای نگارم بسکه لطف خویش ارزان کرده ای  
باز دل را از خیال دلبری آباد کن  
مدتی شد بی خبر، کین خانه ویران کرده ای  
بسکه جان دادن به هجرت مشکلی افتاده بود

ای سرت گردهم ز وصل خویش آسان کرده ای

داد سامان جنونی مهر عالمتاب عشق

ذره ای یزداشتی فاضل بیابان کرده ای

در شبه قاره پاکستان و هند از دیر باز شعر مجالس برپا می شده  
که آنها را، مشاعره، می نامند. مشاعره های جالب هنوز هم برپا می شود.  
استاد فاضل در دوران جوانی در اینگونه مجالس، شرکت می جست و  
طبق، مصراعهای طرح غزل می سروده است. غزل زیر بر مصراع "بیا صوت  
تبسم بشنو از لعل خموش او" مطرح شده و در سال ۱۹۳۹م سروده شده  
است.



چه افسون است یارب نرگس حیرت فروش او  
 که باخود رفتگی دارم بصد انداز هوش او  
 دران محفل بیان شوق را آماده می گشتم  
 مگر آمد بکارم آن عتاب پرده پوش او  
 دو عالم در نظر دارد که در کف ساغری دارد  
 چه پروای کسی دارد کنون پیمانہ نوش او  
 خوشا مردی که غافل نیست از کار خوش انجامی  
 شود اندر سر فردا همه امروز و دوش او  
 مگر درپیش داور خود فروشی های ها هیچ است  
 نصیبی گر برد این زاهد طاعت فروش او  
 چه سود از ناله ام افلاک را در لرزه می آرد  
 که برخود لرزه ها دارد چو آید تا بگوش او  
 دریغ آید ترا در قتل ورنه عاشق زارت  
 چه پروای سری دارد که باشد بار دوش او  
 عجب هنگامه ها برپا نمود این نفس خود کام  
 کجا آید بگوشم فاضل آواز سروش او

غزل زیر "مشاعره" را مجله "هلال" در شماره سپتامبر ۱۹۷۱ م هم  
 بچاپ رسانده بود:

پیرمغان ما و را آبِ حلال نام کرد  
 آنکه غم زمانه را برمن و تو حرام کرد  
 هستی ناقص من بود مصیبتی مرا  
 جلوه بی نقاب او کار مرا تمام کرد  
 آنکه نقاب روی او اطلس زر نگار چرخ  
 گردش چشم خویش را گردش دهرنام کرد

چرخ کینه خود بخواست خاک مرا دهد بیاد  
کوزه گری مگر مرا کوزه بساخت، جام کرد  
من که نمی شناختم بند بلانی را که چیست  
کاکل خم بخم مرا دام نهاد، رام کرد

شعر، بویژه غزل، باید از نظر مجاز و حقیقت و لفظ و معنی جلب  
توجه نماید و تنها صیغه واعظانه نداشته باشد، از این شعر اخلاق پرور  
استاد فاضل داد خواه خوانندگان است، با نقل نمونه ای از غزل دیگر، این  
بحث مختصراً درباره شعر استاد فاضل خاتمه می دهیم!

برای خاطر او کرد غارت يك جهان من  
عدو را یار بودستی نگار دل ستان من  
چسان باور شود او را چسان تسکین دهم خود را  
که من در عشق او بریاد دادم خائنان من  
نگار من بیا حال پریشانم قماش کن

که از بهر من مشکین زمین شد آسمان من  
سرت کردم ز تو نقش همین امید می بستم  
برسوی من افسانه کردی داستان من  
دل مجروح و چشم خون نشان آورده ام هدیه  
کرم باشد اگر افتد قبول این ارمغان من  
چهار از دوستدارانت جفا و جور ها بینم  
بداند این دل آشفته حال و ناتوان من

بفریبی

من دلم را از نادان که دانم غمگسار و راز دان  
من دلم را از متاع عمر امن بلودی بدلت  
دیگران رفتی دنیا تشنه شدی آرام جان  
دیگران در جان کجایان ایمن

تغافل کن، جفاکن، هر چه خواهی کن مگر ای دوست  
 مشو بهر عدوی من خدا را راز دان من  
 نه من فاضل نه من از عقل و دانش بهره ای دارم  
 نه بینی غیر احوال جنون اندر بیان من

**اساتید و احباب خاص جناب فاضل:**

اساتید در تشکیل سیرت و تهذیب قوای ذهنی تلامبذ نقشی مهم  
 ایفا می نمایند و صحبت احباب و معاشران هم مشرب و هم ذوق هم مسلماً  
 مؤثر واقع می گردد:

صحبت روشن دلان يك دم دو دم  
 آن دو دم سرمایه بود در عدم (۹)  
 صحبت عالم کتابی خوشتر است  
 صحبت مردانِ حُر آدم گراست (۱۰)

از حیث موضع اشاره شده فوق هم وضع استاد فاضل شایسته  
 تمجید بوده است در میان اساتید استاد فاضل رسائی، حکیم فقیر محمد  
 چشتی نظامی، حافظ قاری زین العابدین، سید مهربان علی، سید طالب  
 حسین طالب و حکیم سید محمد عبدالرزاق قدسی و مولانا عبدالسلام  
 دهلوی شایسته تذکر اند. استاد فاضل تصریح می کند که سایر دروس  
 فارسی را براهنمائی استادانش، حکیم فقیر محمد چشتی نظامی و حکیم  
 سید محمد عبدالرزاق قدسی گذارانده بود.

استاد مؤخرالذکر جناب فاضل را کتب عمیق و عسیر آموخته بود.  
 در کتب اشاره شده تاریخ و صاف، دره نادری، انشای ابوالفضل علامی،  
 دیوان نظیری، مخزن الاسرار نظامی، قصائد خاقانی و مثنوی رومی شامل  
 بوده اند. مولانا عبدالسلام دهلوی او را مثنوی گلشن راز آموخت. این  
 کتاب سعدالدین محمود شبستری (م ۷۲۰ هـ) که در حدود هزار بیت دارد،



متضمن مسائل تصوف خاصہ وحدت الوجود است۔ علامہ اقبال در مثنوی گلشن راز جدید خود کہ مثنوی ضخامت در حدود یک چہارم کتاب محمود شبستری است، مسائل این کتاب را در پرتو نظرات خودی و بین خودی خود پاسخ گفته است۔ از مقالہ استاد فاضل کہ در شمارہ ویژه "اقبال" مجلہ فیض السلام، راولپندی در اوائل سال ۱۹۷۸ م انتشار یافت، پیدا است کہ اولہ سایر مباحث مثنویہای مزبور ناظر است۔

دربارہ احباب و معاشران استاد فاضل بہ ذکر عبدالمجید خان افضل مقیم حیدر آباد پرداختہ ایم۔ دیگر منور حسین خان زیب، احترام الدین شاغل، وارث سرہندی، معشوق حسین اطہر، علامہ محمد حسین عرشی امرتسری و دکتر غلام مصطفی خان ممتاز اند۔ بزرگان مزبور ادیب و شاعر و محقق بودہ و در زبان فارسی و چند زبان دیگر تبحر داشتہ اند۔ مثلاً استاد افاضل کتاب دکتر غلام مصطفی خان را کہ دربارہ اقبال می باشد در پیش گفتار خود معرفی ساختہ است۔ او مجموعہ کلام اردو علامہ حکیم محمد حسین عرشی امرتسری (۱۸۹۶ - ۱۹۸۸ م) را بعنوان "مرا رسوا ساختہ" مرتب و چاپ نمودہ است۔ (۱۱)

**محقق و مترجم و شارح:** استاد فاضل اقبال پیرامون اقبال شناسی است۔ البتہ مقالات تحقیقی و شروح و تراجم وی در بارہ موضوعات دیگر ہم اورا یک محقق، ادیب و مترجم و شارح بزرگ جلوه گزینی نماید۔ (۱۲)

**۱۔ شرح لوائح حامی:** لوائح حامی اثر عبدالرحمن حامی (م ۱۸۹۸ھ) است کہ درس آن در برنامه فوق لیسانس دانشگاہ کراچی شامل بودہ است۔ استاد فاضل شرح خود را در سال ۱۹۵۴ م (عریضہ داد و در سال ۱۹۸۵ م طبع ثانی کتاب با

تجدید نظر مطالب در آمده است. موضوع "لوائح وحدت وجود است. جامی  
نثر مخلوط به نظم بیار می آورد. کتاب ۳۴ لائحہ دارد و بیان نویسندہ  
موجز و رمزی است. استاد فاضل جامی و آثارش را معرفی نموده و غیر از  
ارائه دادن ترجمہ و شرح کتاب، مصطلحات صوفیہ را ہم عرضہ داده است.  
(۱۲)

## ۲- نقوش جاویدان:

مجموعہ کلام اردو و فارسی خود شاعر است. استاد راجع بہ سایر  
منظومہ های خود توضیحاتی مفید عرضہ داده است. (۱۳)

## ۳- گنج معانی:

مجموعہ کلام پدر استاد است. استاد فاضل در مقدمہ خود شرح  
احوال و سبک شعر پدرش را معرفی نموده (۱۴) و بعداً کلام وی را با حسن  
سلیقہ مرتب ساختہ است (ص ۷۰ + ۱۲۰)

## ۴- ترجمہ و توضیح تاریخ:

"مہر نیمروز" (۱۵) غالب: نسبت بہ این کتاب قبلاً اشارتی رفتہ  
است. موضوع این کتاب تاریخ جهان، بویژہ تاریخ تیموریان، است. اصل  
کتاب "پرتوستان" بایستی در دو مجلد تألیف می شد ولی تنها جلد نخست  
"مہر نیمروز" تکمیل یافتہ کہ وقائع آغاز آفرینش الی نہایت کار پادشاہ  
ہمایون (۹۶۳ھ) را متضمن است. غالب از ژوئن ۱۸۵۰م مأمور تدوین  
این کار بودہ و "مہر نیمروز" در ۱۸۵۴م/۱۲۷۱ھ تکمیل یافتہ در صورتی  
کہ جلد دوم "پرتوستان" باسم موعود "ماہ نیم ماہ، اتمام نیافتہ بود کہ در  
سال ۱۸۵۷م جنگ آزادی آغاز شد. این جنگ بہ انقراض سلطنت تیموریان  
منتہی گردید و آثار ناقص ماندہ آن اوضاع بغرنج دیگر مفقود می باشند.  
"مہر نیمروز" نوعی از فارسی سرہ است "دستنبو" درباره وقائع جنگ آزادی  
ہم اثر همانگونہ غالب است. از پیش تازان دیگر سرہ نویسان شبہ قارہ،

امیر خسرو (م ۷۲۵ھ صاحب رسائل الاعجاز) و ابوالفضل علامی (م ۱۰۱۱ھ) صاحب آئین اکبری و انشاء را می توان نام برد. در "مهرنیمروز" تراکیب نوین و اصطلاحات و زین و سبک متنوع و متین غالب واقعاً ستودنی است.

اردو و فارسی دانان آگاه از مشکلات ترجمه عالی اذعان دارند که ترجمه نمودن چنین کتاب صعب می باشد. استاد فاضل نظم را هم ترجمه نموده و مصطلحات و تلمیحات را هم حل نموده است. بهمین علت (۱۶) متن فارسی و ترجمه اردو (۱۷) از نظر ضخامت و قطوری تفاوت زیاد دارند.

### اقبال شناسی استاد فاضل:

در يك بيت چاپ نشده "جاوید نامه" (۱۸) علامه اقبال بعنوان تجدید نعمت و تعلی شاعرانه گفته است:

خرگوش و كبك و آهوان، باشد شكار خسروان

شیران نر بین سرنگون تك بسته بر فتراك من

آری، استاد سید محمد عبدالرشید فاضل هم شامل شیر مردانی است که بر فتراك اقبال خود را داو طلبانه بسته اند و بر اسارت خود فخر و مباحات می نمایند. استاد فاضل در زمان دانشجویی خود در دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، بحضور اقبال ایاب و ذهاب داشته، از توجه های وی حظی برده و خطابه اقبال را که به انگلیسی ایراد نموده، استماع هم کرده بود. شاید نخستین مقاله استاد درباره اقبال "علامه اقبال من حیث مصلح" عنوان داشته که در شماره ویژه "نیرنگ خیال" مربوط به ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۳۲م چاپ شده و مجدداً چاپ می شود. او گویا در شماره ویژه بزرگداشت علامه اقبال که مجله مزبور در حین زندگانی شاعر انتشار نموده، شریک بوده است. معاشرت ذهنی و فکری استاد فاضل با اقبال به مدت شصت سال نزدیک شده است. ما در این و هله تنها به



کتاب شرح و ترجمه و تالیف استاد اشاره می‌نمائیم

(۱) ترجمان خودی، ترجمه منظوم مثنوی اسرار خودی اقبال "اسرار خودی" تعلیمات اساسی اقبال را در بر دارد. "ترجمان خودی" استاد فاضل در سال ۱۹۴۷م چاپ و در ۱۹۵۶م تجدید طبع گردید. استاد فاضل بر این ترجمه مقدمه مبسوط افزوده (۲۳۳ص) و در آن احوال و آثار و زنده افکار اقبال را گنجانده.

او سایر کتب اقبال و آثار نویسندگان مهم اقبال شناس را از نظر گذرانده و مقدمه کتابش واقعاً جزو کتب ارزنده اقبال شناسی محسوب می‌گردد. بر این کتاب دکتر مولوی عبدالحق (بابای اردو، ۱۹۶۱م)؛ مولانا ظفر علی خان (م ۱۹۵۶م)؛ سید اولاد حسین شادان بلگرامی، مولانا حامد حسن قادری، دکتر محمد طاهر فاروقی و مولانا عبدالمجید خان سالک (م ۱۹۵۹م) تقاریظ نوشته اند.

راجع به علل فارسی سرائی اقبال مطالب زیادی در دست داریم و بعضی اسباب در دیباچه "بانگ درا" نیز دیده میشود. اقبال مثلاً درین بابت سخنان متفاوت دارد [ (۱) از شعر اردوی خود بیزار می‌شوم، غبار دل را به فارسی بهر خارج می‌سازم].

(۲) "من مثنوی اسرار خودی را به اردو می‌نوشتم ولی این زبان مساعدت نکرد، ناچار به فارسی گزایندم و امشودن نام تمام اردو را تلف نمودم".

(۳) "مطالب نوین خودی را به فارسی نوشتم که عده کمتر مردم شبه قاره آن را بفهمند. مقصود این بود که پیش از فهمیدن افکار مردم فتنه را بیاز نیارند" (۱۹م).

اقبال بعد از شیوع پیغام خود در میان فارسی زبانان و فارسی دانان دل گرم و خوشحال گردید. استاد فاضل سایر علل را بیان نموده به

عالمگیریت شرقی فارسی بیشتر ارج می نهد. او از عان می غاید که تقریباً همه شرقیان بویژه مسلمانان فارسی دان می باشند. لذا کلام فارسی اقبال پیغام او را بسرعت عالمگیر ساخت.

"مولانا محمد اسلم جیراچوری نوشته است که اقبال در محیط هند فارسی سرائی را وسیله ابراز افکار خود ساخته به کوه کنی (۲۰) پرداخته تا ملل آسیا که اکثریت آنان فارسی دان می باشند، با جوی شیر خیالات وی آشنا تر شوند. اگر او این کار را انجام نمی داد، چطور می توانست بگوید که:

نوائ من به عجم آتش کهن افروخت  
عرب ز انغمه شوقم هنوز بی خبر است (۲۱)

وشاد روان دکتر عبدالرحمن بجنوری گفته بود: در بعضی مواقع مردم سوال می کنند که سروده شدن مثنوی های اسرار خودی و رموز بیخودی در فارسی بجای اردو چه فائده دارد؟

باید متوجه باشیم که اقبال جزو کسانی است که گاه گاه برای عرضه دادن پیغام خاص به منصه شهود می رسند، پیغام وی برای همه جهان خاصه برای مسلمانان است. مثنویهای وی باید مانند گلستان سعدی در مدارس دهلی، کابل "تهران" قاهره، قازان، استنبول و حرمین شریفین تدریس شوند و بر منبرهای شهرهای مسلمانان مثل مثنوی مولوی خوانده شوند. (۲۲) مولانا محمد علی جوهر فرموده که بوسیله این مثنویها پیغام اقبال تقریباً به نقاط وسیع ترجمان اسلام رسیده و این کار از دست شعر اردو ساخته نمی شد. شاعر خودش اینک به این موفقیت خود متوجه است که زبان فارسی موجبات آن را برایش فراهم ساخته است:

عجم از انغمه های من جوان شد  
ز سودایم متاع او گران شد

هجومی بود ره گم کرده در دشت  
 ز آواز درایم کار دان شد  
 عجم از نغمه من آتش بجان است  
 صدای من درای کاروان است  
 حدی را تیز تر خوانم چو عرفی  
 که ره خوابیده و محمل گران است  
 ز جان بی قرار آتش گشادم  
 دلی در سینته مشرق نهادم  
 گل او شعله زار از نالته من  
 چو برق اندر نهاد اوفتادم (۲۳)

در مقدمه خود استاد فاضل سایر نکات ادبی را هم عرضه می نماید. از آنجمله است تتبع و پیروی شعرای متأخر از متقدمان

### (۲) بیان بیخودی (ترجمه منظوم مثنوی رموز

بیخودی): بیان بیخودی در سال ۱۹۸۴م انتشار یافت. استاد فاضل در هر مصراع يك رکن اضافی آورده ترجمه خود را مترنم و واضح تر ساخته است. توضیح این امر ضروری است که تنها مثنوی "گلشن راز جدید" اقبال در وزن دوبیتی یا در بحر گلشن راز است متضمن هر مصراع به "مفاعیلین" مفاعیلین" با فعولن"، بقیه مثنویهای اقبال، از آنجمله مثنویهای اسرار خودی و رموز بیخودی، در وزن مثنوی معنوی می باشند: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن یا فاعلات، استاد فاضل در ترجمه خود "يك فاعلاتن" را در هر مصراع اضافه نموده است. بطور نمونه ترجمه افتتاحی مثنوی "رموز بیخودی" را مع اصل متن ملاحظه فرمایند:

اصل متن:

ای ترا حق خاتم اقوام کرد  
بر تو هر آغاز را انجام کرد (۲۴)

ترجمہ اردو:

ایے کہ تجھ کو خاتم اقوام خالق نے کیا  
اور ہر آغاز کا انجام تجھ پر کر دیا (۲۵)

"بیان بیخودی" بعنوان مقدمہ توضیحی درباره بیخودی، یعنی حسن همکاری فرد با جامعه، دارد (ص-۱۱) و سپس ترجمہ کتاب گنجاندہ شدہ است. "ترجمان خودی و بیان بیخودی" اینک بوسیلة اکادمی اقبال در لاہور یکجا در شرف چاپ می باشند.

۳- سلسلہ درسیات اقبال در ۳ جلد: ہر مجلد کتاب این سلسلہ در حدود دوہست صفحہ دارد و اینہا در حوالی سال ۱۹۷۳ م بوسیلئہ اکادمی اقبال چاپ گردیدہ و اخیراً در صورت مجلدی واحد تجدید چاپ گردیدہ اند، مقصود از این کتابہا آشنائی نثراد نو بہ آثار و افکار اقبال است. اقبال در آثار خود حکایات آوردہ و مطالب مفید در مکاتیب و مجموعہ ہای گفتار وی نیز مشہود می باشند، استاد فاضل چون بر سایر آثار منشور و منظوم اقبال متوجہ است، او مطالب را از نظر سہولت و آسانی فہم جوانان مرتب ساختہ از "سہل بہ دشوار" گرائیدہ است. کتابہا مانند دروس خود آموز مرتب گردیدہ و در آخر ہر درس سوال و جواب و فرہنگ لغات ہم شامل کردہ اند. برای ملاحظہ نمودن نمونہ مطالب، مکتوب مختصر اقبال را بہ فارسی بر می گردانیم. این نامہ بعنوان سید اکبر حسین رضوی معروف بہ اکبر الہ آبادی (م ۱۹۲۱م) نوشتہ شدہ است.

"سیالکوٹ ۱۳ اوت ۱۹۱۸م

مخدوم من السلام علیکم



نامه جناب عالی از لاهور برگردانده شده و اینجا آن را دریافت نمودم خدا را شکر که احوال شما بهبود یافته است. شما درست فرموده اید که يك نگاه پر شفقت پدر بر هزار کتابخانه رجحان دارد. من بهمین علت بمحض بدست آمدن فرصتی بحضور پدر می رسم و بجای روی آوردن به بیلاقی در تعطیلات تابستانی، از گرمی صحبت وی استفاضه می کنم.

پیش شب بوقت صرف شام پدرم بذکر یکی از خویشان ما می پرداخت. این یگانه ما در این ایام درگذشته است. در دوران ذکر پدرم فرمود: "منی دانیم انسان از کی از پروردگار خود در جدائی بسر می برد". ذکری از جدائی او را چنان متأثر ساخت که گویا از هوش در رفت. تا ساعت یازده شب وضعش تغییر نکرد. این نوع حرف خطابه های خاموش اند که از گلوی پیران شرق، یواشکی سر می زنند. درسگاههای غریبان از اینگونه خطابه ها خبری ندارند. پدر بزرگوار به جناب والسلام می فرستند

مخلص جناب عالی،

محمد اقبال (۲۶)

پیداست که مطالب مانند یکی ارائه داده در فوق، برای نژاد نو اثرات خوب تولید می نمایند.

۴- شوق بال جیویل: "بال جبریل" دیوان دوم شعر اردوی اقبال است. این مجموعه از نظر لفظ و معنی و بخاطر تضمینهای دلاویز فارسی بسیار دلپذیر واقع شده است. در این مجموعه سایر اصناف شعر دیده می شود، ۸۰ غزل، ۴۰ دوبیتی، ترکیب بند ها، منظومه های طویل و مختصر و قطعه ها و غیره. غزلهای آن شبیه غزلیات زبورعجم است و دوبیتی ها همانند دوبیتهای پیام مشرق مطمح نظر شاعر را اشعار سر نامه آشکار می سازند:

خیز خورشید را سامان سفر تازه کنیم

نفس سوخته اشام و سحر تازه کنیم (۲۷)

می توان الماس را سودن بابرگ گل، جگر

بر دل نادان از کلام نرم و نازک بی اثر (۲۸)

بهر طور "بال جبریل" مختصات عالی زیاده دار دو شارحین هم آن را مورد توجه قرار داده اند. پیش از استاد فاضل، حکیم نشتر جالندری و یوسف سلیم چشتی و غلام رسول مهر شروح بر آن نوشته ولی سایر ناقدین متفق القول اند که شرح استاد فاضل بر شروح دیگر رجحان لایح دارد. او به لفظ و معنی هر دو متوجه بوده و معانی اشعار را طوری بیان کرده که از مجاز و هم حقیقت جالب توجه است. این شارح ابهامات و تعقیدات شاعر را با کمال سادگی مرتفع می سازد "بال جبریل" چون در بر نامه تدریس اکثر دانشگاه های پاکستان شامل است، لذا استاد فاضل به احتیاجات محصلان متوجه بوده و به اختصار گرائیده است.

۵- علامه اقبال و تصوف: کتاب قطوری است در نمایاندن موقف واقعی علامه اقبال در ماله و ماعلیه تصوف (۲۹). اقبال در مثنوی اسرار خودی علیه تصوف بی عمل تاخته و در بسیاری از نامه ها و مقاله ها خود نیز تصوف جمود آور و رکود پرور را نکوهیده بود، لذا شائع شد که او اساساً مخالف تصوف است. در سال ۱۹۸۵م چند باب تاریخ تصوف نوشته وی چاپ گردید. اقبال این کتاب را بین سالهای ۱۹۲۶ الی ۱۹۴۹م احوثاً می نوشت ولی بعد از آن را بعد از ذکر حسین منصور ابن الحلاج (م ۳۰۹هـ) نا تمام گذاشت. این کتاب هم موقف اقبال را موضع است که او تصوف خودی آموز را مورد تأیید قرار می دهد و صوفیان مجاهد و ساعی بهبود جامعه را دوست می دارد ولی از خود قراموشان و بی عملان او همواره منزجر بوده است؛

گر تو میخواهی مسلمان زیستن  
 نیست ممکن جز بقران زیست  
 صوفی پشمینه پوش حال مست  
 از شراب نغمه قوال مست  
 آتش از شعر عراقی درویش  
 در نمی سازد به قرآن محفلش (۱)  
 ز من گو صوفیان با صفا را  
 خدا جویان معنی آشنا را  
 غلام همت آن خود پرستم

که با نور خودی بیند خدا را (۳۲)  
 تو کیستی؟ ز کجائی؟ که آسمان کبود  
 هزار چشم براه تو از ستاره گشود  
 چه گویمت که چه بودی چه کرده ای چه شدی  
 که خون کند جگرم را ایازی محمود  
 تو آن نه ای که مصلی ز کهکشان می کرد؟  
 شراب صوفی و شاعر ترا ز خویش ربود (۳۳)

پس مؤقف اقبال در قبال صوفیه و تصوف همان خذ ما صفا و دع  
 ما کدر، است. او صوفیه این عصر را برای ترک خانقاهها توصیه نموده و  
 برای تمسك فقر و تصوف واقعی پیغام داده است:

فقر کافر خلوت دشت و دراست  
 فقر مؤمن لرزه بحر و بر است  
 زندگی آن را سکون غا و کوه  
 زندگی این را ز مرگ با شکوه

آن خدا را جستن از ترك بدن  
این خودی را بر فسان حق زدن  
آن خودی را کشتن و وا سوختن  
این خودی را چون چراغ افروختن  
فقر عربان گرمی بدر و حنین  
فقر عربان بانگ تکبیر حسین (رض) (۳۴)

### ۶- اقبال و عشق رسالت‌آب : این کتاب مهم در ۱۹۵۸م

خلیه چاپ پوشید. در ۱۹۷۷م اداره اعتقاد پبلشنگ هاؤس دهلی، بدون  
اجازه مؤلف آن را چاپ نمود. آن اداره در اسم کتاب و مؤلف هم تصرفی  
کرده و کتاب را "اقبال و عشق رسول" و مؤلف را پروفیسر سید محمد  
عبدالرشید، نوشت، در سال ۱۹۸۸م مؤلف کتاب را با تجید نظر چاپ  
ساخته است. (۳۵)

درباره موضوع حُب و عشق رسول (ص) کتب و مقالات زیاد نوشته  
شده ولی جامعیت و حسن سلیقه کتاب استاد فاضل در آنها دیده نمی شود.  
استاد فاضل به ترجمه اشعار فارسی توجه دارد و مطالب را معلمان واضح  
می کند در صورتی که اکثر دیگران قارئین را در پیچاک ابیات مشکل و  
ابهام عبارات گذاشته از يك عنوان بدیگری می پرند.

استاد فاضل به ذکر و حُب رسول (ص) در سایر آثار اقبال مرور  
کرد و بعضی از اشعار را توضیح هم داد. او نمونه های شعرای فارسی و  
ارود را ارائه داد و بیان و شعر آنان را در تقابل موارد همسان آثار اقبال  
قرار داد. در میان شعرای فارسی، ابیات سنائی و عطار و رومی و نظامی و  
خاقانی و سعدی و امیر خسرو و جامی و عرفی و فیضی و قدسی مشهدی  
و غنی کشمیری و ناصر علی سرهندی و نظیری نیشاپوری و غیرهم درین  
مطالعه متقابل نقل گردیده است:



معنی دیدار آن آخر زمان (ص)  
 حکم او بر خویشتن کردن روان  
 در جهان زی چون رسول (ص) انس و جان  
 تا چو او باشی قبول انس و جان  
 باز خود را بین، همین دیدار اوست  
 سنت او سرّی از اسرار اوست  
 (کتاب مورد بحث ص ۹۵)

## ۷- اقبال و پاکستان: این کتاب تحقیقی خدمات علامه اقبال

را در زمینه تجزیه شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان بیان می کند. راجع به این موضوع کتب و مقالات مختلف نوشته شده ولی کمتر کسی مثل استاد فاضل مدت طولانیتر ۱۹۰۸م الی آخر ۱۹۳۸م خدمات اقبال را احاطه کرده و از سایر آثار وی، بویژه از کتب منظوم وی به ترتیب اشاعت نخست هر یکی از آرمانهای سیاسی اقبال را استخراج نموده بتوضیح آنهمه پرداخته باشد. درباره نهضت پاکستان سه اثر اقبال بسیار هوید است:

۱- در اواخر ۱۹۳۰م او ریاست اجلاس مسلم لیگ کل هند را بعهده گرفته، در خطابه معروف خود راجع به لزوم تجزیه هند و تشکیل دولت مسلمانان در استانهای مسلمان صحبت مفصل کرده و اقامه اوله و براهین نموده بود. این اجلاس در شهر اله آباد تشکیل گردیده نمود.

۲- روز ۲۱ مارس سال ۱۹۳۲م او ریاست اجلاس مسلم کنفرانس کل هند را در لاهور بعهده داشته و در خطابه ریاست، مانند خطابه ۱۹۳۰م از لزوم تقسیم هند دفاع کرد.

۳- نامه های اقبال بعنوان قائد اعظم محمد علی جناح ریاست داریم. در این نامه ها از لزوم تشکیل پاکستان اذکر گردیده است. البته کتاب استاد فاضل حاکی سیر تدریجی، نهضت پاکستان

است مثلاً چند اشعار فارسی را در زیر ملاحظه فرمائید که در اینها به  
تشخص جداگانه مسلمانان و لزوم یا امکانات تشکیل پاکستان اشاراتی

دیده می شود:

خانه سوز محنت چل ساله شو  
طوف خود کن شعله جواله شو  
زندگی از طوف دیگر رستن است  
خویش را بیت الحرم دانستن است  
پرزن و از جذب خاک آزاد باش  
همچو طائر این از افتاد باش  
تو اگر طائر نه ای ای هوشمند  
بر سر غار آشیان خود میند (۳۶)  
از مقام خویش دور افتاده ای  
کرگسی کم کن که شاهین زاده ای  
مرغک اندر شاخسار بوستان  
بر مراد خویش بندد آشیان  
تو که داری فکرت گردون مسیر  
خویش را از مرغی کمتر مگیر  
دیگر این نه آسمان تعمیر کن  
بر مراد خود جهان تعمیر کن  
احتساب خویش کن از خود مرو  
يك دو دم از غیر خود بیگانه شو  
تا کجا این خوف و وسواس و هراس  
اندر این کشور مقام خود شناس  
این چمن دارد بسی شاخ بلند  
بر نگون شاخ آشیان خود میند

نغمه داری (۳۷) در گلوای بی خبر  
جنس خود بشناس و با زاغان میر

۸- ذکر فاضل: این کتاب را تلمیذ استاد، مرحوم دکتر محمد یوسف فاروقی (۳۸) تألیف نموده ولی اطلاعات آن مدیون استاد فاضل است. این کتاب ذکر احوال و آثار استاد را داراست و تبصره ها و تقریظها که درباره آثار این استاد نامدار نوشته شده، همه درین اثر باسلیقه و حسن ترتیب گنجانده شده است.

### خانواده سخن:

استاد فاضل بعد از بازنشستگی از خدمت، در سال ۱۹۷۳م مشرف به حج و زیارت حرمین شریفین گردید. او دوپسر و دو دختر دارد که همه تحصیلات عالی کسب نموده اند. درهشتاد و اند سالگی او هنوز مشغول مطالعه و تألیف و تصنیف است.

او آثار زیاد در صورت مسوده ها دارد ولی بنا برطبع غیور خود او برای چاپ آنها دنبال اداره ها نمی گردد. درمیان مسوده های وی برخی بقرار زیر می باشند.

مطالعه اقبال، سفر حجاز، شرح دیوان اردوی غالب، معرفی نامه فانی بدایونی (م ۱۹۴۲م)، مطالعه جامی، ترجمه تمثیل فارسی، حکیم نباتات، مقالات فاضل، شرح مهنیمروز غالب و شرح باقیات فانی، بهر طور استاد فاضل مانند اقبال هنوز هم گویا دست بدعاست (کلیات فارسی اقبال ص ۴۱۳) که:

تو اگر کرم نمائی، بمعاشران ببخشم  
دو سه جام دلفروزی ز منی شبانه دارم



## مراجع و حواشی

- ۱- جاوید نامہ، کلیات اقبال فارسی؛ لاہور ۱۹۷۳م و بعد ص ۷۷۱
- ۲- پس چہ باید کرد، ایضاً ص ۸۳۵
- ۳- فارسی گویان پاکستان، تالیف دکتر سید سبط حسن رضوی، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - راولپنڈی ۱۹۷۴م ص ۳۹، ۴۹
- ۴- ذکر فاضل مرتبہ شاد روان دکتر محمد یوسف فاروقی، کراچی، ادارہ تنویرات علم و ادب ۱۹۸۲م، ص ۱۷ ابتدائی
- ۵- نقوش جاویدان، کراچی، ادارہ تنویرات علم و ادب ۱۹۷۳م ص ۱۶۸
- ۶- آئینہ
- ۷- نردبان
- ۸- ذکر فاضل، ص ۷۴، ۷۵
- ۹- جاوید نامہ، کلیات اقبال، فارسی، ص ۷۲۲
- ۱۰- پس چہ باید کرد، کلیات فارسی اقبال، ص ۸۲۳
- ۱۱- ص ۲۶۸، با مقدمہ استاد فاضل
- ۱۲- چاپ دوم، ادارہ تنویرات علم و ادب، ص ۱۷۶
- ۱۳- رجوع شود بہ: شمارہ ۵ در فوق
- ۱۴- ہنگرید: گلشن معانی ص ۱۱
- ۱۵- مہر نیمروز مرتبہ استاد دکتر عبدالشکور احسن، دانشگاه پنجاب لاہور ۱۹۶۹م ص (متن)
- ۱۶- ایضاً
- ۱۷- ایضاً ص ۱۷۶ و ۳۳۹ بالترتیب
- ۱۸- رجوع شود بہ مسودہ کتاب در موزہ اقبال در لاہور (قسمت فلک زہرہ)
- ۱۹- برای این اقتباسات ملاحظہ شود بالترتیب مکاتیب اقبال ہنام گرامی، اقبال اکادمی ۱۹۶۹م ص ۹۸ تا ۱۰۰، انوار اقبال، اقبال اکادمی ۱۹۶۸م ص ۱۵۶ نامہ ہنام تمکین کاظمی.



- ۲- نوادرات، اداره طلوع اسلام، مقاله پیام مشرق اقبال
- ۲۱- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۳۱۷
- ۲۲- "مجله ایست اند ویست" روم (اطالیه) بابت ژانویه ۱۹۱۹م
- ۲۳- پیام مشرق، کلیات فارسی اقبال ص ۱۴۰ تا ۱۴۲
- ۲۴- کلیات فارسی اقبال ص ۸۱
- ۲۵- بیان بیخودی ص ۱۳
- ۲۶- کتاب دوم درسیاست، اکادمی اقبال ۱۹۷۳م ص ۹۷
- ۲۷- ترجمه اشعار اردو به فارسی از نگارنده است
- ۲۸- ماخوذ از شاعر اقدم ہندی ہرتی ہری
- ۲۹- ص ۴۳۲، طبع ۱۹۶۷،
- ۳- مرتبه صابر حسین کلروی، مکتبہ تعمیر انسانیت
- ۳۱ تا ۳۴- کلیات فارسی اقبال صفحات بالترتیب ۱۲۳، ۲۳۷، ۵۱، ۸۱۸
- ۳۵- صفحات ۱۹۲
- ۳۶ تا ۳۷- کلیات فارسی اقبال ص ۶۵، ۶۶، ۸۰، ۸۲
- ۳۸- آقای عبدالرحمن ہزمی در شعری مرحوم دکتر فاروقی و این نگارنده را یکجا ذکر کردہ اند:
- ڈاکٹر یوسف ہون یا کہ ڈاکٹر صاحب ریاض  
صاحبان فضل و دانش ہیں تلامیڈ الرشید
- ترجمہ: دکتر محمد یوسف فاروقی باشند یا آقای دکتر محمد ریاض  
تلامیڈ عبدالرشید فاضل صاحبان فضل و دانش می باشند.



حسین عارف نقوی

اسلام آباد

## ترجمہ های متون فارسی

به زبانهای پاکستانی

گفتار حاضر مشتمل است بر تکمله کتاب "ترجمہ های متون فارسی به زبانهای پاکستانی از دکتر پروفیسور اختر راہی و مقالہ به همین عنوان از آقای عارف نوشاهی (رک دانش: ۱۴ ص ۸۵-۱۳۱) کہ در کتاب مقالہ مزبور ذکر شدہ است.

این کتابشناسی بترتیب الفبائی تنظیم شدہ است. عنوان متن

فارسی

با علامت يك گل (\*) و عنوان ترجمہ بانبرہ ها نشان گذاری شدہ است:

\* ۱- آفتاب ظهور مہدی:

مولانا سید علی حسن اختر (م ۲۲ ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ) ۱۴۴

ص، مفید بك ایجنسی کراچی (پاکستان)، سندھ آفست پریس، ۲۵، ذی

قعدہ ۱۴۰۳ھ، کاتب: جعفر زیدی

\* - آیات القیومیہ: سید امام علی شاہ مکان شریفی

۲- ماہ و انجم: دکتر محمد مسعود احمد

احوال و آثار سید امام علی شاہ مکان شریفی، سید صادق علی شاہ مکان شریفی و محمد مسعود شاہ محدث دہلوی (جہان مسعود ص ۵۸)

\* - ابوالفضل: ابوالفضل علامی

۳- بامحاورہ اردو ترجمہ و شرح: مولانا عبدالعلیم

۵۲ ص، بہا: ۲، ۸ آنہ، مطبع ارمغان دہلی، ۱۸۸۴م

۴- تشریحات بلگرامی برمکاتبات علامی (دفتر سوم): سید اولاد حسین شادان بلگرامی (۶۴ + ۱۹۱) ص، بہا: ۱، ۵۰ روپیہ

شیخ مبارک علی بک سیلر لاہور، مطبع کریمی لاہور (پاکستان)،

۱۹۳۰م

۵- اپنے وطن کیلئے: دکتر محمد علی زرنگار

ترجمہ خود نوشت محمد رضا شاہ پہلوی، ۵۰۳ ص، سفارت خانہ

ایران کراچی (پاکستان)، ۱۹۶۳م

\* - اثبات الرجعت: محمد باقر مجلسی (رح)

۶- لوح محفوظ (منظوم): اثر

سہ ہزار بیت دارد، مخطوطہ، ۱۰۹ ص (قاموس: ۱)

\* - داستان راستان: آیت اللہ مرتضیٰ مطہری (رح)

۷- اجنبی شخص: آغا محمد ناصر

ترجمہ تنہایک جز "داستان راستان" ۲۲ ص، بہا: ۸ روپیہ،

خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کوئٹہ (پاکستان)، مارچ ۱۹۸۶م

شفاف پرنٹنگ ایجنسی لاہور (پاکستان)، کاتب : محمد باقر

\* - احادیث قدسیہ : شیخ عباس قمی (رح)

۸- کلام ربانی : ابو محمد نقوی بن سید غلام عباس

۱۲۰ ص، سید نذیر حسین نقوی، مرکز تائیل پریس، لاہور

(پاکستان)

\* - احکام بانوان : م وحیدی

۹- آسان مسائل : بیگم ط - سیدہ

۱۴۵ ص، دارالثقافتہ الاسلامیہ، کراچی (پاکستان)، ۱۴۰۷ھ /

۱۹۸۶م

کاتب : سید جعفر صادق

\* - احکام شیعیان

۱۰- احکام شیعیان (عقائد شیعہ) : مرزا حسن احقاقی کوبتی

۱۰۰ ص، مدرسہ جامعہ الثقلین، خانیوال رود، ملتان (پاکستان)،

جون ۱۹۸۴م

\* - احکام الصلوة :-

۱۱- شریعت نامہ : شاہ مالک بیجا پوری (قاموس : ۸)

\* - اخبار الاولیاء : عبداللہ خویشگی عبدی

۱۲- ترجمہ اخبار الاولیاء :-، نسخہ خطی، (احوال و آثار ۷۸)

۱۳- ترجمہ و تلخیص اخبار الاولیاء : دکتر مولوی محمد شفیع

نسخہ خطی (احوال و آثار ۷۸)

\* - اخلاق جلالی : جلال الدین دوانی (م ۹۰۷ھ)



۱۴- ظہیرالاخلاق : مولانا سید ظہیر الحسن زیدی آف پیدی ضلع  
بجنور (ہند) ۱۱۲ ص، گلزار محمدی ستیم پریس، لاہور (پاکستان)

۱۵- شعلہ جوآلہ : پاندیت کرپا رام منشی فاضل

حل بعض مقامات اخلاق جلالی، ۳۲ ص، بہا، سد آنہ

الہی بخش تاجر کتب لاہور، مطبع گنیش پرکاش لاہور  
(پاکستان)

۱۶- تاریخ میلکم و اخلاق جلالی کا اردو ترجمہ مع  
فرہنگ: مولوی محمد فیروز الدین،

ترجمہ تنہا لمعہ دوم و چہارم، ۱۷۵ ص، بہا : شش آنہ

مطبع مفید عام لاہور (پاکستان)، ۱۸۸۷ م

۱۷- نیر اعظم : مولانا غلام حسین داد

۸۴ ص، مطبع عزیز دکن، حیدر آباد دکن (ہند)، ۱۳۲۷ ھ /

۱۹۰۳ م

۱۸- معاون اخلاق : آقا بیدار بخت

سوالاً جواباً، ۸۸ ص، بہا : یک روپیہ

تاج بکدپو لاہور، انشاء پرنٹنگ پریس، لاہور (پاکستان)

\* - اخلاق محسنی : ملا حسین بن علی واعظ کاشفی (م)

(۹۱۰ ھ)

۱۹- جوہر اخلاق : نشتر شادمانی، بہا : ۴ آنہ

۲۰- خلاصہ اخلاق محسنی (تحفہ جعفریہ)

\* - اخلاق ناصری : خواجہ نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ھ)

۲۱- تحفہ جعفری یعنی خلاصہ اخلاق ناصری : مولانا میرزا محمد

جعفر کشمیری رامپوری، ۱۰۹ ص، بها : يك روپيه، شيخ جان محمد الله بخش، تاجران كتب علوم مشرقی لاہور (پاکستان)، رفاہ عام ستیم پریس لاہور، اپریل ۱۹۳۱ م

۲۲- بهاگ بهری : کنہیا لال، ۶۳ ص، منشی گلاب سنگھ، لکھنؤ (ہند)، ۱۸۹۲ م

۲۳- مطلع الاخلاق، ترجمہ انتخاب اخلاق ناصری، درگاہ پرشاد نادر دہلوی، ۲۷ ص، مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ھ/مارچ ۱۸۶۶ م

مولانا مظہرالحق قطعہ تاریخ گفت:

جو یہ مجموعہ اخلاق نادر

ہوا مطبوع با صد فضل مولا

کہا ہاتف نے لکہ مظہر یہ تاریخ

چہا گلاستہ اخلاق زیبا

۱۲۸۲ھ

۲۴- فرهنگ اخلاق ناصری : درگاہ پرشاد نادر، ۱۶ ص،

مطبع محمد سعادت علی خان، ۱۲۸۲ھ، مرزا اشرف بیگ قطعہ

تاریخ گفت:

بہر تاریخ کتاب اوستاد

منشی والا و ہم دانش قرین

سر بزانو بردم و گفتم بغور

سال تاریخش «ز ہی نشر متین»

۱۶۸۲ھ

۲۵- خلاصہ اخلاق ناصری : محمد اشرف خالد، ۹۸ ص، بها :

يك روپيه ترجمہ، تنہا مقالہ اول، حاجی فرمان علی بك سیلر، لاہور، رشید

آرت پریس لاہور (پاکستان)

\* - اذکار قلندری : پیر فرح بخش فرحت خادم دربار سید احمد

توختہ

۲۶- سوانح قلندر شاہ قریشی ہاشمی ہنکاری (م ۱۲۷۹ھ/۱۷،

اکتوبر ۱۸۶۲م) : غلام دستگیر نامی، ۵۲ ص،

مطبع حمیدیدہ، لاہور (پاکستان)، ۱۳۳۲ھ

مترجم تاریخ چنین گفت است:

جو پوچھے کوئی سال طبع نامی

تو کھدو خوب، اذکار قلندر

\* - الارشاد : سید عبداللطیف

۲۷- تنبیہ العباد ترجمہ الارشاد : غلام محی الدین قادری

مسائل فقہ (قاموس ج ۱ : ۳۲۱)

\* - ارض العتاق لاهل الوفاق : علامہ سید ابوالقاسم حائری (رح)

۲۸- ارض العتاق لاهل الوفاق

جواب يك پرسشی كه عراق در زمانہ خلیفہ دوم فتح شدہ بود بقہر

و غلبہ، خریدن ارض نینوا برای حضرت امام حسین علیہ السلام چگونه جائز بود

۱۲ ص، نیو امپیریل پریس، لاہور (پاکستان)، ۱۳۱۴ھ/

۱۸۹۶م

\* - ارمغان حجاز : دکتر محمد اقبال لاہوری (م ۱۹۳۸م)

۲۹- ماورای مجاز : آغا بیدار بخت

۱۸۴ ص، بہا : دو روپیہ چہار آندہ، تاج بکدپو، انشا پریس،

لاہور (پاکستان)

\* - اسرار الاولیاء : شیخ فرید الدین گنج شکر

۳۰ - اسرار الاولیاء : پروفیسور عبدالسمیع ضیاء

۲۳۲ ص، بها : ۱۵ روپیہ

\* - اسرار خودی : دکتر محمد اقبال لاہوری (م ۱۹۳۸م)

۳۱ - اردو ترجمہ اسرار خودی، بها : ۵/۴ روپیہ، جامعہ ملیہ،

دہلی (ہند)

\* - مظهرالعجائب

۳۲ - اسرار الغرائب ترجمہ مظهرالعجائب : مولانا میر محمود

علی لایق تذکرہ طرق خواندن ناد علی، ۴۸ ص، بها : چہار آنہ، کتب

خانہ حیدری، چہتہ بازار حیدر آباد دکن (ہند)، حیدری پریس

\* -

۳۳ - اسلام — دین فطرت : محمد فضل حق

مشمول بر ہفت باب، ۲۴۸ ص، جامعہ تعلیمات اسلامی،

پاکستان، کراچی (پاکستان) ۱۴۰۰ھ (۱۹۸۰م)، کاتب، سید جعفر صادق.

دو قسمت دارد با عنوانهای زیر:

اسلام میں کام اور محنت، اسلام میں والدہ کا مقام، اسلام میں

نیکوکاری، اسلام میں الکحلی مشروبات کی ممانعت، اسلام میں قمار بازی

کی مخالفت، اسلام میں جھوٹ کے خلاف جہاد، اسلام میں اجتماعی

روابط، (اسلام میں آداب معاشرت، اسلام میں بھائی چارہ اور غم خواری،

اسلام میں دوستی کا آئین، اسلام میں پاکیزگی اور صفائی، ۳۰۴ ص

جامعہ تعلیمات اسلامی، کراچی، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، کاتب : سید جعفر

صادق



\*

۳۵- اسلام کیا ہے! بد ضمیمہ "قرآن یورپی مفکرین کی نظر میں"

ترجمہ مقالہ دکترا با ہنر، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران،

۴۲ ص.

\* - اسولہ عشرہ : مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی

۳۶- ترجمہ اسولہ عشرہ: محمد مہدی واصف (۱۲۱۷ھ -

۱۲۹۰ھ)

جواب پرستش های پادشاہ بخارا در بارہ امور اسلامی، ۳۴۰ ص،

نسخہ خطی (تذکرہ مخطوطات، ج ۵)

\*

۳۷- اشغال و اذکار و مراقبات طریقہ شریفہ مشائخ مجددیہ،

ترجمہ مع متن، ۴۰ ص، آرمی پریس کراچی (پاکستان)

\* - الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا محمد حسن جان

سرہندی

۳۸- الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا حافظ محمد

عبدالستار قادری چشتی، ۲۰۰ ص (مرآة التصانیف : ۲۵۱)

۳۹- ترجمہ الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ : مولانا

عبدالحکیم خان شاہ جہانپوری، (مرآة التصانیف : ۲۵۱)

\* - اصول حدیث : شیخ عبدالحق محدث دہلوی

۴۰- اصول حدیث : شیخ الہی بخش بہاری (قاموس ج ۱)

\* - : آیت اللہ سید روح اللہ خمینی (رح) (م ۱۴۰۹ھ)

۴۱- اقوال رہبر : شیخ اسد علی شجاعی ۲۴۸ ص، بها : ۱۵

ترجمہ انتخاب بیانات و پیغامات آیت اللہ (رح) چہار فصل۔

اول: اسلام — امام کی نظر میں

دوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل

سوم: اسلام کے سیاسی اور حکومتی مسائل

چہارم: امام اور اسلامی جمہوریہ

امامیہ پبلی کیشنز، لاہور (پاکستان)، مارچ ۱۹۸۲م، شرکت

پرنٹنگ پریس لاہور (پاکستان)

\*

۴۲- انتخاب مثنویات و غزلیات امیر خسرو دہلوی : مولانا سید

حسن عباس رضوی فطرت، ترجمہ مع متن، ۱۹۷۵م، ہند

\*- انتظار : آیت اللہ مکارم شیرازی

۴۳- فلسفہ انتظار : سید احمد علی عابدی

۱۰۴ ص، بہا : ہشت روپیہ، نور اسلام امامیہ فیض آباد (یو۔

پی)، ۱۹۸۳م، امیرالمؤمنین پریس، قم (ایران)، کاتب : حسن اختر لکھنوی

\*- انتقام خونین : سید محمد علی افجہ ای

۴۴- انتقام خونین یا خروج مختار : مولانا سید علی حسن اختر

امروہی (م ۱۴۰۹ھ) ۷۱ ص، بہا : ■ روپیہ، رضوی بک ایجنسی کراچی،

جولائی ۱۹۸۰م، مترجم تاریخ چاپ گفتہ است بقرار زیر:

گر ہے تاریخ ترجمہ درکار — لکھدو اختر "سعید ہے مختار"

\*- الانوار الخمسہ : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲۴ھ)

۴۵- الاذکار الخمسہ (ذریعہ)

۴۶- انیس الارواح : خواجہ معین الدین چشتی

۴۷- روح الارواح : مولانا محمد عبدالصمد کلیم

۲۸ ص، ۱۳۰۸ھ- مطبع رضوی (دہلی) (مرآة التصانیف

(۱۱۶)

۴۸- اوراد : شیخ یعقوب چرخي

۴۷- اوراد : —، نسخہ خطی، ترجمہ مع متن ۱۰۰ ص،

۱۸۳۵م (قاموس ج ۱ : ۱۰۶۵)

\*- اوراد امیریہ : سید علی ہمدانی (رح) (م ۷۸۶ھ)

۴۸- اوراد امیریہ : غلام حسن بلتستانی

۱۸۰ ص، بہا : ۶/۵۰ روپیہ، مشتمل است پر سہ باب

۱- اوراد کے فضائل : اسمن پانچ فصلیں ہیں

۲- اوراد و وظائف اور ذکر کی ضرورت : اسمیں پانچ فصلیں ہیں

۳- اوراد کے لئے وقت کی تقسیم : اسمیں چار فصلیں اور چند

ورد ہیں، ندوہ اسلامیہ نور بخشیدہ لاہور (پاکستان)، ۱۹۶۸م

\*- اوصاف الاشراف : شیخ نصیر الدین طوسی (رح)

۴۹- تشریف الاوصاف : حکیم ذاکر حسین

شش باب دارد، ۷۹ ص، ۱۳۳۸ھ/۱۹۲۰م، مطبع اثنا عشری،

دہلی (ہند)

\*- اویس قرنی (رح) : محمد محمدی

۵- حضرت اویس قرنی (رح) : دکتر نظیر حسین زیدی

۴ ص، بہا: چہار روپیہ، مکتبہ مسعود، ناظم آباد، کراچی

(پاکستان) ۱۹۸۴م

۷

\* - \_\_\_\_\_ : مصطفیٰ زمانی

۵۱- اونٹنی : محمد فضل حق

۶۴ ص، جامعہ تعلیمات اسلامی، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر پرنترز

کراچی (پاکستان)، کاتب : جعفر صادق

"لبہ"

\* - باغ ارم : مصطفیٰ زمانی

۵۲- باغ ارم : محمد فضل حق

تذکرہ حضرت ہود علیہ السلام، ۷۶ ص، ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م، قادر

پرنترز کراچی (پاکستان)، کاتب : سید جعفر صادق

\* - بعد ہندی : حافظی

۵۳- کنوز الآخرة : مرزا محمد عباس حسین ہوش، (عقائد شیعہ

- منظوم) ۶۰ ص، مطبع نو لکشور، لکھنؤ (ہند) جمادی الاول

۱۳۲۱ھ/اگست ۱۹۰۳م

آغاز: حمد سے ابتدا کلام کی ہے

برکت سب خدا کے نام کی ہے

ہیں جو احمد نبی اور ہے خدا

ان سے وہ، ان سے یہ نہیں ہیں جدا

۵۴- بعد حمد بلتستانی (منظوم) : مولانا اخون محمد سلطان

مرحوم

۶۴ ص، بہا : ہشت آند، مکتبہ امامیہ سکردو، ہمدرد پریس

راولپنڈی، کاتب : ملک محمد اسحاق

۵۵- بعد ہندی (منظوم) : فاضل خان



۲۸ ص، نومبر ۱۸۸۴م، مطبع نولکشور

آغاز: اول کہ زبان سے نام خدا

اسکی نعمت کا کر تو شکر ادا

پھر تو تعریف کر پیمبر کی

مدح کر اسکے بعد حیدر کی

الحجام: حافظی نے کہے تھے دین کے اصول

سعی اسکی خدا کرے مقبول

شرح ہندی کیا ہے فاضل خان

دیوے اسکو خدا بہشت مکان

\* - بناء الاسلام: مفتی میر محمد عباس (م ۱۳۰۶ھ)

مفتی میر محمد عباس بن سید علی اکبر جزائری از اخلاف سید  
نعمت اللہ جزائری بودند۔ در لکھنو ربیع الاول ۱۲۲۴ھ/۱۸، مارچ  
۱۸۰۹م ولادت یافتند و ۲۵، رجب المرجب ۱۳۰۶ھ/مارچ ۱۸۸۹م واصل  
بحق شدند۔ قریباً ۱۵۰ کتاب نوشتند۔ بعضی اسمای کتاب این است

- ۱- روائح القرآن-عربی ۲- تفسیر سورة الرحمن - عربی ۳-
- تفسیر سورة ق ۴- انوار یوسفیہ- فارسی ۵- حاشیہ شرح لمعہ-عربی ۶-
- الشریعة الفراء عربی دو جلد ۷- منابر الاسلام - عربی دو جلد ۸- لسان
- الصباح عربی ۹- رطب العرب دیوان عربی ۱۰- الشعلة الجواله عربی
- ۱۱- اجناس الجناس مثنوی عربی و فارسی ۱۲- بیت الحزن فارسی ۱۳-
- آب زلال عربی و فارسی ۱۴- مثنوی نان و حلوا-فارسی ۱۵- ریاحین
- الانشاء-خطوط فارسی ۱۶- مثنوی بنیاد اعتقاد-اردو ۱۷-
- نصرالمومنین-فارسی، ردیہود ۱۸- ید بیضا-فارسی ۱۹- ظل محدود-عربی
- مکاتیب علماء عرب وعجم

۵۶- بناء الاسلام : مفتی میر محمد عباس (مسائل روزہ فقط)

(ذریعہ : ۳)

\* - بوستان : شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۵۷- ترجمہ بوستان : شمس بریلوی (اردو : ۲۲۵)

۵۸- ترجمہ بوستان : حاجی مرزا مغل (گل کرسٹ : ۱۷۷)

۵۹- بوستان سعدی : مولانا محمد میرزا بیگ خان بیدل دہلوی،

ترجمہ باب چہارم تا دہم، مطبع یوسفی دہلی (ہند)، ۱۸۸۱م، ۱۹۵ص،

بہا : ۱۲،

۶۰- حکایات بوستان ۹۴ص، بہا : شش آنہ ہشت پائی، فیروز

سنز لاہور، ۱۹۴۸ء، فیروز پرنٹنگ پریس، لاہور

\* - صادق الاحوال:-

۶۱- بوستان خیال، جلد اول موسوم بہ مہدی نامہ : مرزا محمد

عسکری عرف چھوٹے آغا لکھنوی، ۱۸۸۰م (آصفیہ)

\* - معزالدین نامہ

۶۲- بوستان خیال، جلد دوم موسوم بہ روحتہ ابصار مرزا محمد

عسکری عرف چھوٹے آغا لکھنوی، ۱۸۸۹م (آصفیہ)

\* - جمشید نامہ

۶۳- بوستان خیال جلد سوم موسوم بہ ضیاء الابصار : مرزا محمد

عسکری عرف چھوٹے آغا لکھنوی، ۱۸۹۹م (آصفیہ)

\* - خورشید نامہ

۶۴- بوستان خیال، جلد چہارم موسوم بہ شمس النہار، ۱۸۹۲م

(آصفیہ)

۶۵- بوستان خیال، جلد پنجم، منشی پیارے مرزا ۱۹۰۹م (آصفیہ)

\* - خورشید نامہ

۶۶- بوستان خیال، جلد ششم موسوم بہ خزانہ الاسرار : نواب میرزا محسن علی خان عرف آغا حجّو خان (آصفیہ)

۶۷- بوستان خیال، جلد ہفتم موسوم بہ نورالانوار : نواب میرزا محسن علی خان عرف آغا حجّو خان، ۱۹۰۷م (آصفیہ)

۶۸- بوستان خیال جلد ہشتم موسوم بہ مشرق الآثار منشی پیارے میرزا لکھنوی، ۱۹۰۷م (آصفیہ)

۶۹- بوستان خیال، جلد نہم موسوم بہ تفریح الاحرار، منشی پیارے میرزا و میرزا علی خان لکھنوی، ۱۸۹۲، (آصفیہ)

\*

مولانا میرزا محمد علی بن حجت الاسلام محمد حسین مرعشی  
شہرستانی

۷۰- البیان المبرهن فی نفی عرس قاسم بن الحسن (ع) : مولانا سید حسین گریاں ۵۲ ص، جواب يك پرسش درباره عروسی حضرت قاسم بن الحسن (ع)، ترجمہ مع متن، ۱۹۰۶ء، تصویر عالم پریس، لکھنؤ

مرزا کاظم حسین محشر تاریخ طبع گفت:

از بیان مبرهن و روشن

حق چو مهر مبین ہویدا شد

ادعای عروسی قاسم

بہی سرو پا بچشم بینا شد

خواندن و ہم شنیدنش باطل

ثابت از قول اہل فتوی شد

علمای عراق از سر صدق

آنچه دادند حکم امضا شد

سال طبعش رقم زده محشر

عقد قاسم دروغ پیدا شد

(۱۹۰۶ء)

(پ)

\*.....

۷۱- پانچ مقالہ حصہ چہارم : علامہ نصیرالدین ہونزائی (۵۹)

ترجمہ و تشریح یک غزل شیخ فرید الدین عطار خائندہ حکمت، کراچی،  
۱۳۹۷ھ/۱۹۷۷ء

\* - پرواز روح : حجة الاسلام سید حسن ابطحی

۷۲- پرواز روح : انوار بلگرامی، ۲۲۸ ص، بها : ۳۰ روپیہ

دربارہ مشاہدات روحانی ولی العصر ثرست، رتہ متہ، جہنگ،  
۱۴۰۹ھ/۱۹۸۸ء

\* - پندیات جوانمردی

مولانا مستنصر باللہ علیہ السلام

۷۳- پیر پندیات جوانمردی : علامہ نصیرالدین نصیر ہونزائی

۱۳۵ ص، دارالحکمت الاسماعیلیہ ہونزہ، گلگت، بها : پنج روپیہ  
۱۳۹۰ھ/۱۹۷۰ء، مشرق پریس، کراچی

\* - مصطفی زمانی

۷۴- پہلا قتل : محمد فضل حق، ۶۴ ص، تذکرہ حضرت آدم،



حوا، ہابیل، قابیل و ابلیس ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱ء کراچی

\*

۷۵- پیام انقلاب : مولانا سید سراج الکاظم حسنی ۶۰ ص،  
مشمول برسد مقالہ

۱- ایک کیمونسٹ سے تباہ کن مناظرہ

۲- ازدواج در اسلام ۳- جہاد و انقلاب، تنظیم فدائیان اکبر،

کراچی

\* - پیغمبر و یاوران : علامہ محمد علی عالمی دامغانی

۷۶- یاوران محمد (ص) : میرزا مصطفیٰ علی ہمدانی، سابق

مدیر اخبار سفینہ، لاہور، شاگرد علامہ سید اولاد حسین شادان بلگرامی  
۲۵۰ ص، تذکرہ ۱۹۴۴ اصحاب النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، نسخہ  
خطی، نستعلیق، کاتب : مترجم، در ملکیت ملک فیض بخش، گلبرگ،  
لاہور

آغاز : کفار قریش کے مقابلے میں سپر رسول، داعی اسلام کے  
محافظ و حامی، مرنی پیغمبر اور محسن اسلام شجرہ نسب اس یگانہ  
روزگار ہستی کا یہ ہے.....

"ت"

\* - تاریخ ادبیات ایران : دکتر شفق، رضا زادہ

۷۷- تاریخ ادبیات ایران : سید مبارز الدین رفعت ۵۶۰ ص، ۱۹۶۶

: ۳۵/روپیہ، تبصرہ درباره ادبیات قبل از اسلام تا دورہ قاجاری در ایران،  
ندوة المصنفین، دہلی، ذی الحجہ، ۱۴۰۲ھ/ستمبر ۱۹۸۲ء، کوئیو لیتھو  
آرٹ، پریس، دہلی

\* - تاریخ انبیاء : حکیم شیخ احمد دیوبندی (م ۱۳۱۵م)

۷۸- تاریخ انبیاء در اقوال اصفیاء جلد اول : حکیم شیخ احمد دیوبندی ۷۳۵ ص، یکم صفرا المظفر ۱۳۱۵ھ/۱۸۹۷ء مطبع مظهر العجائب لکھنؤ۔ کسی تاریخ طبع گفت:

مرحبا نسخه مفید جهان  
جسمیں ہے حال انبیاء اکثر  
آئینے سے بھی صاف ہے تاریخ  
کیوں مکدر نہوے اسکندر  
طبع کا سال یوں لکھا میں نے  
کہ ہے تاریخ انبیاء بہتر  
(۱۸۹۷ء)

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد بندہ مسکین خاکپای مومنین با صدیقین الشیخ احمد بن مولانا مولوی محمد وجیہ الدین الغثمانی الدیوبندی عرض کرتا ہے کہ تاریخ الانبیاء ۱۳۰۶ھ میں حقیر پرتقصیر نے فارسی عبارت میں لکھی تھی.....

\* - تاریخ فرشتہ، گلشن ابراہیمی، محمد قاسم ہندو شاہ

۷۹- سلطان التاریخ : مولانا حیدر علی سہسوانی

ترجمہ فقط مقالہ سوم، ۲۲۵ ص، بها : یک روپیہ،

۱۳۰۰ھ/۱۸۸۳ء مہر تیروز پریس، بجنور

\* - تاریخ نادر شاہ

۸۰- تاریخ نادر شاہ : سید محمد علی داعی الاسلام حیدر

آبادی، (ذریعہ : ۲۶)

\* - مکتوبات امام ربانی : شیخ احمد سرہندی (م ۱۰۳۴ھ)

۸۱- تجلیات ربانی: مولانا نسیم احمد فریدی امرہی (م

۱۴۰۹ھ/۱۹۸۹ء) ۳۵۲ ص، بها : ۱۳/۵۰ روپیہ ترجمہ فقط ۳۱۳

مکتوبات، تعارف از مولانا محمد منظور نعمانی کتب خانہ الفرقان لکھنؤ

\* - تحفة الاحرار : عبدالرحمان جامی

۸۲- ترجمہ تحفة الاحرار، بها : ۱۲، ترجمہ مع متن (تحفہ

جعفری)

\* - تحفة الصلوة : مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی

(م ۹۱۰ھ)

۸۳- ریاض الحسنات، ترجمہ تحفة الصلوة : احمد الدین صبر

مراد آبادی ۱۳۰ ص، مطبع صدیقی بریلی، مترجم قطعہ تاریخ گفت:

گل مجموع این ریاض حسن  
چون شکفته به تحفة الصلوات  
پر فلک شد بلند صلی علی  
بر زمین فرش کرده شد برکات  
شور در بزم حور عین افتاد  
جسته رضوان به تحفہ جنات  
عرشیان را هزار عید دمید  
فرشیانرا رسید آب حیات  
پی مضمون عالی تاریخ  
ساختم فکر خویش را مرقات  
بهر تاریخ خاطر آرد  
ار مغانی ز گشن حسناات  
یے سرو عد مصرعہ ای بر گفت  
بشہ مرسلاں بسی صلوات

آغاز: بسملة و خطبه بعد اسکے یہ گمنام خیر خواہ انام برمنده

شرمنده جوش خجالت معاصی سے سرفکنده احمد الدین صبر مراد آبادی

گزارش کرتا ہے کہ بعد تالیف نسخہ کیمیای سعادت ایقان الملقب بہ  
ملخص القرآن فی امتحان اہل الایمان.....

\* - حقیقہ سلطانیہ : سید العلماء مولانا سید حسین (م)

(۱۲۷۳ھ)

۸۴- تحفۃ العارفین : ۱۵۶ ص، بها : ۵، ترجمہ خلاصہ مباحث

توحید، عدل و نبوت فقط ۱۳۰۹ھ، مطبع یوسفی، دہلی

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد ابتداء شرمندہ خاکسار ہے سواد امید  
وار مغفرت رب العباد سید امداد حسن بن سید علی حسین نے چاہا کہ

حسب ایمانی

\* - حقیقہ سلطانی : سید حسین کشمیری

۸۵- تحفۃ العارفین : سید حسن بن سید علی کشمیری،

۱۲۸۸ھ، کشمیر

\* - تحفۃ عباسی، آقا محمد طاہر شیرازی قمی (م)

(۱۰۹۸ھ/۱۶۸۷م)

۸۶- ہدیۃ محمدی، ترجمہ تحفۃ عباسی، حکیم سید محمد علی

فیض آبادی، ۱۳۶۰ھ ص (ناقص الآخر)

عقائد شیعہ، مطبع اکسیر اعظم، بنارس

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد امیدوار رحمت لم یزلی حکیم سید

خلیل عسکری خدمات اعلیٰات متین حضرات مومنین اکے مدعا طراز ہے کہ

یہ رسالہ نادرہ عجالہ باہرہ جو اصول دین میں ایک قابل قدر اور ممتاز

رسالہ ہے

\* - تحفۃ اعجم، ۸۵۶ھ

۸۷- ترجمہ تحفۃ عجم، ۱۹۶۲ء، ہند



\* - تحفة النصائح : شیخ محمد یوسف شاہ راجو

۸۸- تحفة النصائح : ۸۴ ص، نسخه خطی (تذکرہ مخطوطات ۵ :

(۲۵۱)

\* - تحقیق اراضی ہند، شیخ جلال الدین تہانیسری

۸۹- ترجمہ، تحقیق اراضی ہند : مولانا سعید اشرف ندوی (اردو

کتابوں کی ڈائرکٹری ۱ : ۲۶۹)

\* - تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد فضل حق

خیر آبادی (م ۱۲۷۸ھ)

۹۰- تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی : مولانا محمد عبدالحکیم

شرف قادری، مولانا محمد اسماعیل دہلوی (م ۱۲۴۶ھ) در کتاب "تقویت

الایمان" انکار شفاعت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کردہ بودند۔ این

کتاب مشتمل است ۴۳۷ ص، ترجمہ مع متن، شاہ عبدالحق محدث

دہلوی اکیڈمی، بندیال (سرگودھا)، ۱۳۹۹ھ/۱۹۷۹ء، کاتب : شاہ

محمد چشتی نظامی

\* - تکمیل الایمان : شیخ عبدالحق محدث دہلوی

۹۱- خلاصہ تکمیل الایمان : غلام محمد مہدی واصف (قاموس

ج ۱ : ۲۰۷)

\* - تذکرۃ الاولیاء : شیخ فریدالدین عطار

۹۲- تذکرۃ الاصفیاء فی ترجمۃ تذکرۃ الاولیاء : شاہ عبد اللہ

مشتاق قادری (آصفیہ)

۹۳- انوار الاولیاء : رئیس احمد جعفری ۱۴۶ ص، خلاصہ تذکرۃ

الاولیاء، شیخ غلامعلی و پسران لاہور، ۱۹۵۸ء، علمی پرنٹنگ پریس

لاہور

\* - تذکرۃ العارفين شرح نهج البلاغه : ملا فتح اللہ کاشانی

۹۴- تذکرۃ العارفين : مولانا سید صفدر حسین رضوی ۳۲ ص،

فقط ترجمہ لمعہ اول، کراچی

\* - تزک تیموری امیر تیمور گورگانی (م ۸۰۷ھ)

۹۵- ترجمہ تزک تیموری : ابوالہاشم ندوی (اردو کتابوں کی

ڈاکٹر کثری : ۳۶۳)

\* - تزک بابری : ظہیر الدین محمد بابر (م ۹۳۷ھ)

۹۶- بابر نامہ : محمد قاسم صدیقی

۶۴ ص، ترقی اردو بیورو نئی دہلی، ۱۹۸۳ م، سپر پرنٹرز، دہلی

\* - تشنید المطاعن

مولانا سید محمد قلی خان (م ۱۲۶۰ھ)

۹۷- النار الحاطمة لقاصد احراق بیت فاطمہ (ع) : سید مقرب

علی بن سید شیر علی نقوی (م ۱۳۴۵ھ)

رد تحفہ اثناعشریہ عبدالعزیز دہلوی، مولانا سید محمد قلی خان

دین داد این کتاب کتابی نوشتہ بودند بنام "تشنید المطاعن" در ۱۰ جلد.

ترجمہ است فقط يك باب "طعن قصد احراق بیت اہلبیت علیہم السلام"

آغاز: بسم اللہ و خطبہ اما بعد خدمت برادران ایمانی امین عاصی

سراپا معاصی مقرب علی ابن المرجوم السید شمس علی نقوی الحسینی

ملتزم ہے کہ بعد اتمام جلد اول تفحات الر یاحین فی احوال سیدنا خاتم

البنین....

۲۰۴ ص، ۱۷ ذی قعدہ ۱۲۸۱ھ، مطبع مجمع البحرين، لدھیانہ

\* - تعالیم آسمانی : سید محمد مصطفیٰ

۹۸- اسلام میں قرضہ حسنہ

ترجمہ فقط يك باب ۴ ص، بها: سند روایت، مدرستہ محصومین، کراچی

\* - تقلید المقلدین: علامہ سید علی الحائری (م ۱۳۶۰ھ)

۹۹- تقلید المقلدین: علامہ سید علی الحائری (م ۱۳۶۰ھ)

ترجمہ فتاویٰ مجتہدین، ۸۸ ص، مطبع جعفری، لاہور

\* - تکمیل القرآن: مرزا محمد کامل (م ۱۲۳۵ھ)

۱۰۰- رسالہ تکمیل القرآن: مولانا سید محمد حسین دہلوی، شاہ

عبدالعزیز محدث دہلوی (م ۱۲۳۹ھ) در تحفہ اثناعشریہ نوشتہ بود کہ شیعہ بر قرآن ایمان نمی دارند ہم عصر دہلوی مولانا مرزا محمد کامل در این کتاب جواب این الزام نوشتہ

(۱۲۶۵ھ) رسالہ تکمیل القرآن

۵، رجب ۱۲۹۶ھ/۲۴، جون ۱۸۷۹م چاپی

\* - عملیہ

(۱۲۶۵ھ) رسالہ تکمیل القرآن

آیت اللہ سید مصطفیٰ کاشانی

۱۰۱- رسالہ تقلید: مولانا سید شریف حسین شیرازی (رج)

۹۲ ص، بها: رسالہ آنہ شیرازی

جمادی الاول ۱۳۳۲ھ، زفاد عام شمیم پریس، لاہور

\* - تنقید التقليد

۱۰۲- تنقید التقليد: شیخ محمد کاظم ۱۸۰ ص، رسالہ ایست

دربارہ رد تقلید مجتہدین، رجب ۱۳۳۴ھ، مطبع کاظمی، کانپور

- سراج الاسلام ترجمہ الفقہ الاحوط

۱۰۳- تنویر السراج: مولانا شیخ روشن علی ہندی ۲۷۶ ص،

الفقه الاحوط (عربی)، تصنیف سید محمد نور بخش (م ۱۸۶۹ھ)

بانی سلسلہ نور بخشیدہ ترجمہ فقط کتاب الصلاة با حواشی مولانا سید عباس کرسی (م ۱۹۸۶م ھ) مولانا محمد مہدی لنگرودی مقدمہ نوشت و باہمراہ یک مضمون از مولانا سید محمد باقر موسوی کشمیری بذگامی پسر مولانا سید محمد یوسف موسوی مترجم "لمعہ" بزبان فارسی، بعنوان "کشمیری کی شیعہ تاریخ پر ایک ورق" در قم چاپ شدہ است

\* توضیح الاحکام : سید محمد شیرازی

۱۰۴- ترجمہ: مولانا شیخ محمد اسحاق نجفی ۶۴ ص، بها : دو

روپیہ، انٹرنیشنل پریس، کراچی

\* توضیح المسائل : آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۰۵- احکام اسلام: مولانا محمد علی فاضل، ۶۰۳ ص، بها :

۲۵/ روپیہ، مکتبہ المفید الحسین منزل، ڈیرہ غازی خان

\* توضیح المسائل : آیت اللہ سید محسن الحکیم (رح)

۱۰۶- احکام طہارت : مولانا سید محمد عادل (رح) (م

۱۳۹۵ھ)، ۱۸ ص، بها : ۲۵ پیسہ

ترجمہ فقط باب طہارت، ادارہ ناصرا اسلام، کراچی ۱۹۶۷م

\* توضیح المسائل : آیت اللہ سید ابولقاسم الخوئی

۱۰۷- توضیح المسائل : مولانا سید اکرامت علی نجفی ۴۴ ص،

یونائٹید (برندوز) امین پور بازار، فیصل آباد، پاکستان آرٹ پریس

\* (۲۷۶/۶) توضیح المسائل : آیت اللہ سید عبداللہ شیرازی (م

۱۹۸۴ء)

۱۰۸- توضیح المسائل : مولانا عبدالواحد ایم اے ۳۳۳ ص، بها :

شش روپیہ مکتبہ اصغریہ دارالعلوم المحمدیہ، سرگودھا



- توضیح المسائل : شیخ حسین علی منتظری

۱۰۹- توضیح المسائل : طلاب غیر ایرانی، ۷۵۷ ص، ۱۴۰۶ھ، چانچانہ ارشاد اسلامی، کاتب : جعفر صادق

\* - توقیعات کسری : سید محمد جلال الدین زواری

۱۱۰- احکام نوشیروان : سید آقا حسن عرف میرن صاحب رضوی  
۱۱۸ ص، ۵، دسمبر ۱۹۶۶م، مطبع جنگ بہادر بلرام پندت دیاشنکر  
فگار تاریخ طبع گفت.

ہوا جو ترجمہ توقیع کسروی کا فگار

بحسن کوشش نامی شاعر یکتا

کہو یہ مصرعہ تاریخ از سر انصاف

عروس عدل کو ملبوس خوب پہنایا

آغاز: بسملة حمد و ثنا اس خداوند زمین و زمان کو زیبا ہے جسے  
حکومت بنی آدم کے لئے دنیا کو خلق کیا اور انسان کو فرمانروا اور  
سردار فرما کے اختیار عدل و احسان دیا

"  
ج

\* - جاماسب نامہ : حکیم جاماسب خلیفہ حکیم زرتشت

۱۱۱- جاماسب نامہ : محمد الواحدی، دربارہ نجوم، ۳۴ ص،  
۱۳۳۰ھ/۱۹۱۲م، نظام المشائخ دہلی، دلی پرنٹنگ ورکس، دہلی

\* - جامع عباسی : شیخ بہاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰ھ)

۱۱۲- جامع عباسی : مولانا سید سبط حسن (م ۱۳۷۲ھ)  
۱۴ ص، فقہ شیعہ، رائل پریس، جونپور

\* - استاد سیحانی

۱۱۳- جبری صلح اور ظالم جماعت، ۳۴ ص، تذکرہ مظالم عراقی ها، ۱۹۸۶م، بها : ۵۰ ریال

\*- الجغرافی جدید : عبدالغفار نجم الدولہ تهرانی

۱۱۴- جغرافیئہ ایران : اللہ بخش، ۷۲ ص، ۱۹۰۹م، خادم التعلیم، استیم پریس، لاہور (قاموس : ۲)

۱۱۵- جامع عباسی، ترجمہ : مولانا خواجہ عابد حسین انصاری (م ۱۳۳۰ھ) ۳۲۳ ص، ۱۳۰۵ھ، مطبع یوسفی، دہلی، مولانا شیخ غلام حسین قطعہ تاریخ گفت

ہیں مترجم کتاب ہذا کے  
خواجہ عابد حسین نیک ورثیس  
فقہ دان، متقی، فصیح و بلیغ  
عالم با عمل خلیق و انیس  
دیکھئے کیا بیان واضح ہے  
ترجمہ کس قدر ہے صاف و نفیس  
سر بد قطع کر کے ہاتھ نے  
بولا یہ ترجمہ ہے چست و سلیس

۱۳۰۵ھ

\*- جلاء العیون : محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ھ)

۱۱۶- جلاء العیون : مولانا محمد باقر (رح) (الذریعہ)

۱۱۷- ترجمہ جلاء العیون (منظوم)، مرزا محمد حسن مذنب،

نسخہ خطی، (مقدمہ تذکرہ خوش معرکہ زیبا)

\*- جمہوری اسلامی : آقای حسین نوری

۱۱۸- اسلامی جمہوریت : مولانا سید صفیر حسین رضوی

مشمول است بر عناوین، عقلی نقطۂ نظر سے معاشرے کے لئے حکومت کا وجوب، ایران و اسلام، اسلامی حکومت میں رہبری کے شرائط، اقسام حکومت ۱۴۴ ص، ۱۹۷۹ م، امامیہ مشن لاہور، کاتب : صدر حسین شیخ

\* - جواهر التفسیر (جلد ۳) : علامہ مجدالدین خاصہ شیرازی

۱۱۹- ترجمہ : (قاموس ج ۱: ۲۱)

\* - جواهر الحقائق

۱۲۰- جامی المظاہر (منظوم) : محمد عبداللہ قادری، ۷ ص،

۱۶۵۱ھ

نمونہ: بندہ بندہ خدا خدا ہے

ہے ایک کبھی کبھی جدا ہے

(قاموس ج ۱: ۱۰۳۶)

\* - جہاد اکبر : آیت اللہ سید روح اللہ الخمینی (رح) (م)

۱۴۰۹ھ)

۱۲۱- جہاد اکبر : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی، ۱۲۸ ص،

بھا : پانچ روپیہ

مکتبہ معراج ادب ۲۰/۹۱۹ سادات کالونی، فیڈرل بی ایریا،

کراچی، ۸، مئی ۱۹۷۹ م، انجمن پریس

"چ"

\* - چرا شیعه شدم

۱۲۲- عقائد الشیعہ : مولانا موسی بیگ نجفی ۳۲ ص، ترجمہ

فقط مقدمہ کتاب، جامع المنتظر، لاہور

\* - چرا و چگونه مسلمان شدند

آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۲۳- اور صلیب ٹوٹ گئی : مولانا آغا بین سرحدی، ۸۰ ص، رد غیثیائیت، (بہا) : ۹ روپیہ، درس آل محمد فیصل آباد

۱۲۴- چریان اور ہاتھی : سید غضنفر حسین بخاری ۲۰ ص، دارالثقافتہ الاسلامیہ، کراچی

\* - چہار زندان انسان : دکتر علی شریعتی

۱۲۵- چہار زندان انسان : سردار نقوی، ۷۹ ص، بہا : ۵ روپیہ، ادارہ احیای تراث اسلامی، اگست ۱۹۸۷ء، کاتب : ایے الیس خورشید

\* - چہل حدیث : آیت اللہ سید علی الاصفہانی (رح) (م ۱۴۰۹ھ / ۱۹۸۹م)، چہل حدیث : مولانا سہد صفدر حسین نجفی (م ۱۴۱۰ھ) ۲۰۷ ص، بہا : ۱۲ روپیہ، مشتمل برہشت فصل : توحید، نبوت، امامت، شرعی واجبات، شرعی محرمات، معاشرتی امور و حقوق، اخلاق، معاد امامیہ پبلی کیشنز لاہور، فروری ۱۹۸۳م، الامان پریس

ج

\* - حج : دکتر علی شریعتی

۱۲۷- حج : سید انوار احمد بلگرامی ۸۷ ص، مکتبہ لوح و قلم، ۱۴۰۳ھ / ۱۹۸۳م، جدید پریس لاہور

\* - حدیث الثقلین : آقای شیخ مصطفیٰ ملکی

۱۲۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی، ۸۲ ص، بہا : چار روپیہ، مقالہ عربی حجة الاسلام قوام الدین دشنوی قمی کہ در دارالتقريب بين المذاهب قاہرہ خواندہ بود ترجمہ فارسی از آقائی ملکی مکتبہ معراج ادب کراچی، ربیع الاول ۱۴۰۱ھ / فروری ۱۹۸۱م



\* - حدیقہ ہندی : مولانا غلام حسن

۱۲۹- روفتہ الصالحین (منظوم) : سید مصطفیٰ ۱۳۲ ص،  
مجموعہ فتاویٰ سید العلماء مولانا سید حسین بن غفرانغاب (رح) کہ مولانا  
غلام حسن مرتب کردہ اند، مطبع البحرین لدهیانہ، رمضان المبارک  
۱۲۸۶ھ

آغاز: پہلے تو کر خدا کی حمد و ثنا

جس نے ہم سب کو کیا پیدا

اور فضیلت دی اپنی رحمت سے

نوع انسان کو ساری خلقت سے

\*

۱۳۰- حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام

سید احمد علی عابدی

۷۶ ص، موسسہ در راہ حق قم ایران، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۴م چانچانہ  
سلمان فارسی کاتب : موسیٰ کلیم فیض آبادی

\*

۱۳۱- حضرت اما رضا علیہ السلام : سید احمد علی عابدی،

۷۲ ص بہا : ہفت روپیہ، ادارہ نور اسلام فیض آباد (یوپی)،  
۱۴۰۲ھ/۱۹۸۲م، سلمان فارسی پریس قم

\*

ادارہ در راہ حق قم ایران

۱۳۲- حضرت امام تقی علیہ السلام : سید احمد علی، ۵۶ ص،

بہا : ہفت روپیہ، نور اسلام امامباڑہ فیض آباد (یو پی)،  
۱۴۰۲ھ/۱۹۸۲ء، سلمان فارسی پریس قم کاتب : حسن اختر

\* - حق نما : دارا شکوہ

۱۳۳- راہ ہدی ترجمہ حق نما : سید احمد علی شاہ بتالوی

۳۲ ص، انقلاب پریس لاہور (مرآة التصانیف : ۱۱۵)

\* - حق البقین : محمد باقر مجلسی (رح) (م ۱۱۱۱ھ)

۱۳۴- حق البقین : مولانا مظفر علی اسیر (م)

۱۲۹۹ھ-۱۸۸۱م، (مطلع انوار : ۹۸)

\* - گلستان سعدی : شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۱۳۵- حکایات گلستان سعدی ۱۰۵۱ ص، ترجمہ فقط ۱۰۷

حکایت، فیروز سنز لاہور

\* - حکومت اسلامی : آیت الہ سید روح اللہ خمینی (رح)

۱۳۶- حکومت اسلامی حصہ اول و دوم، ۸۷ ص، بہا : ۱۲

روپیہ، مکتب رضا کراچی

\* - حملہ حیدری : مرزا محمد رفیع یاذل (م ۱۱۲۳ھ)

۱۳۷- غزوات حیدری ترجمہ حملہ حیدری : سید محسن علی

اسیر ابن سید میر علی ۷۴۸ ص، ۱۳۳۲ھ/جولائی ۱۹۱۴م، مطبع

نولکشور لکھنؤ

۱۳۸- مجاریہ صفدری ترجمہ حملہ حیدری بہا : یک روپیہ شش آنہ

۱۳۹- ترجمہ حملہ حیدری : سید ابرار حسین (م ۱۳۰۰ھ) مطلع

انوار

۱۴۰- ترجمہ حملہ حیدری جلد اول

سید ذوالفقار علی خان صفا (م ۱۲۶۰ھ) شاگرد میر تقی میر  
تلامذہ میر : ۵۴

۱۴۱- ترجمہ حملہ حیدری جلد دوم

محمد مرزا بن تجلی علی شاہ، ۲۱۴ ص، نسخہ خطی

آغاز: عہد آسمان علوم و ذکا

سخن سنج اعلیٰ جناب صفا

زبان اشکی جان بخش جان سخن

سخن پهلوان، پهلوان سخن

کیا ریختہ حملہ حیدری

تولرد سے اسرقہ سے سارے بری

(تذکرہ اردو مخطوطات)

۱۴۲- غلبہ حیدری تر حملہ حیدری، ذریعہ: ۱۲

۱۴۳- خزینہ حیدری، غزوہ حیدری : حیدر مرزا

۸۵ ص، ۱۳۰۴ھ، مطبع اثنا عشری لکھنؤ

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد راقم السطور حیدر مرزا نے ترجمہ

حملہ حیدری ملا محمد رفیع پاڈل سے یکم تاز عرصہ مدحت ثنائی فارس

میدان صف آرائی.

۱۴۴- ہیبت حیدری، ترجمہ حملہ حیدری (منظوم)، واجد علی

شاہ بادشاہ اختر، ۲۹۷ ص، مطبع سلطانی کلکتہ، رمضان المبارک

۱۲۹۲ھ/۱۸۷۵م در بارہ سبب ترجمہ می گوید:

کہی نظم جب میں نے اے نکتہ سنج

تو ہجرت سے تھے بارہ سو شصت و پنج

بتائید استاد روح الامین

مردم بدل فکر و ہجرت

سین

درآمد در سال از موج فکر ۱۳۷۷

خسی جوهر سیف باوج فکر

۱۳۰۲ھ

دگر دم زدم با مسیحی ستین

ز سلطان باذل فضائل مبین

۱۸۷۵م

آغاز کتاب: شروع سخن صاف ہے حمد رب

در لعل تن صاف ہے حمد رب

خداوند دنیا و دین و زمین

ضیاء بند دنیا و دین و زمین

آغاز ترجمہ: نگارنده داستان کهن

خوش انداز و خوش خلق شیرین دهن

\* - حیات امام خمینی : رجب علی مرزوعی

۱۴۵ - حیات امام خمینی : سید عطا محمد عابدی، ۱۰۲ ص، بها

: ۱۵ روپیہ، ادارہ احیاء میراث اسلامی، محرم ۱۴۰۸ھ / ستمبر ۱۹۸۸ء

\* - حیات رسول (ص) - (۵) : ع ب شیرازی

۱۴۶ - حیات رسول (ص) - (۵) : سید غضنفر حسین بخاری

۲ ص، جون ۱۹۸۵م، خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران،

کراچی، کاتب : سید تہذیب حسین نقوی امروہی

\* - حیات القلوب : محمد باقر مجلسی (رج) (م ۱۱۸۱ھ)

۱۴۷ - ریاض القلوب، ترجمہ حیات القلوب : محمد واجد علی شاہ

بادشاہ اختر



۲۲۳ ص، شوال ۱۳۰۲ھ، مطبع سلطانی، کلکتہ، مترجم دربارہ  
سبب ترجمہ می گوید:

بنام خداوند هر انس و جان  
بیان میں کرونگا نئی داستان  
باحسان ختم الرسل مصطفیٰ (ص)  
زمانے میں رہ جائیگا تذکرہ  
رکھا نام اسکا ریاض القلوب  
نہو جس سے اختر کا طالع قلوب  
جو بارہ سو پر ہیں اٹھانوے  
سن ہجری ای خوش سیر جان لے  
اسی سن میں کی ابتدا نثر کی  
خدا مشعل دل میں دے روشنی  
ہوں شاہ اودھ نام واجد علی  
مگر ملک تعبیر ہے خواب کی  
خدایا ہو انجام اسکا بخیر  
کروں ہفت کشور کی میں خوب سیر

۱۴۸- تنبیہ الغافلین:-

۲۳ ص، ترجمہ فقط يك روایت حیات القلوب در بارہ گفتگوی  
حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ بامردہ، ۱۵، جمادی الاول  
۱۳۰۳ھ/۲، فروری ۱۸۸۶م، مطبع اثنا عشری، لکھنؤ۔

## خ

\* - خاور نامہ، جلد اول: ملا حسام الدین قہستانی

۱۴۹- خاور نامہ جلد اول : سعید احمد ناطق لکھنوی، تذکرہ حضرت علی (ع) ابوالمحجن، سعد بن ابی وقاص، مالک اشتر ۱۷۶ ص، دسمبر ۱۹۰۰م، مطبع نولکشور لکھنو.

\* - خروج ابا مسلم

۱۵۰- محاربۃ حق/جنگ نامۃ ابا مسلم

مرزا رحم علی ششدر عرف مرزا بنی، ۱۵۸ ص، ۱۵، اکتوبر ۱۸۸۷م، مطبع اثنا عشری، لکھنو

آغاز: بسملہ و خطبہ جملہ سادات عظام و مؤمنین عالی مقام غلامان حیدر کرار کو واضح ہو کہ ذکر خروج عبدالرحمن ابا مسلم بن خواجہ اسد بن خواجہ جنید بن خواجہ علی مرکب سوار قوم قریش بزبان فارسی شاہان ماضیہ میں تحریر ہوا تھا.

\* - خلاصۃ النجوم : میر قمرالدین

۱۵۱- رسالہ گرہن : ۱۵ ص، نسخہ خطی،

آغاز: خلاصۃ النجوم فارسی کتاب میں میر قمرالدین نجومی کے قول سوں سورج گہران کا بیان لکھا ہے کہ سال میں ایک بار سورج گہران پکڑتا ہے، تذکرہ مخطوطات : ۲۵۹

\* - خواب، بیداری، ملا فتح علی شیرازی

۱۵۲- خواب بیداری : بہا : ۸ آنہ، نظامی پریس، لکھنو

\* - رباعیات عمر خیام : عمر خیام نیشاپوری

۱۵۳- خیمے کے آس پاس : میرا جی

ترجمہ فقط ۳۲ رباعی بزبان اردو و انگلیسی، مکتبہ ادب جدید  
لاہور، انفائن پرنٹنگ پریس، لاہور۔

\* - داستان امیر حمزہ : شاہ ناصرالدین محمد

۱۵۴ - داستان امیر حمزہ، حصہ اول : سید نظر زیدی

فقط ہفت داستان، ۱۲۰ ص، بہا : سہ روپیہ، شیخ غلام علی و  
پسران لاہور، علمی پرنٹنگ پریس، لاہور

۱۵۵ - گلستان باختر ترجمہ داستان امیر حمزہ : شیخ تصدق

حسین،

۶۷۵ ص، ۱۹۰۹ م، مطبع نو لکھنؤ، لکھنؤ

آغاز: وہ خالق لائق حمد و ثنا ہے

کہ جس نے سب جہاں پیدا کیا ہے

وہی ہے خالق ہر اوج واپستی

عدم اسکا اسی کی ہے یہ ہستی

محمد (ص) بادشاہ دوسرا ہے

محمد (ص) شافع روز جزا ہے

محمد (ص) عرش اعظم کا ہے تارا

گنہگاروں کی بخشش کا سہارا

زبان سے وصف حیدر گر بیان ہو

زمین شعر رشک آسمان ہو

وہ حیدر (ع) جو وصی خاص احمد (ص)

وہ حیدر (ع) جو ہے داماد محمد (ص)

۱۵۴- داستان امیر حمزہ، حصہ چہارم : سید نظر زیدی، ۸۰ ص،

بہار : سد روپیہ، شیخ غلام علی و پسران لاہور، علمی پرنٹنگ پریس لاہور

۱۵۷- امیر حمزہ : نواب مرزا امان علی خان غالب لکھنوی،

نولکھنور لکھنؤ.

\*- داستان راستان : آیت اللہ مرتضیٰ مطہری (رح)

۱۵۸- اجنبی شخص : آغا محمد ناصر

ترجمہ فقط یک جزو، ۲۲ ص، بہار : ہشت روپیہ، مارچ ۱۹۸۶ م،

خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کوئٹہ، شفاف پرنٹنگ ایجنسی، لاہور

کاتب: محمد باقر

۱۵۹- دانش رومی و سعدی: دکتر غلام جیلانی برق (اردو کتابوں

کی ڈائرکٹری : ۴۲)

\*- دانش نامہ جهان

غیاث الدین علی

۱۶۰- دانش نامہ جهان، بہار : ۱۳ آئہ، مطبع لوہارو

\*- دربار ملی : شیخ محمد اکرام و وحید قریشی

۱۶۱- ترجمہ دربار ملی : سید اصغر علی شاہ، تذکرہ علمای

اہلسنت و جماعت لاہور ۳۸۴

\*- درثمان : مرزا غلام احمد قادیانی (م ۸، ۱۹ م)

۱۶۲- درثمان فارسی مترجم : دکتر میر محمد اسماعیل

(م ۱۹۴۷ م) ۳۸۴ ص، بہار : ۴۵ روپیہ، ۱۹۶۷ م، محمد اکیدمی،

رام گلی، لاہور نقوش پریس لاہور، لاہور

\*- در الفریۃ فی عزاء السبط الشہید (ع) : مرزا محمد علی بن



حجة الاسلام شيخ محمد حسين، شهرستاني

۱۶۳- ترجمه درالفريد في عزاء السبط الشهيد (ع) : سيد عاشق حسين وصل، در جواز عزاء داری سيد الشهداء عليه السلام ۳۴ ص، ۱۳۳۲ هـ مطبع تصوير عالم، لکهنو

مترجم تاريخ طبع گفت:

بطبع آمده في الحال و بهر تاريخش

به بست و پنج دقيقه چو فکر کرد حقير

دلم تپيد و فغان زد بگو بگوای وصل

رساله هديه آداب ماتم شبير

۱۳۳۲ هـ

آغاز: بسمه و خطبه بعد اسکے کہتا ہے بندہ جانی فانی محمد علی بن محمد حسن الحسيني المرعني الشهير بشهرستاني کہ ایک شخص برادر ایمانی نے مجھ سے خواہش کی کہ ایک رسالہ لکھوں جو عزاء داری سيد الشهداء....

\* - در نجف : علامہ سيد محمد علی ہبة الدين شهرستاني (رح)

۱۶۳- در نجف : مولانا سيد نظير حسين زیدی جونپوری، ۱۳۳۳/۱۹۱۲ء (ذریعہ : ۸)

\* - دستور علی علیہ السلام — برای متحد کردن مسلمانان

دنیا، دکتر صادق تقوی تهرانی

۱۶۵- دستور علی علیہ السلام : مولانا صدر الدین الرفاعی المجددی رد شیعہ، ۶۴ ص، بها : روپیہ، تعمیر کتب خانہ، راولپنڈی

\* - الدعاة الحسينية : آیت اللہ محمد علی نخجوانی

۱۶۶- اکیس اعتراضات، اردو ترجمہ الدعاء الحسینیہ پاسخ بیست و یک اعتراض کہ مخالفین عزای حضرت امام حسین علیہ السلام می کنند، ۱۱۲ ص، محفوظ بک ایجنسی، کراچی، سندھ آفسٹ پریس، کراچی

\* - دلیل العصاة : الذخائر فی احکام الکبائر

۱۶۷- مولانا سید علی حسین زنگی پوری، (ذریعہ : ۱۵)

\* - دو گوهر گران بها : آقای حاج قوام الدین دشنوی قمی

۱۶۸- حدیث الثقلین : مولانا سید محمد عباس قمر زیدی ۸۳ ص،

مکتبہ معراج ادب کراچی، ۱/ ۱۴۰۱ھ/ ۱۹۸۱ء، انجمن پریس

\*

آیت اللہ سید محمد شیرازی

۱۶۹- دینی تبلیغ کے مراکز .... مسجد و امام بارگاہ : سید

نجم الحسن تقوی ۵۶ ص، وفاق علمای شیعہ پاکستان لاہور، نیازی پرنٹنگ پریس

\* - دیوان باہو : سلطان باہو

۱۷۰- نقش باہو : مسعود قریشی، ۱۳۵ ص، بها، ۸۰ روپیہ

ترجمہ مع متن، لوک ورثہ اشاعت گھر اسلام آباد، کاتب : اعجاز احمد

آغاز: یقین دائم درین عالم کہ لا موجود الا هو - وگر موجود فی  
الکونین لا مقصود الا هو

ترجمہ: یقیناً کوئی دنیا میں نہیں موجود الا هو - نہیں کونین  
میں موجود یا مقصود الا هو

\* - دیوان حافظ : حافظ شیرازی

۱۷۱- جام جم : سید اصغر علی شاہ جعفری،

(تذکرہ علمای اہلسنت و جماعت، لاہور ۳۸۳)

۱۷۲- ترجمہ دیوان حافظ : مولانا ابوالحسنات سید قادری،

(شریف التواریخ، جلد ۳ : ۲۸۱، تذکرہ علمای اہلسنت ۱۳۸)

۱۸۳- ترجمہ دیوان حافظ (پنجابی) : ماسٹر غلام حیدر،

شرح چوہدری محمد افضل (اردو)

فقط ۵۶ غزل ۱۲۷ ص، کتب خانہ پیسہ اخبار لاہور، اشرف پریس

لاہور

۱۷۴- انتخاب از تفسیر حافظ : رشید الدین انصاری ۱۳۶ ص، بہا

: ۱۲ روپیہ، ترجمہ منظوم

بعض غزلیات، ادبی مرکز، حیدر آباد، دکن، ۱۹۷۹م، کاتب: محمد

ولی الدین، نمونہ: ای دل از سیل فنا بنیاد ہستی بر کند - چون ترا نوح است  
کشتی ابان ز طوفان غم مخور۔

ترجمہ: اگر سیل فنا ای دل تری ہستی مٹا ڈالے۔

محمد تیرے کشتی بان ہیں طوفان سے مت گھبرا

\* - دیوان حضرت غوث الاعظم

شیخ عبدالقادر جیلانی (م ۵۶۱ ھ)

۱۷۵- دیوان حضرت غوث الاعظم مع منظوم اردو ترجمہ : الحاج

عبدالقادر قادری فدائی

۱۵ ص، بہا : ۱۵ روپیہ، ترجمہ مع متن، ۱۹۷۹م، نیا بازار

عیدگاہ رود دہنباہ (بہار)

آغاز: بی حجابانہ در آ از در کاشانہ ما

کہ کسی نیست بجز درد تو در خانہ ما

ترجمہ: بے حجاب آپ چلے آئے کاشانہ میں

آپ کے غم سوا کون ہے غم خانہ میں

\* - دیوان خواجہ معین الدین چشتی : خواجہ معین الدین چشتی

۱۷۶ - ترجمہ : محمد شاہ الدین ابن مولانا محمد قطب الدین

قریشی ۵۶ ص، بها : ۱۲ آند

ترجمہ بزبان پنجابی: اللہ والے کی قومی دکان لاہور، حسن سٹیم

پریس لاہور

\* - دیوان فرخی : ابوالحسن علی فرخی

۱۷۷ - ترجمہ انتخاب فرخی : مولوی احمد حسن سواتی الچہار

باغی

ترجمہ فقط ۷۲ قصیدہ، ۹، مارچ ۱۹۳۸ م، مطبع چرخ دالان

دہلی

"ذ"

\* - ذخیرۃ العباد : آیت اللہ میرزا محمد کاظم خراسانی

۱۷۸ - خزینۃ الرشاد : مولانا سید شریف حسین بریلوی

۳۴۸ ص، حمیدیہ سٹیم پریس، لاہور

\* - ذخیرۃ العابد لیوم المعاد : آیت اللہ سید ابوالحسن اصفہانی

۱۷۹ - لآلی النقاد، اردو ترجمہ ذخیرۃ العباد : مولانا سید شاکر

حسین نوگانونی، ۲۲۴ ص، مطبع یوسفی، دہلی

آغاز: بسملہ و خطبہ اما بعد بندہ گھنگار امیدوار رحمت غفار اردل

عبادہ درجہ المشرقین سید شاکر حسین بن سید غلام حسنین...

۱۸ - تحفۃ المؤمنین : مولانا بہبود علی مرزا

ترجمہ فقط احکام الجنائز، حیدر آباد، دکن

\* - راہ علی (ع) : آیت اللہ السید رضا صدر مدظلہ

۱۸۱- حضرت علی علیہ السلام کا راستہ : مولانا محمد حسین اکبر فاضل قم. مشتمل است بر عناوین ذیل:

حضرت علی علیہ السلام کی تجارت، حضرت علی علیہ السلام کی عدالت، جوانمردی، و حضرت علی علیہ السلام کی حکومت، عبادت، روش اور طریق کار، شہادت، ۴. ۱ ص، سید محمد حسین رضوی، مدرسہ باقرالعلوم مکھنا والی گجرات (پاکستان)

\* - رباعیات خیام : عمر خیام

۱۸۲- احوال و رباعیات خیام - متن و شرح : مولانا سید مرتضیٰ حسین فاضل (رح) (م ۱۹۸۷ م) ۳۷۳ ص، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاہور پاکستان، علمی پرنٹنگ پریس لاہور، ۱۹۶۵ م، کاتب : منشی رحمت اللہ وزیر آبادی

\* - رسالہ عبدالواسع : عبدالواسع

۱۸۳- کنز المنافع، اردو خلاصہ رسالہ عبدالواسع : مولانا میرزا محمد جعفر کشمیری، بها : ۲۴ آنہ، شیخ جان محمد اللہ بخش تاجران کتب علوم مشرقی انارکلی لاہور (پاکستان)

\* - رسالہ نور : مولانا سید ابوالقاسم حائری (م ۱۳۲۴ھ)

۱۸۴- ترجمہ رسالہ نور : علامہ سید علامہ الحائری ابن مصنف رد عیسائیت، متن فارسی و ترجمہ بر حاشیہ، ۱۲ ص، مطبع اسلامیہ لاہور (پاکستان)

\* - سیاحت غرب - سر نوشت ارواح بعد از مرگ : سید حسن

نجفی قوانی



۱۸۵- روحوں کا سفر - موت کے بعد : محمد المهر مرزا

۱۳۶- ص، بها : ده روپيه

مکتبه معراج ادب کراچی، انجمن پریس، کراچی، ذی قعدہ

۱۴۰۷ھ/جولائی ۱۹۸۷م (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰) (۱۲۰)

\* - روضۃ السیر : -

۱۸۶- روضۃ السیر : ناصر

بحکم واجد علی شاہ اختر در ۱۲۷۰ھ ترجمہ شدہ است

مہدی علی زکی مراد آبادی تاریخ گفت

گفتم شعری بہفت گانہ تاریخ

ہر ہفت سخن بہ فکر سالم آمد

اعداد حروف ہر یک از مصراعش

صوری ز یکی حجت قائم آمد

بس معجمہ و مہملہ ہر دو بہم

با وفق و خلاف ازان ملازم آمد

وی شعر گرفتہ بامید گرمیہ

ناچیز ذکی پیش مکارم آمد

ہدیش و دو صدی و سی دگر چہل با وی

ناصر بوقوف او مترجم آمد

(دیوان مہدی علی زکی مراد آبادی)

\* - روضۃ القیومید : کمال الدین محمد احسان

۱۸۷- حدیقتہ محمودیہ : مولانا ولی اللہ صدیقی

مطبع بلبیر ریاست فرید کوت (ہند)، ۱۹۱۸ء

(احوال و آثار : ۲۲۱)

۱۸۸- ترجمہ روضۃ القیومیہ : —

لاہور، ۱۳۳۵ھ (احوال و آثار : ۲۲۱)

\* - رہ آورد سفر : حافظ محمد ظہورالحق ظہور

۱۸۹- ایران میں دس دن : حافظ محمد ظہورالحق ظہور

۶۳ ص، بها : ۱۲ روپیہ، مکتبہ انوار الاسلام، اسلام آباد، ایس

ٹی پریس، راولپنڈی، کاتب : صفدر علی

\* - ریاض الشہادۃ : —

۱۹۰- مختار نامہ : سید کرار حسن حسینی نقوی، ۵۲ ص،

۱۲۸۳ھ، مطبع مجمع البحرين، لدھیانہ

آغاز: بسمہ و خطبہ اما بعد شیخ فاضل محدث سید جعفر بن محمد  
کہ جملہ مشائخ کبار محدثین و اعظم فقہای متقدمین میں سے ہیں بیچ  
رسالہ حال مختار نامہ کے فرماتے ہیں...

\* - ریگستان نجف : مولانا سید محمد رضوی المعروف بہ آقای  
پرهیزگار (م ۱۳۵۲ھ)

۱۹۱- ہدایا ی نجف : مولانا سید مرتضیٰ حسینی فاضل (رح)

ترجمہ انتخاب مع متن، ۴ ص، بها : دو روپیہ

امامیہ پبلی کیشنز لاہور، اپریل ۱۹۸۵ء، اظہار سنز پرنٹرز

کاتب: ملک علی محمد

آغاز: حمد و شکر آن خداوند جلیل کی تواند کرد این عبد ذلیل و  
حقیر، بزرگ و برتر خدا کی نہ حمد کا حق ادا کر سکتا ہے نہ پوری طرح

شکر ادا کرنے کی طاقت رکھتا ہے...

\* - معیار الاشعار : محقق طوسی

۱۹۲- زر کامل عیار ترجمہ معیار الاشعار :: مولانا مظفر علی

اسیر

۳۱، ض، جمادی الثانیہ ۱۲۸۹ھ اگست ۱۹۷۲م، مطبع نولکشور

لکھنؤ سید افضل علی خان افضل تاریخ طبع گفت:

عجب یہ شرح ہے معیار کی صحیح صحیح

ورق پہ منتخب روزگار خوب چھپی

خرد نے طبع کی تاریخ یوں کہی افضل

مطالب زر کامل عیار خوب چھپی

(۱۲۸۹ھ)

آغاز: بسملہ و خطبہ کہتا ہے فقیر حقیر سید مظفر علی اسیر

کہ در نیولا اکثر دوستان الولا اور آشنایان با صدق و صفا فقیر خانے

میں جمع ہوئے

\* - زندگی جاوید : مرتضیٰ مطہری شہید (رح)

۱۹۳- زندگی جاوید : حافظ سید ریاض حسین نجفی، ۴، ص،

بھا: چار روپیہ، وفاق علمای شیعہ، لاہور (پاکستان)



## البیرونی

شرح حال بیرونی در تذکره ها و تواریخ قدیم از جمله در جلد ششم "معجم الادباً و اخبار الحكماء" شهرزوری، "طبقات الاطباء" ابن ابی اصیبعه، تتمه "صوان الحکمة" و "مختصر الدول" آمده است. اما شرح حال آنقدر نامنظم، مجمل و مبهم هست که هیچیک از جنبه های زندگی بیرونی را روشن نمی کند. البته در مقدمه "آثار الباقیه"؛ پروفیسور سخاؤ بوسیله تمام مآخذی که درباره احوال بیرونی بدست رسیده است، خلاصه ای از شرح زندگی او را بنظر خواننده می رساند. خلاصه این احوال را محمد بن عبدالوهاب فزونی در حواشی، "چهار مقاله" درج کرده که ما نیز در اینجا قبل از همه آن را ذکر می کنیم. او می نویسد:

"آنچه مستشرق ادوارد سخاؤ در مقدمه "آثار الباقیه" آورده بهترین شرح حالی است که تاکنون درباره ابوریحان بیرونی نوشته شده است. او تمام مآخذ و مصادری را که جزئیات زندگی ابوریحان را نیز معلوم می کند مطالعه کرده است. زیرا در مشرق زمین شرح صحیحی از احوال این فیلسوف و ریاضی دان بزرگ ایرانی وجود ندارد." بهمین جهت، درج

خلاصه نوشته پروفیسور سخاؤ در اینجا مناسب بنظر می رسد:

بیرونی در سوم ذیحجه سال ۳۶۲ھ در خوارزم تولد یافت و در دوم رجب سال ۴۴۰ھ در غزنه در سن ۷۷ سالگی در گذشت. بیرونی به بیرون خوارزم منسوب است چون ساکن حومه شهر خوارزم یا اطراف ایالت خوارزم بود، بهر حال در خود شهر خوارزم سکونت نداشت بهمین جهت او را "بیرونی" نامیدند. در "کتاب الانساب" سمعانی که تقریباً یکصد سال بعد از وفات بیرونی نوشته شده، چنین آمده است:

"نسبت بیرونی به بیرون شهر خوارزم مربوط می شود. چون مردمی که در خود شهر خوارزم ساکن نباشند بلکه در بیرون شهر سکونت داشته باشند "بیرونی" خوانده می شوند و در زبان خوارزمیان این مردم را "ایزک" می نامند. منجم ابو ریحان بیرونی بهمین نسبت معروف است."

ظاهراً ابوریحان دوره اول زندگی خود را در خوارزم و در سایه حمایت مأمونیان که به خوارزمشاهیه معروف هستند، بسر برد. خاندان مأمونیان در ابتدا باج گزار شاهان سامانی بود. بعد از این در فاصله بین پایان حکومت سامانیان و استقلال حکومت غزنویان، یعنی بین سالهای ۳۸۴ و ۳۹۰ هجری این خاندان بطور مستقل فرمانروائی کرد، اما فقط چند سال بعد از این استقلال، در سال ۴۰۷ هجری، سلطان محمود غزنوی خوارزم را فتح کرده به قلمرو وسیع سلطنت خود افزود.

ابو ریحان چند سال هم در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که در دو دوره مختلف یعنی سال ۳۶۶ تا ۳۷۱ و ۳۸۸ تا ۴۰۴ هجری در جرجان و الحاقات آن حکومت کرد، بسر برد و در حدود سال ۳۹۰ هجری بنام او کتاب "آثار الباقیه" را تألیف نمود. بعد از آن در بین سالهای ۴۰۰ تا ۴۰۷ هجری ابوریحان دوباره به وطن اصلی خود خوارزم باز گشت و در دربار (ابوالعباس) مأمون بن مأمون خوارزمشاه اقامت



گزید. و خود به چشم خویش شاهد شورش خوارزمیان، قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود به بهانه خونخواهی خوارزمشاه و تمام وقایع فتح خوارزم بود و در همه آن وقایع، خود حضور داشت. در فهرست کتابهای ابوریحان کتابی است بنام "تاریخ خوارزم" و ابوریحان در آن کتاب برحسب عادت، همه اخبار و آثار و قصص و حکایات وطن خود بخصوص همه وقایع تاریخی زمان خود را که قسمت اعظم آنها را بچشم خویش دیده بود، درج نموده است. این کتاب ظاهراً مفقود شده اما چند فصل از آن را ابو الفضل بیهقی در پایان "تاریخ مسعودی" آورده است.

بهر حال، هنگامی که سلطان محمود از خوارزم به غزنه بازگشت، در بهار سال ۴۰۸ هـ ابوریحان و بهمه او همه فضلی دربار خوارزمشاهی را با خود به غزنه برد. بعد از استقرار غزنه، ابوریحان چندین بار به وطن خود خوارزم سفر کرد. محمود غزنوی به هندوستان حمله ها کرد و اکثر همراهان او در آنجا اقامت گزیدند و با علماء و حکمای هندوستان تماس پیدا کرده زبان سانسکریت را آموختند و با مطالعه تاریخ و هیئت و ریاضی و جغرافی و علوم طبیعی، معلومات خود را وسعت بخشیدند. در همین سفرها ابوریحان مطالب کتاب معروف خود "کتاب الهند" را درباره علوم و مذاهب و اخلاق هندوان جمع آوری نمود. این کتاب در سال ۱۸۸۷ ع به اهتمام پروفیسور سخاؤ و به خرج دولت هند در لندن بچاپ رسید.

تالیفات ابوریحان به دو زبان فارسی و عربی است. اما از مطالعه کتابهای او معلوم می شود که وی به زبان سانسکریت و مقداری هم عبرانی و سریانی آشنائی داشته است. البته از زبان یونانی هیچگونه اطلاعی نداشت و آنچه از قول بطليموس و جالینوس و غیره در کتابهای خود نقل کرده، از ترجمه عربی یا سریانی کتب یونانی اقتباس کرده است.

ابوریحان اطلاعات خود را علاوه بر آن کتابهای خوب که در حال حاضر نا معلوم هست، بیشتر از زبان مردم بدست آورده است، و همیشه با

پیشوایان مذاهب و علما و حکمای ملل در تماس بوده، و با سعی و کوشش فراوان آن اطلاعات را بدست آورده است. مخصوصاً قسمت اعظم اطلاعات نادر و کمیابی که درباره تاریخ و تقویم زرتشتیان ایران و اهل خوارزم و صغد و سمرقند جمع آوری کرده غالباً از بیانات شفاهی گرفته شده است و از کتابها نقل نشده، و اگر ابو ریحان آنقدر به حفظ آثار قدما علاقمند نبود از آن مطالب حتی نام و نشانی هم باقی نمی ماند.

در زمان ابوریحان، اغلب هموطنان او اهورا مزدا را می پرستیدند و در اکثر شهرها و شهرستان ها، آتشکده ها برپا بود و تأثیر علمای مذهب زرتشت کاملاً از بین نرفته بود. بهمین علت است که برای جمع آوری اطلاعات مربوط به اخبار و آثار و تقلید و تعالیم زرتشتیان مآخذ خوبی برای ابوریحان وجود داشت.

از مطالعه سطحی تألیفات ابو ریحان نیز عقیده و مشرب او مشخص و معلوم می شود: ابوریحان جویای حقیقت بود و هیچ چیز را در دنیا بر حقیقت ترجیح نمی داد. برای هیچ غرض دیگر حقیقت را پنهان نمی کرد و برای از بین بردن توهمات و خرافات از هیچ کوششی دریغ نمی نمود. او مسلمان بود و به مذهب تشیع تمایل داشت. اما متعصب، متشدد و خشک نبود. از اعراب که اعتبار و عظمت ساسانیان را از بین بردند، بشدت متنفر بود، و نسبت به هر چیز که به ملت ایران مربوط می شد بی اختیار علاقه نشان می داد. ظاهراً در اوایل آن دوره دین اسلام آنقدر قدرت نیافته بود که مردم آشکارا ادیان دیگری اختیار نکنند، و یا کسی از خوبی و بدی اسلام سخن نگوید. دقیقاً شاعر دوره سامانیان که از زمان ابوریحان خیلی دور نیست در کمال آزادی این نوع شعر می سراید:

دقیقی چار خصلت برگزیده است

به گیتی از همه خوبی و زشتی

آنست که در دنیا و آخرت

لب یا قوت رنگ و ناله چنگ

مئی گلرنگ و کیش زرتہشتی

ولی چندی بعد یعنی در زمان سلطان محمود غزنوی اینگونه اشعار بدون شك زندگی شاعر را به مخاطره می افکند.

شرح حال بیرونی که به وسیله پروفیسور سخاؤ نوشته شده، اگرچه بسیار مفصل و مرتب است و در تذکره های موجود ما این نظم و ترتیب یافت نمی شود، باوجود این در آن تذکره ها مطالب زیاد دیگری هم مذکور است که پروفیسور سخاؤ به آن توجه نکرده. بهمین علت در اینجا ما آنها را نیز ذکر می کنیم تا هیچ نکته ای از زندگی بیرونی از نظر پنهان غمانده باشد.

وطن: درباره وطن بیرونی اختلاف نظر هست. در "طبقات الاطباء" آمده که "بیرون" شهری از سند است و نام "بیرونی" به این شهر نسبت داده شده. در "اخبار الحکماء" شهرزوری هم همین نظر آمده است و همینقدر بر آن افزوده شده که: "بیرون که مولد و وطن اوست شهر خوبی است که در آن عجائب و غرایب زیاد پیدا می شود و این سخن عجیب نیست زیرا که مروارید همیشه در صدف یافت می شود." اما در حقیقت این نظر بگلی غلط است و علت این اشتباه آنست که در سند شهری بنام "نیرون" وجود دارد که در آن محل و موقع نیرون مشخص شده است و شهری بنام "بیرون" در سند نیست. شاید مردم به غلط همین نیرون را بیرون خوانده ابوریحان را به آن نسبت داده اند. آشنائی بیرونی با زبان سانسکریت و "کتاب الهند" او هم باعث ایجاد این اشتباه شده است. زیرا وی به این زبان کهنه هندی و مذهب و تمدن و علوم هند آنقدر علاقه داشت که فقط يك هندی می توانست این چنین باشد. بهر حال نه "بیرون" شهری در سند است و نه بیرونی در آنجا تولد یافته. مولد اصلی او دهکده ای است در خوارزم. در این باره پروفیسور سخاؤ به "کتاب الانساب" سمعانی مراجع داده است و در معجم الادبائی یا قوت هم همین نظر تائید شده است.

## ولادت و وفات: تذکره نویسان ما سال تولد بیرونی را ننوشته اند.

البته یاقوت حموی سال وفات او را چنین ذکر کرده که: "وی در حدود سال ۴۰۳ هـ در غزنه پس از يك زندگی طولانی وفات یافت" به نظر اینجانب این کاملاً غلط است و از خود "معجم الادباء" یاقوت هم این اشتباه آشکار می شود، چون او نوشته است که وقتی سلطان محمود در سال ۴۲۲ هـ وفات یافت ابوریحان در غزنه می زیست. از این قول کاملاً ثابت می شود که ابوریحان تا سال ۴۲۲ هـ وفات نیافته بود، شاید این اشتباه از نویسنده (یا کاتب) باشد که بجای سال ۴۳۰، ۴۰۳ نوشته است. درباره سال ولادت بیرونی غلط یا درست، تذکره نویسان ما چیزی ننوشته اند. البته یکی از دوستان بیرونی از او فهرست تصنیفاتش را خواسته است و در جواب بیرونی نوشته است:

"شما نام آن دسته از کتب مرا دریافت کرده اید که تا سال ۴۲۷ نوشته شده است. در این زمان سن من به ماه قمری ۶۵ سال و به ماه شمسی ۶۳ سال است."

از این نوشته از يك طرف سقم سخن یاقوت درباره سال وفات بیرونی ثابت می شود و از طرف دیگر معلوم می شود که بیرونی در سال ۳۶۲ هـ بدنیا آمد. البته از روی این نوشته، ماه و روز ولادت او معلوم نمی شود اما ابواسحاق ابراهیم بن محمد الغضنفر تبریزی در شرح این نامه بیرونی رساله ای نوشته است که نسخه ای از آن در اروپاست، و در آن وی به صراحت نوشته است که ابوریحان در صبح روز پنجشنبه سوم ذیحجه بدنیا آمد. و در حاشیه یکی از کتب ابوریحان بخط یکی از شاگردان او بنام امام فاضل سرخسی نوشته شده که ابوریحان در شامگاه روز جمعه دوم رجب سال ۴۰۴ هـ وفات یافت و در جای دیگر بدست شخص دیگری نوشته شده که سن ابوریحان در آن هنگام ۷۷ سال و ۷ ماه بود.

**خانواده و تعلیم و تربیت:** از تذکره های موجود، احوال خانوادگی، طفولیت و تعلیم و تربیت ابوریحان بهیچوجه معلوم نمیشود.



البته ابوریحان در "آثار الباقیه" نام دو تن از استادان خود را ذکر کرده: یکی ابونصر منصور بن علی بن عزاق مولی امیر المؤمنین که درباره او کلمه "استادی" بصراحت نوشته شده، و دیگری بNDAR سرخسی نام دارد که سید حسین برنی او را در شمار اساتید ابوریحان آورده است. اما ابوریحان در "آثار الباقیه" نام او را به این شکل "آورده": محمد بن اسحاق بن استاد بNDAR سرخسی. که از آن به صراحت معلوم نمیشود که آیا بNDAR سرخسی استاد ابوریحان بود یا اینکه "استاد" لقبی برای اوست. از "معجم الادبای" یاقوت نام یکی دیگر از استادان ابوریحان معلوم می شود. او می نویسد که: هنگامیکه محمود بن خوارزم تسلط یافت ابوریحان و استادش عبدالصمد را اسیر کرد و او را به اتهام باطنیت و کفر بقتل رساند "بهر حال، از تذکره های موجود بیش از این چیزی درباره تعلیم و تربیت بیرونی آشکار نمیشود.

**روابط با دربار:** ابوریحان عمری طولانی کرد و در این مدت طولانی روابط او با دربار های مختلف شاهی استوار شد. از متن "معجم الادبای" چنین بر می آید که ابتدا شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ابوریحان را به دربار خود خواند، اما ابوریحان نپذیرفت. بطوریکه او می نویسد: قابوس او را برای همصحبتی خویش برگزید و می خواست او را در خانه خود نگهدارد، با این شرط که فرمان ابوریحان در سراسر قلمرو متصرفات سلطنت قابوس نفوذ یابد. اما ابوریحان امتناع ورزید.

قابوس بن وشمگیر در سال ۳۶۳ هجری بتخت نشست و در سال ۳۷۱ دیلمیان بر سلطنت او غلبه یافتند. ابوریحان در سال ۳۶۲ بدنیا آمده. به این ترتیب در سال ۳۷۱ فقط ۹ سال داشت و در این سن لایق دعوت شدن به دربار نبود. البته قابوس در سال ۳۸۸ هجری دوباره به حکومت رسید و در يك شورش در سال ۴۰۴ کشته شد. به این ترتیب ارتباط ابوریحان به دربار قابوس از این زمان آغاز شد و در این زمان "آثار الباقیه" را بنام قابوس نوشت. از متن "معجم الادبای" آشکار می شود که بیرونی پیشنهاد قابوس را



رد کرد. در ضمن از احوال زندگی بیرونی مثالهای دیگری از این بی نیازی وجود دارد اما شاید فقر و تنگدستی او را به برقراری این روابط مجبور می کرد.

از این توضیح چنین بر می آید که بیرونی در آغاز روابطش با دربار قابوس در نهایت تنگدستی بود و همین فقر و تنگدستی او را وادار به برقراری ارتباط با دربار قابوس نمود.

رابطه بیرونی با دربار خوارزمشاهیان بعد از این آغاز شد. سلسله خوارزمشاهیان که شرح آن در بالا گذشت بین سالهای ۳۸۴ تا ۳۹۰ هجری بطور مستقل فرمانروایی کردند و در سال ۴۰۷ هجری سلطان محمود غزنوی به حکومت آنها خاتمه داد. بنا بر این روابط ابوریحان با این دربار باید بعد از سال ۳۹۰ هجری بوجود آمده باشد. بهر حال، ابوریحان در این دربار هم عزت و احترام زیادی کسب نمود، آنچنانکه روزی خوارزمشاه سوار بر اسب از مقام ابوریحان می گذشت و فرمود تا ابوریحان را از حجره اش فرا خوانند. ابوریحان قدری تأخیر کرد و خوارزمشاه بجام مرکب خود را بر گرداند و می خواست پیاده شود ولی ابوریحان قبل از او از حجره بیرون آمد و او را سوگند داد که از اسب پیاده نشود. در این وقت خوارزمشاه بیتی را خواند که معنی آن این است:

"علم از همه ممالك معزز تر است زیرا که همه مردم بسوی او می آیند و او با این نزد کسی نمی رود."

پس از انقراض خوارزمشاهیان بیرونی با دربار سلطان محمود غزنوی رابطه برقرار نمود. اما درباره این موضوع باید تحقیق شود که رابطه او با این دربار چگونه بوجود آمد؟ در اینباره نظامی عروضی سمرقندی در کتاب "چهار مقاله" این روایت را نقل می کند که:

"سلطان محمود غزنوی نامه ای برای ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشت که: در دربار شما فضلا بی نظیری گرد آمده اند، ایشان را به دربار ما

بفرستید تا از علم و فضل ایشان بهره ورنه شده رهین منت شما باشیم.  
 خوارزمشاه حکمای دربار خود را گرد آورد و این نامه را خواند. شیخ ابو  
 علی سینا و ابوسهیل یحیی از رفتن امتناع ورزیدند اما ابو نصر ابوالخیر و  
 ابوریحان بعثت احتیاجات مالی رضایت دادند. <sup>در این زمان که ابوریحان</sup>  
 "بعد از این، داستان طویل فرار و گرفتاری شیخ بو علی سینا و  
 ابوسهیل یحیی ذکر شده است. اما این روایت قرین صحت نیست و انا درستی  
 آن از اینجا نیز ثابت می شود که در "معجم الادباء" یاقوت شرح حال مفصلی  
 از ابوریحان نوشته شده اما هیچ جا ذکری از این واقعه نشده است. بلکه  
 بجای آن نوشته شده که بعثت رفتن ابوریحان به غزنه این بود که وقتی سلطان  
 محمود خوارزم را فتح کرد ابوریحان و استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد  
 را دستگیر نمود و استاد را به باطنیت و کفر متهم نموده بهمین دلیل وی را  
 بقتل رسانید و می خواست ابوریحان را نیز بقتل برساند اما وی بدان علت  
 جان سالم بدر برد که به محمود گفت که وی (ابوریحان) در زمان خود امام و  
 پیشوای علم نجوم بشمار می رود و پادشاهان از وجود چنین شخصی بی نیاز  
 نخواهند بود. در این موقع سلطان محمود او را به همراه خود برد. بیرونی به سر  
 زمین هند رفت و آنجا سکونت گزید، زبان مردم آنجا را آموخت و علوم ایشان  
 را فرا گرفت. پس از آن در غزنه اقامت گزید و همانجا وفات یافت. بهر حال  
 سلطان محمود ابوریحان را برای هم نشینی خود برگزید و درباره آنچه از نجوم  
 و موضوعات فلکی وارد ذهن او شده بود با وی گفتگو می کرد. <sup>در این زمان که ابوریحان</sup>  
 "بعد از فتح خوارزم موقعیکه محمود به قلمرو سلطنت خود باز  
 گشت همه مشاهیر و بزرگان مملکت را دستگیر نمود که بیرونی غمزه ما نیز  
 جزو این اسیران سیاسی بود. بعد از رسیدن به غزنه چه بر سر او آمد؟ کلیه  
 تواریخ موجود از پاسخ دادن به این سؤال عاجزند و تا وقتی که مدارک مستند  
 تاریخی بدست نیامده هیچ نظر قاطعی نمی توان ابراز داشت. بعثت ضعف و

سستی روایات موجود و از بین رفتن وقایع امیجوزیم در شرح احوال و تصنیفات بیرونی تعمیق نموده، نتیجه ای قیاسی از آن استخراج کنیم. در شرح احوال بیرونی که بوسیله شمس الدین شهرزوری و ظهیر الدین بیلهقی نوشته شده هیچ جا به این نکته اشاره نشده که بیرونی با دربار محمود رابطه ای داشت.

اما خود شهرزوری روایت "معجم الادبا" را گرفته و این واقعه را ذکر کرده است. چه گواهی بیشتر از این می تواند درباره ملازمت و وابستگی به دربار محمود وجود داشته باشد. البته بیرونی بنام سلطان محمود هیچ کتابی ننوشته اما بعد از محمود در زمان رابطه بیرونی با دربار پسرش سلطان مسعود، قردانی او نسبت به سلطان محمود غزنوی افزایش یافت و بنام مسعود کتابهای متعددی نوشت و علت آن بود که سلطان مسعود خود به نهایت علم پرور بود و بخصوص به علم نجوم علاقه خاصی داشت. چنانکه روزی در مورد اختلاف شب و روز با بیرونی گفتگو کرد، و از او خواست که علت این اختلاف را روشن سازد زیرا که صحت آن تا آن زمان از روی مشاهده ثابت نشده بود. در این باره ابو زیحان گفت: "هم اکنون که شما استحقاق لقب پادشاه زمین و ممالك شرق و غرب را دارید، از این رو واقف شدن بر این مسئله بیشتر از هر کس دیگر حق شماست." به این ترتیب بیرونی درباره این موضوع کتابی نوشت که در موضع و اصطلاحات نجوم پیشابنه بود، و حتی کسی که با اینگونه مسائل آشنائی نداشت می توانست آن را درک کند. از آنجا که سلطان مسعود در زبان عربی تبخر داشت، به آسانی آن را فهمید، و به بیرونی صلّه و انعام داد. به این ترتیب به فرمان او کتاب "لوازم الحركات" را تألیف کرد که سراسر اقتباس از آیات قرآن مجید بود. بهترین کتابی که بنام سلطان مسعود نوشت "قانون مسعودی" بود. سلطان هم منظور اقدردانی، يك بار قيل تقرر بعنوان صلّه به او داد اما بیرونی با بی نیازی آن را رد کرد.



پس از کشته شدن سلطان مسعود، پسرش شهاب الدوله ابو الفتح  
مردود فرمانروا شد که بیرونی با دربار او نیز رابطه برقرار نمود و بنام او کتاب  
"الدستور" را نوشت.

**اخلاق و عادات:** درباره اخلاق و عادات بیرونی تذکره نویسان ما  
چیزی ننوشته اند. یاقوت در "معجم الادبا" فقط همین اندازه نوشته که بیرونی  
رفتار خوبی داشت. اگرچه سخنان جسورانه می گفت: در عمل اخلاق نیکو  
داشت. شهرزوری بعضی اخلاق او را نقل کرده. شکل ظاهری او را اینطور  
توصیف می کند که روی "گندم گون و کوتاه قد بود و ریشی انبوه و سپید  
داشت و شکم او برآمده و بزرگ بود." **تالیفات و مقام علمی بیرونی:** بطور کلی شهرت بیرونی در  
علم اهلیت و نجوم و نظایر آنست و در این شکی نیست که بیشتر کتب او  
در همین زمینه نوشته شده است. اما علاوه بر اینها از علوم دیگر نیز بی  
اطلاع نبوده. علامه ابن ابی اصیغه نوشته است که: "او در علم طب صاحب  
نظر بود، علاوه بر ریاضی و نجوم با علوم حکیمه دیگر نیز آشنا بود. بطوریکه  
در مورد آن علوم با شیخ ابو علی سینا مباحثات و مراسلاتی داشته، اما  
گذشته از نجوم و ریاضی در علوم حکیمه دیگر با شیخ همرتبه نبود." و  
چنانکه شهرزوری در شرح احوال بیرونی می نویسد: "و شیخ با شیخ ابو علی  
سینا مناظراتی داشته اما ورود او در بابی معقولات کار از نبود، هر کس کاری  
را می تواند انجام بدهد که برای آن ساخته شده است." **علاوه بر این علوم در علوم ادبی هم صاحب ذوق و قریحه بود و**  
**ریاقوت بهمین جهت شرح حال او را در "معجم الادبا" آورده و نوشته است:**  
**بیرونی ادیب و زیاتشناس بزرگی بود و در باره آن علوم تالیفات متعددی**  
**دارد که من آنها را دیده ام. یکی شرح اشعار ابو تمام است که من نسخه ای از**  
**آن را که بدست خود بیرونی نوشته شده، دیده ام. اما وی آن را به پایان نرسانده**  
**است. نام کتاب دیگر او "التعلل باحالة الوهم فی معانی نظم اولی الفضل"**

است. کتاب دیگری درباره تاریخ دوره سلطان محمود و پسرش نوشته است، و در شرح احوال خوارزم کتابی بنام "کتاب المسامره" دارد. نام کتاب دیگر از او "مختار الاشعار و الآثار" است.

علاوه بر این تألیفات ادبی و تاریخی، در حکمت و نجوم و هیئت و منطق نیز کتابهایی نوشته است که بشمار نمی آید. یاقوت می نویسد: "من در اوقاف جامع مرو فهرست کتب او را به خط ریز در ۶ ورق دیده ام." و تمام تذکرها هم کثرت تصنیفات و علاقمندی علمی او را تحسین کرده اند. شهرزوری می نویسد که: "بیرونی همیشه غرق در تصنیف و تألیف بود و دست از قلم را، چشم او مطالعه را و دل او غور و تفکر را فقط در وقت غذا خوردن رها می کرد. تصنیفات او از يك بار شتر افزونست."

یاقوت می نویسد که: "بیرونی کار نویسندگی را فقط در ایام نوروز و مهرگان رها می کرد تا زندگی روزمره خود را سرو سامانی بخشد. بعد از آن در بقیه ایام فقط به کارهای علمی مشغول بود." تا آنجا که فقیه ابوالحسن علی بن عیسی الولواجی می گوید که: "وقتی ابوریحان در حال مرگ بود، من نزد او رفتم اما او در آن حالت نیز گفت: درباره حساب جدات فاسده روزی بمن چه گفته بودی؟ دلم بحال او سوخت و گفتم: حتی در این حالت؟ ابوریحان گفت: آیا علم به این موضوع بهتر از آن نیست که دنیا را در حالی ترك گویم که از آن بی اطلاع مانده ام. به این ترتیب من آن مسئله را دوباره بیان کردم و او آنرا یاد گرفت. بعد از آن از نزد او بیرون آمدم و در راه بودم که صدای شیون و گریه شنیدم."

از همه این توضیحات، ذوق و علاقمندی علمی و کثرت تصنیفات ابوریحان آشکار می شود. خود بیرونی فهرستی از تألیفات خود را که تا سال ۴۲۷ یعنی ۱۳ سال قبل از وفاتش نوشته، برای یکی از دوستان خود فرستاده است و آن فهرست در مقدمه "آثار الباقیه" آمده است. تعداد آن کتابها ۱۱۴ است اما این فهرست بکلی ناقص است. اولاً بیرونی بعد از این تاریخ تا



۱۳ سال زنده ماند و در این مدت نیز کتابهایی نوشته است. علاوه بر این در آن زمان کتابهایی نیز در دست تألیف بود. علاوه بر همه اینها نام بسیاری از تألیفات او در کتابهای دیگرش آمده و نام تألیفات زیادی در "کشف الظنون" حاجی خلیفه نوشته شده است. نسخه های زیادی از کتابهای دیگر او نیز در اروپا و کتابخانه های دیگر دنیا وجود دارد و فهرست همه آنها را سید حسن برنی در رساله خود درج نموده است. اما نسخه های خطی تألیفات بی پایان بیرونی هم اکنون نایاب است البته بعضی کتابهای او از جمله "آثار الباقیه" و "کتاب الهند" منتشر شده است.

بیرونی اگرچه "آثار الباقیه" را درباره موضع خاصی یعنی ریاضی نوشته است، اما در آن کتاب بسیاری از مطالب جالب فلسفی، مذهبی، تاریخی و علمی دیگر هم آورده است و آزادانه از آنها انتقاد کرده است.

از این حیث، این کتاب بیرونی، نقدی بر مسائل مهم تاریخی، مذهبی و علمی گذشتگان را نیز در بردارد و از آن چنین بر می آید که اگر فلاسفه ما کتابهای تاریخی می نوشتند این فن از خرده گیریهای انتقادی عصری بکلی بی نیاز می شد. اما از میان فلاسفه ما فقط ابن مسکویه مستقلاً و بیرونی ضمناً از اینگونه مسائل انتقاد کرده است. بیرونی، نام القاب و احوال پادشاهان قدیم ایران را به تفصیل نوشته است. با وجود این توضیح می دهد که در آن بسیاری مطالب غیر ممکن، بعید و غیر قابل قبول وجود دارد.

در این ضمن، از نظر تاریخی بعضی نکات ادبی را هم ذکر کرده مثلاً اینکه شعرای ایران دعای زندگی هزار ساله کرده اند. ما آن را مبالغه می دانیم اما از گفته بیرونی معلوم می شود که این دعا بر یک روایت تاریخی مبتنی است.

بهر حال، او وقایع تاریخی قدیم را از نظر عقلی بررسی کرده و بهین جهت از آنها انتقاد نموده است با وجود این کاملاً پیرو عقل هم نبوده

بلکه وقایع تاریخی را از دیدگاه های مختلف بررسی کرده مثلاً درباره طول عمر سلاطین فارس در تواریخ ایرانی، روایات بعیدی که ذکر شده، بیرونی اگر چه آن را قبول نمی کند. باوجود این حدود و معیار خاصی برای زندگی انسان را نیز قائل نیست بلکه نسبت به نظریه عقلیون که به معیار محدودی معتقدند تردید دارد.

به این طریق بعضی چیزها به اشتباه طبیعت بوجود می آیند و چون بیرون از عادت هستند از نوع خود خارج می شوند. مثل اینکه در بسیاری حیوانات اعضاء زاید یافت می شود. بعد از آن بسیاری مثالهای دیگر از این قسم آورده است:

"من درباره تمام این گونه اشیاء کتابهای مخصوص نوشته ام که مورد قبول مردمی که آنها را ندیده اند نیست چون در این کتب شرایط صحت روایت یافت نمی شود."

"در فرغانه و یمامه عمرها آنقدر طولانی است که در شهرهای دیگر بیش تر از آن وجود ندارد، بهمین ترتیب عمر مردم عرب و هند از آنها بیشتر است."

"در میان گیاهان هم این امر بخوبی آشکار است. بعضی از انواع گیاهان تا مدتی طولانی دوام می آورند و بعضی زود از بین می روند. بنا بر این قول مردمی که از روی اقوال نجوم استدلال می کنند، باطل است."

"از ابو عبدالله الحسین بن ابراهیم الطبری نائلی رساله ای درباره مقدار عمر طبیعی دیدم که در آن می گوید که حد اکثر آن یکصد و چهل سال شمسی است و بیشتر زان غیر ممکن است. اما بطور کلی گفتن اینکه امری غیر ممکن است آوردن يك دليل لازم است که دل بدان اطمینان یابد." و اینک سخنی در باب ضخامت اجسام؛ هر چند که ضروری نیست، چون در این زمان مشاهده نمی شود و این سخن درباره دورانی بسیار دور است، باوجود این غیر ممکن نیست. اگر هیچ گروهی از انسانها عظیم الحثه نبوده اند چرا مرتب از

آنها یاد شده است. "بسیاری از احوال و عقاید و اعمال اقوام گذشته و حال را  
 به شیوه بیرونی به آگاهی یافتن از احوال و عقاید و اعمال اقوام گذشته و حال  
 خاصی دارد. بخصوص توجه خاصی به کشف احوال پیشوایان مذهبی ایرانی  
 نشان می دهد. اگرچه در این باب مطالب بسیاری را بر اساس شنیده های  
 خود نوشته است. با وجود این سراج مأخذ اصلی این مطالب را نیز گرفته و  
 آن عقاید و اعمال را بدین وسیله آشکار کرده است. با وجود اینکه خود با آنها  
 هم عقیده نیست، فقط از روی شوق و علاقه علمی، تالیفات ایشان را مطالعه  
 کرده است. بطوریکه یکی از دوستانش از او فهرستی از کتابهای محمد زکریای  
 رازی درخواست می کند و او در جواب فهرست آنها را می فرستد. اما به همراه  
 آن براکنار بودن خود را از آن عقاید و نظریات ابراز داشته می نویسد:  
 "اگر به احترام شما نبود اینکار را نمی کردم چون با این کار دشمنی  
 مخالفان آنها را برای خود می خرم و ایشان گمان می برند من نیز در جماعت  
 آنها وارد شده ام." در این باره سراج در تالیفات خود می نویسد:  
 "اما با همه اینها بیرونی کتابهای ایشان را در باب الهیات مطالعه کرد  
 و مطلع شد که نظریات ایشان از کتابهای مانی علی الخصوص "سفر الاسرار"  
 سرچشمه می گیرد. از ازبک و بیرونی از دوستان خود سراج این کتاب را  
 گرفت و نزدیک به چهل سال در این تلاش و جستجو سرگردان بود. سرانجام  
 يك نفر کتابهای متعددی از مانی به او داد که کتاب "سفر الاسرار" نیز جزو  
 آنها بود. بیرونی از این موضوع آنقدر شادمان شد که کوئی تشنه ای به آب  
 زلال رسیده است. به مانی و مانی را به مانی و مانی را به مانی و مانی را به مانی  
 می نویسد. اگرچه احوال تاریخی اقوام گذشته در بسیاری تواریخ قدیمی دیگر نیز  
 آمده، با وجود این آنقدر از افکار و عقاید و رسوم مذهبی ایشان از تالیفات  
 بیرونی آشکار شده که در هیچ کتاب دیگری پیدا نیست. او در "آثار الباقیه"  
 جستجوهای اقوام گذشته را مفصلاً بیان کرده، احوال پیشوایان مذهبی آنها  
 را می نویسد. در يك فصل مخصوص احوال مدعیان پیامبری را ذکر کرده و



از آن میان دربارهٔ مقنع مفصلاً می نویسد.

حقیقت این است که در عقاید و رسوم و افکار مذهبی اقوام پیشین و فرقه های مختلف، علم کلام یکی از ضروریات محسوب می شد و از اینجا معلوم می شود که يك قوم با فرقه تا چه حد از قوم یا فرقه دیگری تحت تاثیر آمده است و در دوره های بعدی در عقاید و رسوم و افکار آنها چه تغییراتی پدید آمده است. در کتب ملل و نحل که عقاید و رسوم و افکار اقوام و فرق مختلف بیان شده به این منظور است که اگرچه قبل از دوره بیرونی دربارهٔ عقاید و رسوم عیسویان، یهودیان و پارسیان مطالب زیادی نوشته شده است، اما بیرونی هم در "آثار الباقیه" و کتب دیگر خویش در این باره به اندازه کافی نوشته است، و درین مورد شکی نیست که هیچکس دربارهٔ اهالی هندوستان پیشتر از بیرونی چیزی ننوشته است.

در دوره عباسی اگرچه مقدار زیادی از کتب سانسکریت ترجمه شده و تعداد زیادی از دانشمندان، روحانیان و فلاسفه هندو به دربار خلافت راه یافته بودند، با وجود این بیشتر کتابهایی که ترجمه شده بود دربارهٔ طب، ریاضی، نجوم و فلسفه بود که افکار و عقاید مذهبی و رسوم و آداب معاشرت هندوان از آن کتابها معلوم نمی شد. عده ای از مسلمانان نیز اگرچه به شوق علم به هندوستان آمده بودند آنها نیز از این جهت دربارهٔ هندوستان مطالعه نکردند.

بیرونی اولین کسی است که به این منظور به هندوستان سفر نمود و تذکره نویسان اظهار دارند که وی چهل سال در هند سیاحت می کرد. در باره این مدت اگرچه هیچ تحقیقی نشده و ظاهراً خالی از مبالغه نیست، باوجود این هیچ شکی نیست که بیرونی در سال ۷۰۴ هجری به همراه محمود غزنوی به هندوستان آمده و در سال ۷۴۰ هجری در غزنه وفات یافت. بنا بر این قسمت عمده ای از عمر خود را در هند بسر برد و در پنجاب و سند گردش نموده، هندوستان را بچشم خود دید. زبان سانسکریت را فرا گرفت و درباره

علوم و فنون و عقاید و رسوم و معاشرت و اخلاق هندوان به عنوان کتاب  
الهند کتابی نوشت که نظیر آن تا کنون بوجود نیامده است. در این راه  
مشکلاتی برای او پیش آمد که وی در آغاز کتاب آورده است:

پیدا آید بالیه یکی از مشکلات، زبان سانسکریت بود که آن را از فارسی و  
عربی دور می ساخت و یاد گرفتن آن برای خارجیان بسیار مشکل بود.  
۱- دیگر این که بیشتر کتب علمی به نظم بود و بعلمت وجود  
تکلفاتی که در نظم دیده می شود فهم مطالب و معانی آن کار آسانی نبود.  
۲- سوم اختلاف ملی و مذهبی بود که هندوان غیر از خود ملل  
دیگر را "ملیج" یعنی نجس می دانستند و نشست و برخاست و خوردن و  
آشامیدن با آنها بکلی غیر ممکن بود.  
۳- چهارم اینکه عادات و رسوم ایشان با مسلمانان بکلی فرق داشت  
تا به آنجا که بچه های خود را از قیافه مسلمانان می ترساندند و آنها را هیولا  
می دانستند.

پس از این فترت اسلامی از زمان محمد بن قاسم تا دوره محمود غزنوی  
که بعلمت آن همه نظام علمی و قومی ایشان از هم پاشید، آنها را دشمن سر  
سخت مسلمانان ساخته بود. علاوه بر این غلل بیگانگی، هندوان چنین می پنداشتند که در دنیا  
غیر از هند هیچ کشوری، غیر از هندوان هیچ قومی، و غیر از پادشاه هند  
هیچ پادشاه دیگری وجود ندارد، و قومی دیگر بجز هندوان از علم و دانش  
بهره مند نیست، تا بدان حد که اگر دگری از یک دانشمند خراسانی یا فارسی  
پیش آنها آورده می شد آن را نمی پذیرفتند بلکه تکذیب می کردند.  
اگر چه بیرونی نزد دانشمندان هندو سمت شاگردی داشت، با وجود این  
وقتی با مقداری از علوم آنها آشنائی پیدا کرد و پیش ایشان شروع به بحث و  
استدلال نمود، دانشمندان هندو در کمال تعجب شروع به استفاده از او کردند و  
می پرسیدند که "این مطالب را از کدام دانشمند هندی یاد گرفته ای؟" بیرونی



در آنها یدیده حقارت می نگریست و آنها او را جادوگر می دانستند و نزد دانشمندان خود او را به زبان خویش "بحر ذخار" یعنی دریای بیکران علم می نامیدند.

هندوان دو طبقه بودند خاص و عام و عقاید و افکار و اعمال آنها نیز متفاوت بود. همین وضع در میان مردم یونان در آغاز پیدایش عیسویت دیده می شد اما بعد از آن که حکماء یونانی ظهور کردند عقاید و رسوم و علوم یونانی را از افکار عامیانه پاک نمودند. اما در میان هندوان چنین علمایی پدید نیامدند. به این ترتیب بمقدار زیادی اوهام و خرافات در عقاید و افکار ایشان آمیخته است و بیرونی با اعتقاد و ایمان بدون انتقاد آنها را نقل کرده، با وجود این از آنچه نوشته طرز فکر خواص نیز آشکار می شود. بیرونی فقط به نقل عقاید و افکار هندوان اکتفا نکرده بلکه عقاید و افکار مذاهب دیگر را نیز بیان می کند که از آن مطالب بسیار مفیدی بدست می آید.

بیرونی اگرچه در "کتاب الهند" فقط عقاید و افکار هندوان را ذکر کرده، اما گاهی نیز مطالبی نوشته که از آنها تأثیر مذهب هندو ها بر مذاهب دیگر دنیا نیز آشکار می شود. چنانکه درباره تناسخ می نویسد: "مانی وطن خود ایران را ترك نموده و به هندوستان رفت و مسئله تناسخ را از هندوان به مذهب خود منتقل کرد."

همان طور که در ابتدا ذکر شد در افکار و عقاید اساسی هندوان مقدار زیادی اوهام و خرافات وجود دارد، اما بیرونی کتب اصلی هندوان را در نظر گرفته، آن اوهام و خرافات را فاش کرده است. چنانکه در باب عقاید و افکار اساسی هندوان درباره روش رستگاری از دنیا به تفصیل بحث کرده است.

بیرونی در مدت سفر خود به هندوستان به اشاعه علوم و فنون اسلامی پرداخت و این امر از کتاب "تحقیق مال الهند" ظاهر می شود. در این

بارہ بیشترین سعی او در این بود کہ ہندوان از علوم و فنون مسلمانان آگاہی یابند و در این هدف برای او مشکلات زیادی پیش آمد : ۱- ۱۲۶۱  
بہر حال، با تمام این سختی ہا بیرونی علوم و فنون مسلمانان را بین ہندوان انتشار داد، و بہمین ترتیب مسلمانان را نیز از علوم و فنون ہندوان بی اطلاع نگذاشت بلکہ کتابہای ہندی را ہم بہ عربی ترجمہ نمود.  
افسوس کہ دربارهٔ علم و فنون ہند کتابہایی بدست بیرونی نرسیدہ و گونہ اگر برای خواندن و ترجمہ کردن آن کتب فرصت می یافت، اشتباہات آندستہ از کتب ہندوان کہ قبل از او ترجمہ شدہ بود نیز بوسیلہ وی معرفی می شد.  
در عصری کہ بیرونی در آن بہ ہند آمد، از حیث تمدن و اوضاع اجتماعی وحشت و جہالت ہندیہا بود، اما بیرونی کہ وضع تمدن و رفتار و معاشرت این دورہ را نوشتہ، بمنظور نشان دادن حقارت ہندیہا و برتری مسلمانان نبودہ، بلکہ منظور او ترسیم نقشہ صحیحی از زندگی تمدنی و اجتماعی ہند بودہ است.

بہر حال اگرچہ وی در این کتاب بیشتر دربارہ موضوعات ریاضی و ہیئت بحث می کند، اما در بسیاری از فصول کتاب افکار و اعمال مردم ہند را نیز بتفصیل ذکر کردہ و بدینوسیلہ تاریخ مذهب ہندو را تا اندازہ کافی روشن نمودہ است.



## ماخذ

- ۱- البیرونی (مقالہ) : مولانا عبدالسلام ندوی، البیرونی (مجموعہ یادگاری)، یکوشش، پروفیسور ہرنی، ایران سوسائٹی، کلکتہ (بہارات) ۱۹۵۱ء
- ۲- چہار مقالہ : نظامی عروضی سمرقندی، باہتمام دکتر محمد معین، مؤسسہ

انتشارات امیر کبیر، تهران : ۱۳۶۶ هـ

۳- آثار الباقیه : ابو ریحان البیرونی، ترجمه فارسی : اکبر دانا سرشت، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران : ۱۳۶۳ هـ

۴- طبقات الاطباء : ابی داؤد سلیمان بن حسان الاندلسی بتحقیق فواد سید، مهد علمی، قاهره : ۱۹۵۵

۵- معجم الادباء : شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الحموی، بتصحیح : د - ص - مرجیوت مطبع هندیه، مصر : ۱۹۳۰ هـ

۶- تحقیق ما للهند : ابو ریحان بیرونی، ترجمه فارسی : منوچهر صدوقی سہاء مؤسسه مطالعات، تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ سوم : ۱۳۶۲ هـ، ترجمه : اکبر دانا سرشت، چاپ تابان : ۱۳۳۴ هـ

۷- تاریخ الحکماء : شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، ترجمه : مقصود علی تبریزی، یکوش محمد تقی دانش پژوه، شرکت انتشار علمی و فرهنگی، تهران : ۱۹۸۷ هـ



پروفیسور سید وحید اشرف لاہور  
دانشگاه، مدراس

قصیدہ در نعت

خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

منقبت شہداء النساء فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا

سر بہ ای قلم پیش در پیغمبر  
خواہ توفیق ادب در رہ نعت سرور  
سروری کوشت شد عالم پست و بالا  
خاک پایش همه کونین نہادہ بر سر  
آنکہ آمد لبتش رحمت عالم لاریب  
ذات او خاتم پیغامبران، اوج بشر  
رفت تا عرش، بین رتبہ نعلین رسول  
شد شرافراز، چو زیر قدمش داشتہ سر  
نور او بود کہ اول بوجود آمدہ است  
اوست مقصود ہمہ نیت او شد آخر  
از وجودش ہمہ عالم شدہ معمور و نور  
دل کہ ظلمت کدہ بودہ ست شدہ رشک قمر  
افضل و احسن و اعلیٰ و کریم و اکرم  
اوست محمود کہ در شان او آمد کوثر  
گشت محبوب خدا ہر کہ ورا دوست بداشت  
آمدہ در صفت دشمنش اسفل، ابتر  
چون خدا ختم براو کرد ہمہ مدحت و فضل  
پس نکرد آنکہ کند ذرہ ای از آن کمتر



پیش از او آمده بودند رسولان خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
ما بدانیم نبی زادگان را پیغمبر رسل شده و ملائک  
ختم شد چونکه نبوت بر سردار رسل  
خواسته رب نه ازو مانده بود هیچ پسر  
دین اسلام ولی هست چو دین فطرت از

نگذارد که بباشند زنان بی رهبر  
چونکه محروم شده بود زن از عدل و حقوق  
بر زمین هستی او بود رذیل و احقر  
خورده افسوس که زن بهر چه زاییده شد  
ننگ بوده چو کسی داشته بوده دختر  
پس خدا خواست که تکمیل هدایت بشود  
تا که شکوه نبرد زن بر پیغمبر  
مرد زن را بود ار مثل لباس زیبا  
مرد را زن بود ای دوست لباس خوشتر  
راست گویی که بود کار زنان زاییدن  
هست بی تربیت روح ولی هیچ بشر  
پس نباید که فراموش کند حاجت روح  
زن که استاد نخست است بنام مادر  
مختصر اینکه خدا خواست که يك زن باشد  
کارهایش بشود تا که زنان را رهبر  
پدرش خاصه خاصان رسل میباید  
شوهرش آنکه علی شیر خدا و حیدر  
پسرانش همه موصوف صفات حسنه  
تا بسازند نگونسار سر هر خود سر

پس برافزود خدا فضل خودش بر عالم  
شد محمد پدر دختر عالی گزهر  
فاطمه نام لقی سیده و صفش زهر  
آنکه خود خیر نساء و پدرش خیر بشر  
فاطمه خیر نساء هم بجہان ہم بجہان  
سیده یعنی خواتین جنان را افسر  
چونکہ اوصاف بلندش از قیاس است برون  
قلم از اعجز رقم بر ورق انداختہ سر  
کس ندانست بلندی صفاتش بجہان  
جز خدای متعال و شہ روز محشر  
چند زاوصاف بلندش بنویسیم ولی  
میکنیم آنچه رقم هست از آتش برتر  
او کہ لخت جگر سید عالم بودہ  
دل باسایش دنیا ننہادہ یکسر  
او بدانست کہ دنیا است فقط دار عمل  
آخرت هست کہ آنجا ہمہ یابند ثمر  
از جہان داشتہ سه چیز برای سه چیز  
صبر و فقر و حیا، زیبائی و تاج و زیور  
چون نبی گفت کہ فقر است مرا باعث فخر  
فاطمہ ہم ہمہ کردہ است کہ دیدہ ز پدر  
قدر مادر ہمہ دانند ز فرزندانش  
دانی شبیر کہ بودہ است کہ بودہ شبیر  
ہر دو سردار جوانان بہشتی باشند  
جان خود ہر دو بدادند براہ داور

باختن جان و تن خود برضای مولا  
 اسوه فاطمه اینست درین راهگذر  
 راز این بود که گفت آن شه داندۀ راز  
 عترتی هست مرا این امت ما را رهبر  
 رتبه پنج تن از آیه قرآن دانید  
 زان یکی آیه تطهیر و تباهل دیگر  
 اسفل است آنکه بود آل نبی را دشمن  
 اشرفم زانکه منم خانه شان را چاکر

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

♦ ♦ ♦ ♦ ♦

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

در این بیت شریف از حضرت علی (ع) نقل شده است.

## بہ یاد حضرت امام

### "راز اشراق"

زمان بحرکت دستان تو ارادت داشت  
 زمین بہ تابش اشراقی تو عادت داشت  
 کدام حکمت نورانی از تو شایع بود  
 کہ آسمان بہ زمین دلت ارادت داشت  
 فضای قلب تو بود و ہزار غنچہ سرخ  
 کدام دشت با اندازہ تو وسعت داشت  
 قسم بہ آیہ چشمت کہ راز اشراق است  
 برای درک تو باید چو عشق جرأت داشت  
 چگونه کشف کنیم آن سوی وجود ترا  
 کہ ارتباط بہ آن سوی بی نہایت داشت  
 ہمہ زیر سایہ دست تو کاروان شہود  
 نشسته بود و دمی قصد استراحت داشت  
 کہ مرغ روح تو ناگاہ از قفس پرزد  
 بہ آن دیار کہ روز ازل اقامت داشت





## سوگواره شقایق

شب که بر شط خون شعله می زد روح پر اضطراب شقایق  
 ما چه کردیم؟ وقتی که دیدم، جان در التهاب شقایق  
 از هجوم شب درد و آتش ای دروغا! دروغا! دروغا!  
 یاد گنگی نهاده است بر جای لحظه های شتاب شقایق  
 خفته بر بستر رنگ او نیرنگ، روح خون و خطر، روح بیدار  
 آه! در وسعت باورم نیست، حجم خونین خواب شقایق  
 با نگاهی همه شوز پرداز، با تنی شعله در شعله فریاد  
 طرح زیبایی از زندگی داشت، آخرین پیچ و تاب شقایق  
 او کجا رفت، او، آنکه باخویش حرمت عشق را پاس می داشت  
 ما کجاییم؟ باخود چه داریم، بعد از این در جواب شقایق؟  
 عاشقان! عاشقان! واگشائید دیده گلگونه زین بی قراری  
 سینه مالان ضد خار اندوه، سرخ تر از کتاب شقایق





استاد سید وزیرالحسن عابدی (مرحوم)

رباعیات میرزا دبیر مرثیہ نگار بزرگ اردو

## رباعی از مرزا دبیر

ترجمہ منظوم بہ فارسی از استاد عابدی

قطرہ کو گہر کی آبرو دیتا ہے  
قد سرو کو گل کو رنگ و بو دیتا ہے  
بیکار تشخص ہے، تصنع ہے سود  
عزت وہی عزت ہے جو تو دیتا ہے



قطرہ کہ شود گہر، کرامت از تست  
سرو و گل را جمال و قامت از تست  
مردم بیہودہ کبر و نخوت دارند  
عزت نبود سهل کہ عزت از تست



بن بن کے ہزار آئی دنیا  
پر چشم علی میں نہ سمائی دنیا  
جتنا کہ اٹھایا در خیبر کو بلند  
ظروں سے اسی قدر گرائی دینا



دنیا چو عروس شد، پرداخت علی (ع)  
رخشید ہزار بار ورد ساخت علی (ع)  
آسان کہ بلند کرد باب خیبر  
دنیا را ز چشم خویش انداخت علی (ع)

یہ عیش و نشاط و کامرانی کب تک؟

گریہ بھی سہی تو نوجوانی کب تک

گریہ بھی سہی، قرار دولت ہے محال

گریہ بھی سہی، تو زندگانی کب تک



این عیش و نشاط و کامرانی تا کی؟

وین ها گرداشتی، جوانی تا کی؟

ور بود جوانیت، نیاید ثروت

ور اینت بود، زندگانی تا کی؟



یاران گذشته کی خبر خاک نہیں

ایسے ہی گئے کہ اب اثر خاک نہیں

چن چن کے کیا خاک ہنرمندوں کو

اے چرخ! تجھے قدر ہنر خاک نہیں



ای وای ز رفتگان خبر پیدا نیست

رفتند چنانکہ هیچ اثر پیدا نیست

یک یک زمین برد ہنرمندان را

در چشم فلک قدر ہنر پیدا نیست



اے تن! تو فروتنی و مسکینی کر  
 اے دل! چمن علم کی گل چینی کر  
 گرمہ نظر ہے چشم مردم میں جگہ  
 پتلی کی طرح سے ترک خود بینی کر



ای تن! پیشہ نیاز و مسکینی کنا  
 ای دل ز ریاض علم گل چینی کن  
 خواہی کہ بچشم جا دہندت مردم  
 چون مردم دیدہ ترک خود بینی کن





## غزل

ای بسا دلها که ویران کرده ای  
صد گلستان را بیابان کرده ای  
داده ای ما را متاع آه و اشک  
اهتمام باد و باران کرده ای  
آن چنان حسرت بجلی آفرین  
آینه را چشم حیران کرده ای  
یاد تو روشن کند شام فراق  
شمع در جانم فروزان کرده ای  
از خیالت خانه ام معمور باد  
خویش را از من گریزان کرده ای  
از جفایت مردنم دشوار نیست  
زنده باشی کارم آسان کرده ای  
نرخ بالا بود جان عشق را  
من سرت کردم چه ارزان کرده ای  
دست همت را ز کشتن باز دار  
شهر را گنج شهیدان کرده ای  
حسن بی مثلت دلیل حق نماست  
کافری بودم، مسلمان کرده ای  
در غزل عاصی ترا مدحت سراسر است  
خامه اش ساز غزلخوان کرده ای



## قبای صبوری

دروغ بود، دروغ آنچه می شنیدم من  
 خیال بود، خیال آنچه آفریدم من  
 فریب بود، فریب آنچه تو همی دادی  
 غم تو بود، غمت آنچه می خریدم من  
 امید بود، امید آنچه می شکستی تو  
 امل برای امل تا بپای چیدم من  
 فراق بود، فراق که آتشی افروخت  
 زسوز بود گدازیکه می تبیدم من  
 دل و شباب و تن و جان نثار تو کردم  
 ز درد و رنج ندانی چه ها کشیدم من  
 هزار جامه سالوس و مکر داری تو  
 مراقبای صبوری که خوش دریدم من  
 هوس جهان را همه شعله ور چو دوزخ کرد  
 زبیده عشق بهشتی است ار رسیدم من



## رہبر انقلاب اسلامی

(شعر اردو)

خمینی راہِ بر انقلاب اسلامی  
چراغِ حق کی ضیاؤں کا مرجع نامی  
فقیہ و مردِ مجاہد وہ حریت کا نقیب  
سراپا عزم، سیاست مدار، علامی  
زبان اسکی شریعت، عمل بیان کتاب  
جیہی تو عظمت کردار میں نہ تھی خامی  
خدا پہ، قوم کی طاقت پہ تھا یقین محکم  
کہ ہے نصیب شہنشاہی کا تو ناکامی  
دکھایا اس نے جہان کو مقابلہ کر کے  
کہ ظلم و جور تو ہوتا ہے صرف ہنگامی  
اسی لئے تھا وہ مستکبرین کا دشمن  
غریب دوست تھا مستضعفین کا حامی  
خمینی کو رہی تائید ایزدی حاصل  
ہر اہل دل کو اسی سے ملی دل آرامی  
خمینی محسنِ عالم، زعیمِ ملت ہے  
پیام اس کا سنے گا، ہو خاص یا عامی  
ہمیشہ روشن و رخشان رہے گی شمعِ جہاد  
یہی ہے دینِ براہیم کی خوش انجامی  
وہی جیالے توہینِ فخرِ ملک و ملت کے  
زمینِ ملک نے کی جن کی خون آشامی

نزول رحمت باری ہو ان شہیدوں پر  
 کہ خاک و خون میں ملی جسکی نازک اندامی  
 بلند رہتا ہے فیضی حسینیت کا علم  
 "بدلتے رہتے ہیں انداز کوفی و شامی"



افضل منہاس (زاوہلپنڈی)

## کیا نگاہ مرد مومن

### کا اثر تھا، یاد ہے؟

(شعر اردو)

یوں خمینی (رح) جلوہ گر دیکھا گیا ایران میں  
جل اٹھے لاکھوں دئیے پہرے ہوئے طوفان میں  
وہ قیادت تھی کہ جیسے قوم پھر زندہ ہوئی  
وہ صدا گونجی کہ جیسے جان آئی جان میں  
وہ ادائے خاص تھی، منظر تبسم ریز تھا  
قوت حیدر (ع) نے اکی انگڑائی لی ایمان میں  
کیا نگاہ مرد مومن کا اثر تھا، یاد ہے؟  
ہو گیا تبدیل اکی آتش فشاں بستان میں  
حق نے باطل کو سر میدان شکست فاش دی  
ضیغموں کا زور تھا اس رہبر ذی شان میں  
سطوت شاہی کو یہ ریلا بہا کر لے گیا!  
ساری ملت ڈٹ گئی آکر کھلے میدان میں  
ہر چشم، ہر رعب جیسے ہو گیا مٹی کا رزق  
مٹ گیا نام و نمود شاہ بس اکی آن میں  
اس قلندر کی طرف عالم کی نظریں اٹھ گئیں  
بہر دیا فولاد جس نے قلب میں، ابقان میں  
خسروانہ تیوروں کی کوئی گنجائش نہ تھی  
جشن کا سا اکی سماں تھا چار سو تہران میں



ذہن روشن، دل کشادہ اور مصفا ہو گئے  
 پر عمل تلے لگا سچائی کی میزان میں  
 بھولی بسری قدر انسانی ہوئی پھر ضوفشاں  
 آگئی انسانیت بھٹکے ہوئے انسان میں  
 شیر اور بکری اکھٹے ہو گئے اس گھاٹ پر  
 کوئی اب دوری نہ تھی دہقان میں خاقان میں  
 ربّ واحد کی شہنشاہی کا ڈنکہ بج گیا  
 آیتیں تھیں سر بہ سجدہ سورہ رحمان میں  
 انقلاب ایسا کہ صدیوں بعد آئی یہ صدا  
 اب سچائے گا نہ کانٹے کوئی بھی گلدان میں  
 جبر کے ماتھے پہ جیسے لکھ گیا صبرِ حسین (ع)  
 فرق کیا ہے بندہ جمہور اور سلطان میں  
 معجزہ ایسا ہوا افضل کہ بدلی کائنات  
 فقر نے جاں ڈال دی پھر سے ہر اک پہچان میں



## طور معرفت

نشئه تعلیم تواضع میدهد، میخانه کو؟  
 قلقل مینا سراید: سجده مستانه کو؟  
 سجدگاہ حیرت دل گشته "طور معرفت" (۱)  
 بیدل کامل، کلیم جلوہ جانانہ کو؟  
 قرعہ اقبالی ندارد در "رموز بیخودی" (۲)  
 رقعہ صہبا سرود رہمت مردانہ کو؟  
 چون خط پیمانہ می گردم بہ گرد خویشان  
 گرد باد مخفل ما گردش پیمانہ کو؟  
 غرق لا ہوت صفا، صوفی سراید نغمہ ای  
 در تجلیگاہ جانان کعبہ کو بتخانہ کو؟  
 شاہ مذهب گشتہ در شطرنج عرفان کیش و مات  
 بہتر از این حرکت شبکفتہ رندانہ کوا  
 ہای وھوی در ہوا پیچیدہ می آید بگوش  
 گوش مستی آشنای فاضل دیوانہ کو؟  
 مرغ دل شد دانہ چین دام استغنای دوست  
 ناز پرواز رسا پرورده، دام ودانہ کو؟  
 ققنس عشقم کہ می پرسم بہ هنگام گداز  
 بانگاہ شعلہ افزاء شمع کو پروانہ کو؟

۱- طور معرفت اثر مولانا عبدالقادر بیدل.

۲- رموز بیخودی اثر علامہ دکتّر محمد اقبال.

## زندگی

محیط زیست بفکرم زسیر موج آمد  
 سپیدہ دم کہ شدم ناظر نظارہ جو  
 دریدہ پیرہن آرزو بخود گفتم  
 ولی کرا بہ جهان رخصت خیال رفو  
 حدیث عیش غلط اندرین چمن کین جا  
 بہ آب دیدہ بلبل بہار ساخت وضو  
 کنوز علم و خرد بابشرچنین ماند  
 شناوری کہ بگیرد بخود شکستہ سبو  
 زجبر و قدرچہ گویم کہ اینقدر دانم  
 حیات ماست چو دررقہ خناق گلو  
 نفیر غمزدگان شور کارگاہ حیات  
 زسوز و اشک نہال زمانہ یافت غم



## اخبار فرهنگی

### (۱) مجلس معارفه

موجب کمال خوشوقتی است که اخیراً آقای دکتر قاسم صافی در سمت معاونت رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مأموریت یافته اند و جزو "حلقه درویشان" مجله دانش و گسترش زبان و ادبیات فارسی هم درآمده اند و انشاءالله مجله دانش بیش از پیش سودمند خواهد شد و فواید دینی، ادبی و فرهنگی و هنری بیشتر و بهتر به همگان خواهد رسید.

به این مناسبت مجلس معارفه ای در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۹ برابر ۱۸ ژوئن ۱۹۹۰م در رایزنی فرهنگی ترتیب یافت که در آن آقایان دکتر سید کمال حاج سید جواد رایزن فرهنگی و دکتر احمد قمی داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی و استاد احمد منزوی وعده ای از اساتید و محققان و همکاران ایرانی و پاکستانی حضور داشتند و ضمن خوش آمدگویی، به فعالیت ها و خدمات علمی و فرهنگی ایشان، اشاره کردند.

آقای دکتر قاسم صافی در سال ۱۳۲۷ هـ ش در شهرستان گلپایگان

که خطہ ای دانشمند پروراست و بسیاری از عالمان و دانش پژوهان در آن نشو و نما یافته اند، متولد شد و در میان خاندانی که اہل علم و ادب بودند تربیت یافت. وی در جوانی بہ تہران آمد و بہ تحصیلات عالی در رشتہ ادبیات فارسی پرداخت و چندین اثر مفید در موضوعات ادبی، تاریخی و کتاب و کتابداری منتشر ساخت. ایشان در دانشگاه تہران بہ تدریس و تحقیق اشتغال داشتہ، سالہا نیز مسوولیت نشریات متعدد را عہدہ دار بودہ و با سیمای جمہوری اسلامی ایران در نویسندگی و اجر ای برخی از برنامه ہای علمی فرهنگی و بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران ہمکاری داشتہ است. مدتی نیز در سمت نمایندہ فرهنگی ایران در پاکستان انجام وظیفہ نمودہ و از جملہ آثار نیک ایشان "سفر نامہ پاکستان" است کہ اطلاعات جامع و ارزندہ ارائه شدہ در آن نہ تنها برای ایرانیان بلکہ برای خود مردم پاکستان بسیار جالب و خواندنی است و تاکنون دوبار چاپ شدہ و در دانش شمارہ ۱۹ معرفی شدہ است.

در آخر ادارہ مجلہ دانش از اینکہ ایشان مجدداً برای خدمت بہ زبان و ادبیات فارسی و تقویت و گسترش فرهنگ مشترک بہ پاکستان آمدہ اند ابراز خرسندی می نماید و مقدم ایشان را گرامی می دارد و امید وار است کہ بتواند از وجود ایشان بہ خوبی استفادہ برد انشاء اللہ.

## (۲) مجلس یادبود مرحوم استاد صوفی غلام مصطفی تبسم

صوفی تبسم نہ تنها شاعر زبان فارسی، اردو و پنجابی بود بلکہ ادیب بزرگ و استاد بی مانند بہ شمار می آمد. روز دہم مارس ۱۹۹۰م مطابق ۱۹ اسفندماہ ۱۳۶۸ھ-ش در لاہور برای تجلیل خدمات صوفی غلام تبسم سمیناری بہ اہتمام خانہ فرهنگ جمہوری اسلامی ایران لاہور برگزار شد محل مجلس در ہتل "آواری" (ہتل عاج) بود. صدر مجلس آقای معراج خالد (رئیس مجلس ملی) پاکستان بود. آقای دکتر جاوید اقبال



فرزند علامه دکتر محمد اقبال قاضی داد گستری عالی، دکتر منیرالدین چغتائی رئیس دانشگاه پنجاب، آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال، آقای علی قمی سرکنسولگر جمهوری اسلامی ایران و استاد صوفی گلزار تبسم پسر صوفی تبسم مهمانان ویژه بودند.

برنامه مجلس بدین ترتیب بود: نخست تلاوت قرآن کریم توسط آقای قاری صداقت علی، سپس نعت حضرت رسول اکرم (ص) و نمونه اشعار صوفی تبسم بوسیله الحاج محمد اعظم چشتی شاعر و نعت خوان معروف پاکستان، خوانده شد. بعداً آقای صادق گنجی مسئول خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور سخنرانی کرده و گفت کہ صوفی تبسم نہ تنها شاعر زبان فارسی و اردو بود بلکه از مؤسسان خانہ فرهنگ ایران و اولین مسؤل این مرکز فرهنگی در لاهور بود. دبیر انجمن فارسی پاکستان آقای دکتر محمد اکرم اکرام در سخنرانی خود اینگو نہ بیان کرد کہ آقای صادق گنجی حق دوستی را ادا کرده زیرا کہ بہ یاد این شاعر بزرگ جلسہ بزرگی را ترتیب و تنظیم کرده است. وی افزود اکنون در پاکستان زبان فارسی سر نوشت اندوہناکی دارد ہمہ اولیای کرام علما، ادبا و دانشوران شبہ قارہ پاکستان و ہند بہ این زبان سخن گفته و نوشتہ و آثار خود را برجای نہادہ اند. البتہ بنیاد علمی در زبان فارسی وجود دارد ولیکن در مدارس ابتدائی و متوسطہ فارسی را پایان دادہ اند. اکنون واجب است کہ بہ ہمراہ زبان عربی زبان فارسی را ہم ترویج کنیم. آقای دکتر اکرم شاہ بوسیله رئیس مجلس گزارش کرد کہ فارسی را دوبارہ در مدارس دایر کنید و رواج بدہید کہ این زبان فرهنگ ماست و زبان اسلاف ماست.

آقای دکتر جاوید اقبال در بیانات خود گفت تا وقتی کہ اینجا ترویج فارسی برقرار بود، شناخت ما مشکل نبود. برای شناخت ما و شناخت پاکستان بسیار لازم است کہ فارسی را دوبارہ زندہ بکنیم و ترویج نمایم. آقای شهرت بخاری رئیس آکادمی اقبال مختصراً فرمود کہ صوفی تبسم

استاد بی مانند و شاعری بی نظیر بود. آقای دکتر منیرالدین چغتائی اینگونه بیان نمود که صوفی تبسم مقامی را که برای بزرگان ادب به وجود آورده بود همان مقام را برای کودکان به وجود آورد و احساسات شاعری را برای آنان در موضوعات گوناگون سرود و بیان کرد. آقای علی قمی سرکونسلگر جمهوری اسلامی ایران در لاهور گفت مرحوم صوفی تبسم برای ترویج زبان و ادبیات فارسی خدمات گرانبهای انجام داد و روابط فرهنگی ایران و پاکستان را ترویج داد.

پسر مرحوم صوفی تبسم، آقای گلزار تبسم از همه حاضرین و آقای صادق گنجی و مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران تشکر نمود که ایشان بیاد صوفی تبسم این جلسه بزرگ را به وجود آورد. در آخر جناب معراج خالد رئیس مجلس شورای ملی پاکستان سخنان خود را اینگونه بیان فرمود که مرحوم صوفی تبسم ادیبی کامل و دانشور فاضل و شاعر انسان دوست بود. و درین مورد ماباید آکادمی تبسم به وجود بیاوریم و دانشگاه پنجاب هم باید که "کرسی تبسم" را بنا نماید. در پایان پذیرائی گرمی از اهل مجلس به عمل آمد.

### (۳) بزرگداشت شاعر پاکستانی

سمینار تجلیل و گرامیداشت شاعر پاکستانی فارسی گوی معاصر دکتر عبدالحمید عرفانی روز دو شنبه سیزدهم فروردین ماه از سوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران با حضور بیش از هشتصد تن از دانشمندان، ادبا، شعرا، دانشگاهیان و نیز سفیر ایران در پاکستان برگزار شد.

در این سمینار سخنرانان ضمن تجلیل از خدمات ارزنده عبدالحمید عرفانی در زمینه گسترش و پیشرفت ادبیات فارسی در پاکستان، خواستار توجه هر چه بیشتر حکومت پاکستان نسبت به زبان فارسی شدند.

سخنرانان همچنین تلاش این شاعر برای احیاء فرهنگ اسلامی و

مقابله با هجوم فرهنگ غربی به مسلمانان را مورد ستایش قرار دادند و او را از اقبال شناسان و شاگردان علامه اقبال لاهوری - که تلاش فراوانی برای برقراری ارتباط فرهنگی هر چه بیشتر بین دو ملت مسلمان ایران و پاکستان نموده - معرفی کردند.

یاد آور می شود که دکتر عبدالحمید عرفانی بیش از ۴۰ کتاب تحقیقی در زمینه های مختلف ادبی نوشته که از این میان ۹ کتاب در ایران به طبع رسیده است.

وی که بیش از بیست سال به عنوان رایزن فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در ایران فعالیت داشت، ماه گذشته در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت.

### قطعه از ضیا محمد ضیا پسروری

چو عرفانی ز دنیا رخت بریست  
سیه شد روز ما چون شب زمانم  
به مرگ ناگهان آن سخنور  
جوان و پیر نالیدند باهم  
غمش در سینه ام صد نیشترزد  
تراود خون ز زخم سینه پیهم  
چو پر سیدم ز هاتف سال فوتش  
ندا آمد به گوشم "نشترغم"

### (۴) دومین جشنواره فیلم های ایران در پاکستان

دومین هفته فیلم ایران در پاکستان از یازدهم ماه مه تا هفدهم ماه مه (۲۱، اردیبهشت تا ۲۸)، در شهر اسلام آباد برگزار شد. در مراسم گشایش این جشنواره پس از اجرای چند سرود و قرائت شعر، آقای خرازیان مسئول بخش فیلم و امور هنری رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی

ایران طی گزارشی به تشریح نحوه برگزاری این جشن پرداخت و پس از آن آقای باقر کریمیان معاون پارلمانی و هنری وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران طی سخنانی به تشریح فیلم های پرداخت که ابعاد انقلاب اسلامی را در بر می گرفت. در این جشنواره هفت روز فیلمهای اجاره نشین، تشکیلات، گزارش يك قتل، نا خداخورشید، آنسوی مه، مردی که زیاد می دانست و زنجیرهای ابریشمی (هر روز ۳ سانس به نمایش درآمد. تا آخرین روز هفته از ازدحام مردم نکاست و گنجایش محدود و کم بودن در تالار سینمای "نافدیک" بعضی از مشتاقان فیلم را محروم داشت. تمام فیلمها مورد استقبال مردم پاکستان واقع شدند و وسیله خوبی برای شناساندن از آداب و رسوم اخلاق ایران و ایرانیان گشتند. ضمناً در طول برگزاری این جشنواره، جلسات نقد و بررسی و سخنرانی توسط اساتید و هنرمندان پاکستانی و ایرانی و مصاحبه های مطبوعاتی با اعضای هیئت هنری که از ایران برای این جشنواره اعزام شده بودند، در مراکز مختلف ادامه داشت.

## ۵- دبستان انیس

### جشن تجلیل هجدهم عصر جناب قیصر بارهوی

برای شناخت و بزرگداشت خدمات پنجاه ساله آقای سید قیصر عباس المعروف به قیصر بارهوی، مرثیه سرای بزرگ پاکستان، جلسه تجلیل از سوی انجمن دبستان انیس و اداره ادبی پروار، در روز سی و یکم ماه مه ۱۹۹۰م در هتل اسلام آباد برگزار شد. ریاست این جلسه بزرگداشت را آقای دکتر جمیل الدین جالبی سرپرست مقتدره قومی زبان (فرهنگستان ملی زبان اردو) بر عهده داشت و مهمان خصوصی پروفیسور این ڈی خان مشیر دولت پاکستان بود. آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رابزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، استاد احمد منزوی، آقای علی اکبر بهزادی معاون رابزنی، آقای محمد باقر شهبازی مدیر خانه فرهنگ ایران راولپندی



و اعضای دبستان انیس و ارکان ایوان یادگار دبیر و اعضای گروههای ادبی راولپندی و اسلام آباد سید عون محمد رضوی، سید محمد حسن رضوی، سرهنگ محمد اسلم، مولانا احمد حسن نوری و شاعران و مرثیه گویان لاهور و راولپندی و حومه در این مجلس ادبی حضور داشتند

آقای سید ناصر جهان پس از تلاوت قرآن نعت خوانی کرد. آقایان سید فیضی شارب ظفر، وحیدالحسن هاشمی، حسنین کاظمی، دکتر محمد حسنین تسبیحی و دیگران اشعار خوب درباره قیصر بارهوی و اقتباسات از مراثی جدید و قدیم قیصر بارهوی را ارائه داشتند. سید شبیه الحسن رضوی، دکتر انعام الحق جاوید، پروفیسور مقصود جعفری، نطقهای مختصری ایراد نمودند. دکتر احمد تمیمداری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مقاله فارسی خود ضمن مطالبی جالب و تحقیقی درباره "مرثیه جدید" بیان نموده و از مراثی قیصر ابیاتی منتخب را که به فارسی منظوم ترجمه کرده بود. در این مجلس خواند و حاضرین پیوسته به صدای احسنت و آفرین و جزاك الله ابراز احساسات محبت و دوستی می نمودند. دکتر سید سبط حسن رضوی صدر دبستان انیس ضمن سخنرانی خود بیوگرافی و خدمات قیصر بارهوی را تجلیل نمود و به تاریخچه مختصر مرثیه گوی در ادبیات عربی و فارسی و اردو و انگلیسی اشاره نمود و مخصوصاً در ادبیات اردو سیر کمال فن مرثیه سرائی را بالسط و شرح بیان کرد

در آخر پروفیسور این ڈی خان، مهمان خصوصی جلسه در نطق خود فرمود که قیصر بارهوی در مرثیه نگاری طرزی نو را ایجاد نموده است و شهر آشوبها که در تمهید مرثیه ها نوشته است واقعاً جالب و فکر انگیز است. او گفت باید ما بوسیله مراثی جدید اخوت و اتحاد بین قشر های مختلف جامعه ایجاد کنیم تاسوء تفاهم، زد و خورد، کشت و کشتار، ظلم و استبداد از بین برود و صلح و امنیت و آرامش در جامعه جاگیرد.



خطبہ صدارت دکتر جمیل جالبی کہ بزبان اردو بود اینک نقل می گردد:

### خطبہ صدارت

خواتین و حضرات!

مرثیہ ایک ایسی صنف سخن ہے جس میں تاریخ، مذہبی تصورات اور ادب مل جل کر ایک اکائی بن جاتے ہیں۔ ان تین عناصر میں سے ایک عنصر کم کر دیجیئے مرثیہ اپنے درجے سے گر جائے گا۔ اسی لیے مرثیہ ایک مشکل فن ہے۔ اس میں قصیدہ کی روایت بھی اپنے بنیادی عناصر کے ساتھ شامل ہے اور ساتھ مثنوی کی روایت بھی اپنے فطری مزاج کے ساتھ موجود ہے۔ عربی و فارسی میں بھی مرثیہ کی روایت موجود ہے لیکن اردو میں یہ روایت عربی و فارسی سے مختلف ہے۔ اسی لیے اردو مرثیہ اپنی جگہ منفرد ہے۔ یہ ایک طویل مذہبی نظم بھی ہے اور ان تمام خصوصیات کا تقاضا کرتی ہے جو طویل نظم کے لیے ضروری ہیں اور ساتھ ساتھ یہ مذہبی خیالات کو عوام و خواص تک پہنچانے اور ان کی مذہبی دردمندی کو آسودہ کرنے کا ایک ذریعہ بھی ہے۔ اب اگر ایک ہی بات کو شاعرانہ مبالغہ کے ساتھ بار بار دہرایا جائے تو وہ یقیناً ذہن نشین تو ہو جاتی ہے لیکن فنی اعتبار سے بے اثر ہو جاتی ہے۔ اسی سطح پر مرثیہ نگار کا فنی و تخلیقی مسئلہ شروع ہوتا ہے اور اس کی شاعرانہ صلاحیتوں کی آزمائش ہوتی ہے۔ جس شاعر نے یہ منزل سر کر لی وہ سب کی آنکھ کا تارا بن گیا۔ میرانیس اور میرزا دبیر ایسے ہی شاعر تھے۔ عہد حاضر میں یہ مسئلہ اس لیے اور بھی اہم ہو جاتا ہے کہ کم و بیش سارے موضوعات بروئے کار لائے جا چکے ہیں۔ نیز یہ کہ زمانہ بدل چکا ہے اور اتنا بدل چکا ہے کہ اس کے محسوسات بھی بدل گئے ہیں۔ اگر ایک ہی ذکر پر مرثیہ لکھا جائے تو مرثیے کا وہ اثر نہیں ہو گا جو شاعر کا مقصود ہے۔ اسی وجہ سے ہمارے دور کے شاعروں نے عہد حاضر کے

مسائل اور رجحانات کو قدیم موضوعات اور مرثیے کی روایت سے اس طور پر ملاتے کی کوشش کی ہے کہ داستانِ اکبریا میں ہمارے اپنے عہد کی جھلک اور اس کے مسائل کی طرف واضح اشارے ملتے ہیں۔ اس عمل سے پاکستان میں جدید مرثیے نے جنم لیا اور مرثیے کی ایک نئی روایت کا آغاز ہوا۔ جوش ملیح آبادی کا نام جدید مرثیے میں سب سے نمایاں و ممتاز ہے۔ مجھے یاد ہے کہ میرے مرحوم عزیز دوست ڈاکٹر یاور عباس محرم کے دنوں میں اپنے گھر میں ہر ہفتے ایک محفل مرثیہ منعقد کرتے تھے۔ یہ وہ زمانہ تھا کہ کراچی ایک زندہ شہر اور امن کا گہوارہ تھا۔ محبتوں کا علمبردار تھا۔ غریب پرور بھی تھا اور غریب نواز بھی۔ یہ پاکستان کا ایک ایسا شہر تھا جہاں سارے پاکستان کے لوگ محبت و اخوت کی فضا میں سانس لیتے تھے اور یہ شہر تجارت و صنعت کے علاوہ ادب و تہذیب کا شہر بھی بن گیا تھا۔ جدید مرثیے نے نہ صرف کراچی شہر میں بلکہ ڈاکٹر یاور عباس محرم کی ان محفلوں میں جنم لیا۔ آپ کسی بڑے شاعر کا نام لیجیے وہ اس محفل میں ضرور شریک ہوا۔ اب تو زمانہ بدل گیا ہے۔ لوگ آنکھیں بند کیئے شہروں کو ڈھا رہے ہیں اور اٹھارویں صدی کی مغلیہ سلطنت کی یاد تازہ کر رہے ہیں۔ میرزا رفیع سودا کے شہر آشوب کے مناظر آج سڑکوں پر گھومتے نظر آ رہے ہیں۔ جلسے دیکھیے وہ آنکھیں میچے اسی شاخ کو کاٹ رہا ہے جس پر وہ کھڑا ہے۔ آج اس درد ناک منظر کا مرثیہ لکھنے کی ضرورت ہے۔ آج اس صورت حال کا شہر آشوب لکھنے کی ضرورت ہے تاکہ شعور کو بیدار اور احساس کو زندہ کیا جا سکے۔

### خواتین و حضرات!

معاف کیجیے میں شاید اپنے موضوع سے ذرا ہٹ گیا ہوں۔ مجھے تو آج حضرت قیصر باریوی کی مذہبی و ادبی خدمات کو خراج

تحسین پیش کرنا تھا۔ حضرت قیصر کے جو مرثیے میں نے پڑھے ہیں ان کے بارے میں اعتماد کے ساتھ یہ کہہ سکتا ہوں کہ وہ عہد حاضر میں ایک ممتاز مرثیہ گو ہیں۔ وہ جدید مرثیے کے ممتاز علمبردار ہیں۔ انہوں نے دور حاضر کی روح کو اپنے مرثیے میں سمو کر ایک ایسے رنگ سخن کو پیدا کیا ہے جو ان کا اپنا ہے۔ ان کا مرثیہ آج کے قاری و سامع کے لیے واقعات کربلا کو آج ہی کے حوالے سے سمجھاتا اور سناتا ہے اور اسی لیے ان کے مرثیے دل میں اتر جاتے ہیں۔ انہیں زبان و بیان پر ایسی قدرت ہے کہ داد دینے کو جی چاہتا ہے۔ جدید مرثیے کی تاریخ میں ان کا نام مرثیے کی لوح پر ہمیشہ محفوظ رہے گا۔ میں ان کی پچاس سالہ ادبی خدمات کے موقع پر دلی مبارک باد پیش کرتا ہوں اور ان کی صحت و سلامتی کے لیے دعا گو ہوں۔ جی تو یہ چاہتا ہے کہ ان کے چند مرثیوں کا فنی تجزیہ کیا جاتا اور بتایا جاتا کہ قیصر بارہوی کے مرثیے کی حقیقی انفرادیت کیا ہے لیکن یہ کام انشاء اللہ پھر کسی اور موقع پر کروں گا۔

ان الفاظ کے ساتھ میں ادبی پروار اور مجلس انیس کا شکریہ ادا کرتا ہوں کہ انہوں نے آج کے جلسے کی صدارت کا مجھے شرف بخشا۔

(ڈاکٹر جمیل جالبی)

(جناب قیصر بارہوی صاحب کی پچاس سالہ خدمات کے موقع پر ۳۱ - مئی ۱۹۹۰ء)

## ۶- مجلس تودیع

جلسه ای ادبی بمناسبت تودیع و سپاسگزاری از خدمات خانم دکتر حکیمه دبیران، استاد اعزامی ایران به دانشگاه پنجاب لاهور، تحت نظارت "انجمن پاسداران فارسی" روز ۱۴ ژوئن ۱۹۹۰م ساعت چهار بعد از ظهر برگزار گردید. سر کنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور آقای علی قمی رئیس این جلسه بود. پس از تلاوت کلام الله مجید توسط خانم نگهت عابد حسین، خانم دکتر خالده آفتاب زندگی نامه مهمان ویژه خانم دکتر حکیمه دبیران را عرضه نمود. در این موقع رئیس گروه فارسی دانشکده دختران لاهور، پروفیسور خانم سعیده آصف منظومه معروف علامه اقبال "خطاب به مخدرات اسلام" را بصورت دکلمه بسمع حضار رساند. رئیس شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی لاهور پروفیسور ظهیر احمد صدیقی طی سخنرانی خود از خدمات خانم دکتر دبیران تشکر نموده و اشعاری چند که بمناسبت بازگشت ایشان به کشور خود سروده بود خواند. پس ازین پیغام رئیس دانشکده خاور شناسی و معاون رئیس دانشگاه پنجاب پروفیسور دکتر ذوالفقار علی ملک توسط آقای دکتر آفتاب اصغر قرائت شد. آقای دکتر آفتاب اصغر طی سخنرانی خود پیرامون گذشته، حال و آینده زبان فارسی در شبه قاره به گذشته درخشان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان اشاره نموده فرمودند که وجود دانشجویان متعددی که شیفته فارسی می باشند دلیل برآنست که این زبان شیرین در این خطه آتیه خوبی دارد. خانم دکتر حکیمه دبیران طی خطابه خود که مزین باشعار بوخدمات گرانبهای اساتید و شعرای زبان فارسی در شبه قاره را مورد تحسین قرار داده و گفت، ممکن است این امر برای مردم شگفت آور باشد که در میان ۲۵۰ فرهنگ مستند زبان

فارسی تقریباً ۲۰۰ فرهنگ در شبه قاره نوشته شده و بقول دکتر معین بسیاری از فرهنگ نویسان ایرانی در مورد نوشتن بقیه ۵۰ فرهنگ نیز از منابع مذکور الهام گرفته اند.





## کتابهای تازه

### جدید فارسی شاعری (اردو)

این کتاب که دارای ۲۳۶ صفحه است درباره شعرای جدید فارسی است از دکتر سید محمد تقی علی عابدی که به سمت محقق در موسسه ملی مطالعات علوم و تکنولوژی کار می باشد و اصلاً پایان نامه مؤلف بوده که وی برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه لکهنو بسال ۱۹۸۷م تهیه کرده است- این کتاب باراول در ژوئیه ۱۹۸۸م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر شده است. مؤلف در باب اول درباره اینکه "شعر جدید چیست؟" بحث کرده است و در باب دوم تاریخ شعر جدید و در باب سوم درباره بعض مسائل مهم آن بویژه تاثیرات غربی و دخالت دولتهای خارجی و بیداری سیاسی و ظلم و استبداد شاهان از زمان انقلاب مشروطیت و حس وطن دوستی در توده مردم سخن گفته است و سپس شرح حال و آثار پانزده شاعر جدید ایران ادیب پیشاوری، ایرج میرزا، بهار، پروین اعتصامی، پور داود، دهخدا، رشید یا سمنی، شهریار، عارف قزوینی، عشقی، فرخ زاد، فرخی یزدی، لاهوری، نسیم رشتی و نینما یوشیج را آورده در باب چهارم خصائص شعر فارسی جدید را بیان کرده است. در پایان در باب پنجم نفوذ شعر پروین

اعتصامی در شعر جدید و ویژگیهای شعری را مورد بحث قرار داده است و در آخر فهرست ۶۳ کتاب اردو و فارسی و پنج کتاب انگلیسی و دوازده مجله اردو و فارسی را ذکر نموده است که مؤلف در تالیف این کتاب از آن استفاده کرده است. بهای این کتاب ۴۲ روپیه است.

### پروین اعتصامی (اردو)

این رساله مختصر در ۱۰۴ صفحه درباره شرح حال و آثار پروین اعتصامی است از همان مولف دکتر سید محمد تقی علی عابدی و به سال ۱۹۸۴م از لکهنو (هند) چاپ و منتشر شده است- بهای آن ۲۰ روپیه می باشد.

### العطش (اردو)

مجموعه مرثیاتی سید وحیدالحسن هاشمی است در ۲۳۲ صفحه بزبان اردو که شبیه الحسن ترتیب داده و الحبيب پبلیکیشنز کراچی آن را طبع و نشر نموده است و حاوی ۱۱ مرثیه به عنوانهای مختلف و سه سلام شاعر است- بهای این کتاب ۶۰ روپیه است.

### تذکره فریدیه (اردو)

این رساله مختصر تالیف مولانا محمد مشتاق صابری که چشتیه اکادمی فیصل آباد (پاکستان) آنرا بسال ۱۹۸۸م در ۶۴ صفحه طبع و نشر نموده است و حاوی ذکر شیخ فریدالدین گنج شکر، عارف معروف می باشد- بهای این کتاب ذکر نشده است-

### کتاب شناسی (۳)

شماره ۳ مجله کتاب شناسی است بزبان اردو که باهتمام آقای عارف نوشاهی بتوسط اداره معارف نوشاهیه اسلام آباد در ۱۷۰ صفحه بسال ۱۹۸۹م چاپ و نشر شده است و حاوی فهرست مخطوطات کتابخانه

نوشاهیه به عربی، فارسی، اردو، پنجابی و سندی درباره موضوعات مختلف مانند تفسیر و حدیث و اصول حدیث و فقه و اصول فقه و اخلاق و تصوف و دستور زبان و غیره می باشد. بهای این شماره ۵۰ روپیه است.

### کتاب نها (اردو)

شماره ۱۰ مجله "کتاب نما" برای اکتبر ۱۹۸۹م با هتمام مکتبه جامعه، جامعه نگر، دهلی (هند) حاوی ۱۰۱ صفحه و مشتمل بر ۸ مقاله درباره موضوعات مختلف از جمله اردو زبان رسمی دوم، بسمل خیر آبادی و مضطر خیر آبادی و آغا حشر و محقق و غیره و غزلیاتی از ۷ شاعران جمله شان الحق حق، باقر مهدی و غیره و یک داستان و مقالات دیگر در طنز و مزاح و غیره. بهای این مجله پنج روپیه است.

### اورینتل کالج مگزین (شماره ۲۴۷ و ۲۴۸)

مجله دانشکده زبانهای شرقی لاهور شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ در یک جلد که شماره مخصوص اقبال میباشد در ۱۷۶ صفحه حاوی ۱۰ مقاله از جمله اقبال و تی اس ایللیات و فیشهایی از کلام اقبال و نظر عروضی "بال جبریل" و پیروان اقبال (شعراي فارسی گو) - مکاتیب (نامه های از) اقبال به نام مولوی سراج الدین پال تمایلات ابتدائی شعراقبال، اقبال آهنگ و انفرادیت، کعبه و حرم در شعر اقبال بهای این شماره ۱۲ روپیه است.



## دکتر پرویز ناتل خانلری درگذشت

دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد دانشگاه تهران، محقق، نویسنده، زبان‌شناس و سراینده ایران در ۲۹۲۱ خ چشم به جهان گشود، و پس از هفتاد و هفت سال عمر، در شب پنجشنبه ۱، شهریور ماه ۱۳۶۹ خ در پی یک بیماری در بیمارستان آبان تهران درگذشت. این خبر در آخرین روزهای چاپ مجله دانش به ما رسید و اکنون فرصت بررسی کارنامه ادبی او را نداریم. فهرست کارهای او در ۱۳۴۰ خ چاپ شده تا بیست و نه سال پیش به سی کتاب می‌رسد. یکی از مهمترین یادگارهای ایشان دوره‌های مجله سخن است. مجله‌ای که بگونه یک دایره المعارف ادبیات فارسی و نمونه نثر و نظم کهن و معاصر در دسترس نسل‌های معاصر و آینده ایران و ایران‌شناسان باقی خواهد ماند. از کارهای دیگر او مدیریت وی در بنیاد فرهنگ بوده و دیگر تالیفاتی در زمینه زبان‌شناسی، دستور زبان فارسی و دستور عروض و قافیه می‌باشد که در همه این زمینه‌ها نوآوری‌هایی دارد.

درگذشت او را به خانواده و دوستان و شاگردانشان که بسیاری از آنان در پاکستان جزو پاسداران ادب و زبان فارسی هستند تسلیت می‌گوئیم.

## مهدی اخوان ثالث چشم از جهان بست

در لحظاتی که مجله دانش در دستگاه چاپ قرار می‌گرفت خبر یافتیم که مهدی اخوان ثالث درگذشت. به همین مناسبت یاد او را گرامی داشتیم و اظهار همدردی و عرض تسلیت به اهل علم و ادب می‌کنیم.

مهدی اخوان ثالث سراینده نوپرداز نامور، در ۱۳۰۷ خ به دنبال یک بیماری ناگهانی در بیمارستان مهر در تهران چشم از جهان بست.

این شاعر توانا با مطالعات ژرفی که در تاریخ گذشته ایران و شعر کهن فارسی داشت، به شعر نو پرداخت و سبک ویژه خود را عرضه داشت و تکامل داد. و پس از نیمه یوشیج نامورترین سراینده نوپرداز ایران بود و از خود آثار ارزشمند به یادگار گذاشت. درگذشت ایشان را به بازماندگان ایشان تسلیت گفته از خداوند مهربان، آمرزش ایشان را خواهیم.

"دانش"



## وفیات

شاعر، ادیب، معاصر اردو و فارسی و پنجابی فقید سید افضل

حسین شاه متخلص به افضل ساکن در شهر اٹک روز دو شنبه ۲۸ ماه مه ۱۹۹۰ مطابق سوم خرداد ۱۳۶۹ در اثر سکتہ قلبی چشم از جهان پرست این شاعر زنده دل و مجلس آرا رئیس اداره امور جنگلیانی در بخش اٹک در حومه اسلام آباد بود. اٹک شهرست کنار رود خانه سند دارای آثار تاریخی و مناظر زیبای کوه و دشت و رود خانه ها و خطہ ایست دانش پرور و مردم خیز که بسیار از دانشمندان پاکستانی و علاقه مندان زبان و ادبیات فارسی رادر، دامن خود پرورانده است از قبیل دانشمند فقید دکتر غلام جیلانی برق و آقای ظہور احمد استاد فارسی و پروفیسور اشفاق احمد مشوق تاسیس کارخانہ ذوب آهن و آقای محمد ایوب وکیل داد گستری و مترجم کتاب جاذبه و دافعہ علی و آقای سید افضل حسین شاه رئیس مرکز پرورش گل و باغداری کہ باگلہا و نہالہا زندگی می کرد. گل می گفت و گل می شنید تبسمش مثل غنچہ بود و ہمیشہ خندان و شادان بہ نظر می آمد. اخیراً درمہ دسامبر در جلسہ معارفہ پی کہ بہ ہمت او تحت سرپرستی انجمن ادبی اٹک در اٹک تشکیل شدہ بود، جناب آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی ریزن محترم فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران را بہ اٹک دعوت کرد و علاوہ بر اجزای مجلس مشاعرہ پذیرائی گرمی از



دعوت شدگان به عمل آورد. وی ریاست انجمن فرهنگ و ادب فارسی اتک را بر عهده داشت. دکتر محمد حسین تسبیحی دکتر سید سبط حسن رضوی، آقای نیاکان، آقای علی پیرنیا و غیر هم در آن مجلس مشاعره شرکت نمودند عکسهای آن مجلس هنوز هم در آلبوم های ماموجود می باشد. چه کسی می دانست که این رفیق مخلص ما بزودی از این جهان فانی رخت سفر می بندد. بعداً هم در مجالس انجمن فارسی و خانه فرهنگ ایران راولپندی او را دعوت می نمودیم خوشحال می گشت و تلفن می زد که حتماً من می رسم و بروقت مسافت هفتاد کلو متری با ماشین شخصی خود می پیמוד و شعر می سرود و سخنرانی می کرد و صحبت های مفصل از ایران و فارسی بیان می داشت و همیشه دعوت خود را تجدید می نمود.

آه آن دور گذشت آن ساغر شکست و آن ساقی نماند و اینک خبر وفات او را از زبان آقای ناظر بخاری شنیدیم و متحیر گشتیم که بدون خدا حافظی این جهان فانی را بدرود گفت و بسیار خاموش و بی سرو صدا از ماجدا شد و نگذاشت که مادر مراسم تدفین و تشییع او شرکت کنیم و به وارثان او تعزیت و تسلیت بگوییم. در مقدرات خدای متعال چاره ای نیست جز صبر و شکر. تیر غم را در دل شکستم و خاموش شدم. می گویند خانواده او به گجرات رفت و فعلاً نشانی آن در دست نیست.

انا لله وانا اليه راجعون



کے راجہ سری رام پر حملہ کیا اور اسے قتل کر کے اسلام کا علم بلند کیا (۵)۔ سید محمد صفری کی رحلت دوشنبہ بوقت صبح، ۱۲ شعبان ۱۲۳۵ھ (۱۸ نومبر ۱۲۳۸ء) کو ہوئی۔ ان کا مزار بلغرام میں جانب شمال باغ محمود میں واقع ہے اور مرجع خاص و عام ہے۔ علامہ جلیل بلغرامی مثنوی "امواج الخیال" میں فرماتے ہیں (۶)

مائیم نخل سبزِ ریاضِ پیمبری

احسانِ ماست بر ہمہ از سایہ گسستری

زید شہید مصحفِ اسرارِ اہلبیت

پیداست از مناقبِ او شانِ حیدری

والا گھر ابو الفرح واسطی کہ شست

از آبِ ذوالفقار بسی نقشِ کافری

جدِ کلانِ محمد صفری کہ تیغِ او

بر بلغرام یافتہ فتح و مظفری

احمد کہ صاحبِ قلم و سیفِ قاطع است

بہرام و تیرِ بر در او کردہ چاکری

عبدالجلیل از پسِ احمد منم کہ هست

وصفی ز من فصاحتِ سبحان و انوری (۷)

علامہ واسطی بلغرامی کو دیگر علوم کے علاوہ تاریخ گوئی میں

ملکہ وافر حاصل تھا۔ چنانچہ ڈاکٹر زبید احمد پروفیسر الہ آباد

یونیورسٹی لکھتے ہیں:-

"تاریخ گوئی میں عبدالجلیل کو خاص مہارت حاصل تھی۔ وہ بہت

ذہین شاعر تھے اور صنعتِ لفظی پر ان کو بڑی قدرت حاصل تھی"۔ (۸)

تاریخ گوئی شاعری کی مشکل ترین صنف ہے اور اس میں ندرت پیدا کرنے کے لیے زبان و بیان پر دستگاہ رکھنے کے علاوہ اس فن اسے فطری لگاؤ از حد ضروری ہے ورنہ شاعر قطعات تاریخ میں کوئی ندرت یا حسن پیدا نہیں کر سکتا۔ اب میں علامہ بلگرامی کی تاریخیں نقل کرتا ہوں اور جس شخص یا واقعہ سے متعلق تاریخ کہی گئی ہے، اس کا بیان بھی اختصار کے ساتھ کروں گا۔

علامہ عبدالجلیل بلگرامی کے شاہ حسین خان سے جو دیوانی لکھنؤ پر مامور تھے، مراسم اختصاص تھے۔ اورنگ زیب عالمگیر نے انہیں لکھنؤ سے تبدیل کر کے دیوانی پٹنہ (بہار) پر مامور کیا۔ ان کا انتقال ۱۱۰۸ھ (۱۶۹۶ء) میں ہوا تو علامہ جلیل بلگرامی نے تاریخ وفات

کہی: **خان خورشید نسب شاہ حسین**  
**آیات جلی**  
**ان امیری کہ در انواع شکوہ**  
**داشتہ مرتبہ بی بدلی**  
**گوہر فکر وزیران جہان**

پہلوی: **رای منیرش علی**  
**در ہزار و صد و ہشت از ہجرت**  
**کرد نہضت بہ ریاض ازلی**  
**سال تاریخ خرد گفت چنین**  
**باد حشرش بخشین ابن علی (ع) (۹)**  
**۱۱۰۸ھ (۱۶۹۶ء)**

شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر نے ۱۱۱۲ھ (۱۷۰۱ء) میں علامہ جلیل بلگرامی کو بلگرام کے قریب سائی پور میں ایک بڑی جاگیر عطا کی اور صوبہ گجرات کی بخشی گری اور وقائع نویسی کی خدمات پر مامور کیا تو علامہ نے مندرجہ ذیل تاریخ عطیہ خدمات کہی۔

مرا از جناب خلافت عطا شد

ز روی کرم خدمت عیش افزا

خرد گفت تاریخ تفویض خدمت

"وقائع نگاری گجرات زیبا" (۱۰)

(۱۱۱۲ھ)

۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ (۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا۔ اس قلعہ کو فتح کرنے کے لئے شہنشاہ نے بڑی کاوش کی تھی اور بڑی مشکل سے یہ قلعہ فتح ہوا تھا، اس لئے شہنشاہ نے اس فتح پر بہت اظہار مسرت کیا تھا۔ علامہ جلیل بلگرامی نے جو اُس وقت شہنشاہ کے ساتھ دکن میں تھے، اس فتح کی متعدد تاریخیں نظم کی تھیں۔ چنانچہ چودھری نبی احمد سندیلوی لکھتے ہیں:-

"۱۳ ذی قعدہ ۱۱۱۱ھ (۲۲ اپریل ۱۷۰۰ء) کو شہنشاہ عالمگیر نے قلعہ ستارہ واقع جنوبی ہند فتح کیا۔ اُسی شب میر عبدالجلیل بلگرامی نے فارسی، عربی، اور ہندی میں گیارہ تاریخیں لکھیں اور رسالہ ترتیب دے کر بادشاہ کے حضور میں پیش کیا اور خسروانہ تحسین کے مورد ہوئے۔ رسالہ کا نام "گلزار فتح شاہ ہند" اور "طوسی نامہ فیروزی شاہ عالمگیر" رکھا۔ ان دونوں ناموں سے بھی تاریخ ۱۱۱۱ھ برآمد ہوتی ہے۔ ان تاریخوں کا اختراع صنعتِ تسمیہ کے عجائبات میں شمار ہوتا ہے۔ ذیل کی فارسی کی تاریخ میں جو انگلیوں کی شکل سے نکالی ہے، جدت آفرینی



کی ہے اور کمال طباعتی دکھائی ہے۔ جو شہ ابہام زیر خنصر آورد فی سبک ملکا  
 یوردت اسم اعظم در شمارۃ فی الحال  
 قلاع کفر شد مفتوح  
 ز تیغ او عدو شد پاره پاره  
 ز انگشتان شہ بہا پر آمد ابہام  
 برابر چارۃ الف کردم نظارہ  
 بعینہ بود شکل سال ہجری  
 بن تاریخ تسخیر ستارہ  
 چنین تاریخ گفتن اختراعی سست  
 شد از عبدالجلیل ابن آشکارہ (۱۱)  
 علامہ نے اس فتح سے متعلق جو اور تاریخیں کہی تھیں، ان میں  
 سے فارسی کی چند تاریخیں ذیل میں نقل کی جاتی ہیں۔  
 جو سیاہ، سنبھا و رانا بگیتی  
 ز تیغ شہنشاہ گشتند پاره  
 الفہای ابن راجہ ہا را بیک جا  
 نوشتیم تاریخ فتح ستارہ (۱۲)  
 اس قطعہ میں شاعر نے سیاہ، سنبھا اور رانا کے چاروں الف سے  
 تاریخ نکالی ہے۔ بادشاہ کی تلوار سے ان راجوں کے پراکندہ (قتل) ہونے  
 سے جا الف بھی ملفوظی طور پر منتشر ہوئے، جنہیں شاعر نے یکجا لکھ  
 کر تاریخ ۱۱۱۱ھ حاصل کر لی ہے اس طرح تاریخ کہنا علامہ کی اختراع  
 (۱۳) ہے۔  
 از معجزہ پیغمبر شق القمر عیان شد  
 اعجاز خسروی بین "شق ستارہ" آمد (۱۳)  
 اس تاریخ میں شاعر نے صنعت لفظی سے کام لیا ہے اور جو

ندرت پیدا کی ہے وہ صاحبان ذوق کے لئے باعث تِلْذَاذِ خاطر ہے۔ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی نسبت سے "شق القمر" اور بادشاہ کی نسبت سے "شق ستارہ" کا معجزہ بھرپور لفظی صنعت گری ہے۔ علامہ بلگرامی اس فن کے بادشاہ ہیں۔

جشن سنہ بارہ گبر بفتح ستارہ گڑھ  
نظارہ کن جوانب اطراف بوستان  
این بیت را یہ تعمید گیرد اگر کسی  
تاریخ با نقط شود از لفظ اوعیان

لفظ جشن کے اعداد ۳۵۳ ہیں۔ اسے تین سے ضرب دیں تو ۱۰۵۹ عدد حاصل ہوں گے، ان اعداد میں اطراف بوستان یعنی ابتدائی حرف "ب" اور آخری حرف "ن" کے ۵۲ عدد شامل کر دیں تو سنہ مطلوب کے اعداد ۱۱۱۱ حاصل ہو جائیں گے۔ جشن کے حروف ج، ش، ن اور اطراف بوستان کے حروف ب، ن، منقوطہ ہیں۔ اس تاریخ میں شاعر نے اپنی کمال ذہانت اور طباعی کا اظہار کیا ہے۔ اس نے صنعت تفادیب اور صنعت منقوطہ کے استعمال سے ایسی ندرت پیدا کی ہے جو تعریف و تحسین سے بالا تر ہے۔

ملک الشعراء دربار شاہجہانی ابو طالب کلیم ہمدانی نے شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی ولادت پر پانچ اشعار کا تاریخی قطعہ کہا تھا جس کا آخری شعر یہ ہے۔

طبع دریافت سال تاریخش  
زدرقم "آفتاب عالم تاب"

اس شعر میں "آفتاب عالم تاب" سے تاریخ ولادت (۱۰۲۸ھ) برآمد کی ہے۔ علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے اس تاریخ ولادت اور بادشاہ کی اسلام دوستی اور اسلامی شعائر کی پابندی کے تناظر میں فتح ستارہ کے موقع پر مندرجہ ذیل تاریخ کہی۔

یہ المیہ ہے کہ اس کے ساتھ ساتھ جو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب

الہیہ ہے اس کے ساتھ ساتھ جو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب

یہ المیہ ہے کہ اس کے ساتھ ساتھ جو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب

یہ المیہ ہے کہ اس کے ساتھ ساتھ جو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب

یہ المیہ ہے کہ اس کے ساتھ ساتھ جو شاہ عالمگیر آفتاب عالم تاب

کہ کوہ گشت چو دریا و قلعہ شد گرداب

جو فتح شد پی تاریخ فکر می کردم

برآمد از تہ دریای فکر در خوش آب

جو از درون ستارہ جنود شرک برفت

۸۳ = ۵۸۳ = ۶۶۶

طلوع کرد درون آفتاب عالم تاب

۸۳ + ۱۰۲۸ = ۱۱۱۱ (۱۴)

اس تاریخ میں اگرچہ تخریجہ اور تذخلہ کا عمل کار فرما ہے جو

تاریخ گوئی میں مستحسن متصور نہیں کیا جاتا لیکن شاعر نے اپنی

طبعی، ذکاوت اور فکر بلیغ سے جو ندرت اور حسن پیدا کیا ہے وہ انہی

کا حصہ ہے اور داد و توصیف سے مستغنی ہے۔ شاعر کا یہ کہنا کہ

آفتاب عالم تاب (عالمگیر بادشاہ) قلعہ ستارہ میں اس وقت طلوع ہوا جب

افواج کفار و بنان سے چلی گئیں، بلاغت فکر کی معراج ہے۔ مزید خوبی یہ

ہے کہ ابجد معنوی کے اعتبار سے ستارہ کے اعداد میں سے جنود

شرک کے اعداد کا تخریجہ کیا ہے یعنی جنود شرک کو ستارہ سے نکالا

ہے پھر باقی اعداد کا تعینہ آفتاب عالم تاب کے اعداد سے کیا ہے۔

۱۱۱۱ (۱۴۰۶) میں شہنشاہ عالمگیر کا مقام احمد نگر

(دکن) انتقال ہوا تو علامہ واسطی بلگرامی نے بادشاہ کے مادہ تاریخ

ولادت آفتاب عالم تاب کی رعایت سے فی آفتاب عالم تاب تاریخ

کہی، یعنی آفتاب عالم تاب کو زوال ہو گیا۔ (۱۵)

۱۱۱۷ھ (۱۷۰۵ء) میں سندھ کے مرزبان اور خاندان کلہوڑہ کے فرد فرید میاں یار محمد (۱۶) المخاطب بہ خدا یار خان نے سندھ کے قبیلہ نہمدیان کے سردار پہاڑ خان پر فتح حاصل کی تو میر عبدالجلیل بلگرامی نے، جو اس وقت بھکر (سندھ) میں شہنشاہ اورنگ زیب عالمگیر کی طرف سے وقائع نویس تھے، اس فتح کی تاریخ اس طرح نظم فرمائی:

بکار شاہ چون خان خدا یار  
کمر بست از تہور ہمچو میلاد  
سپاہ خان دو اسپہ، تاخت یکسر  
دل نہمدیان در ششدر افتاد  
پہاڑ از خوف، زد بر کوہ، خود را  
چو کاهی، کو برد از حملہ باد  
میان عرصہ شد نیک شہات  
ز سم اسب گردان ظفر زاد  
خرد تاریخ این فتح مبارک  
بدیہہ گفت "ہی فتح خدا داد" (۱۷)

۱۱۱۷ھ

سید احمد بلگرامی بن سید بڈہ بن سید عبدالفتاح بلگرامی، شاہزادہ محمد اعظم شاہ بن سلطان اورنگزیب عالمگیر کے قابل اعتماد ملازمین میں سے تھے اور شاہجہان پور، مالوہ اور بعض دوسرے مواضع کے منتظم و منصرم تھے۔ ان کا انتقال ۲۵ جمادی الآخر ۱۱۱۷ھ (۳ اکتوبر ۱۷۰۵ء) کو ہوا۔ اور اسی سال ۱۳ شعبان ۱۱۱۷ھ (۲۳ نومبر ۱۷۰۵ء) کو سید مرثی بن سید عبدالنبی بن سید طیب بلگرامی نے بھی رحلت فرمائی۔ سید مرثی مقدس ذات و صفات کے مالک تھے۔ آپ حافظ بھی تھے اور تقویٰ و طہارت میں لاجواب تھے۔ علامہ عبدالجلیل بلگرامی نے ان ہر دو مرحومین کی تاریخ رحلت اس طرح نظم کی۔

میر سید احمد آن بحر سخا  
مولوی سید مرئی دین پناہ  
ہر دو زین گلخن سرای بی بقا  
جانب فردوس سو کردند راہ  
عالم اندر دیدہ ہا تازیک شد  
مردمک پوشید زین ماتم سیاہ  
تا قیامت از دل پرسوز خلق  
بر مزار ہر دو سوزد شمع آہ  
خواستہم از بہر شان تاریخ سال  
گفت ہاتف ہر دو خلد آرام گاہ (۱۸)  
(۱۱۱۷ھ)

محمد معزالدین جہاندار شاہ نے (۱۶۹) اپنی شہزادگی کے زمانے میں ۱۱۲۰ھ (۱۷۰۸ء) میں امین الدین خان حسین بن سید ابوالمکارم شہود تخلص بن ابوالبقا امیر خان کو فرجداری بھکر پر فائز کیا تو انہوں نے اسی سال سکھر میں ایک جامع مسجد تعمیر کرائی۔ علامہ جلیل بلگرامی نے جو اسوقت سندھ میں وقائع نویس تھے اور بھکر مستقر تھا، گیارہ اشعار کا ایک قطعہ تاریخ نظم کیا۔

خان ذیشان امین الدین خان  
ذکر فیض بزبانہا مذکور  
در رخسہ نور زینی گشتہ عیان  
ادب کفش جود علی کردہ ظہور  
سینہ اش منور مخزن اسرار ازل  
شمع فانوس دلش لعلہ طور

مسجدی کرد بنا ، در سکھر  
یاک تر از دل ارباب حضور



خانہ دین خود ، آباد نمود  
 سعی او پیش خدا شد مشکور  
 سکر از نسبت این مسجد شد  
 بلدہ طیبہ رب غفور  
 حینا مسجد فرخندہ بنا  
 در و دیوار وی آئینہ نور  
 از دم صبح برآمد بہ ! بہ !  
 ہر کج او ، چو نظر کرد از دور  
 می سزد ، گر پی جاروش ، چرخ  
 دست بندد و در جنبہ کند رقص سرور  
 با ہم آغوش مصلاش شدہ است  
 سجدہ در جنبہ کند رقص سرور  
 سال تاریخ چنین گفت خرد  
 "مہبط نور، چوبیت المعمور" (۲۰)  
 ۱۱۲۰ھ

امین الدین خان حسین کی وفات ۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں ٹہٹھہ

ہوئی۔

۱۱۲۲ھ (۱۷۱۰ء) میں رحیم دادخان زمیندار نواحی شکار پور و نوشہرہ نے قلعہ سیوی و دھادھر (سندھ) پر حملہ کر دیا اور اس پر قابض ہو گئے۔ یہ علاقہ شاہان کلہوڑہ کا تھا چنانچہ میان یار محمد المخاطب بہ خدا یار خان نے اس کا دفاع کیا اور قلعہ واپس لیا۔ میر سید محمد بلگرامی فرزند ارجمند علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی، اپنی تصنیف "تبصرۃ الناظرین" میں لکھتے ہیں:-

"حشری اتبوء از زمینداران کوہ فراہم آوردہ قلعہ سیوی و دھادھر را متصرف شد۔ خدای ار خان (میان یار محمد کلہوڑہ) حارس آنجا چون ازین

معنی خبر یافت، داؤد خان پسر خود را با جمعیت شائستہ روانہ آن صوب  
نمود کہ سیوی را از افغان مذکور قہراً و قرأ انتزاع نماید، خان مذکور  
امثالاً للامر کمر خدمت بستہ روان گردید، داؤد خان فتح یافت و میر  
عبدالجلیل بلگرامی کہ دران وقت وقائع نویس سیوستان بود، برین فتح نظم  
گفت، (۲۱)

وہاں ۲۵ اشعار ہیں لیکن یہاں صرف آٹھ منتخب شعر  
ہدیہ قارئین کئے جاتے ہیں، آخری مصرع سے تاریخ برآمد ہوتی ہے،  
الوشات کوی بخود جمع و کردہ، مالہ و مالہ و مالہ  
گرفت از دغا حصن سیوی دہادھر

خدا یار خان جون، برین مطلع شد  
بر آشفست مانند ابیر غضنفر  
بفرمود داؤد فرزند خود را  
کہ این فتح گردد بدست میسر  
کمر بست داؤد بر حکم والد  
روان شد بفرج دلیران دلاور  
بفضل الہی و اقبال شاہی  
دلیرانہ داؤد آمد مظفر

ز تاریخ فتح خدا داد نامی  
ز من کرد درخواست مرد سخنور  
گذشت از سر جان رحیم و بگفتم

۳

"ز داؤد شد فتح سیوی و دہادھر" (۲۲)

۱۲۵-۳=۱۱۲۲ھ

۱۱۲۳ھ میں دو بزرگ اور صاحبانِ باطن نے اس خارِ زارِ عالم سے اپنا دامن چھڑا لیا اور ریاضِ خلد کی طرف روانہ ہو گئے۔ تفصیل یہ ہے:-

حافظ سید محمدی بن سید بدیع الدین بن تاج الدین (۱) بلگرامی قدس سرہ شاہ عالم بہادر شاہ بن شہنشاہ اورنگزیب عالمگیر کی خدمت میں بسر کرتے تھے۔ بادشاہ ان کا بہت زیادہ ادب و احترام کرتے تھے۔ ایک روز بادشاہ نے گفتگو ہو رہی تھی کہ آپ نے بادشاہ کے زانو پر ہاتھ رکھ کر متوجہ کیا۔ ناظر نے ٹوکا اور کہا کہ "قواعد ادب ملحوظ رکھنا چاہیئے" سید صاحب عالی مشرب اور بلند حوصلہ تھے آپ میں قوتِ باطن بدرجہ کمال موجود تھی۔ آپ کی رحلت ۱۱۲۳ھ (۱۷۱۱ء) میں ہوئی۔

شیخ محمد حافظ بن قاضی فضیل بن قاضی محمد یوسف (۲) ثالث بلگرامی عہدہ قضاۃ پر فائز تھے اور نہایت عزت و احترام سے زندگی بسر کی۔ آپ خطِ نسخ و نستعلیق نہایت شیریں اور دیدہ زیب لکھتے تھے۔ آپ کی تحریر کردہ متعدد کتابیں بلگرام کے کتب خانوں میں موجود تھیں۔ آپ تقویٰ و طہارت میں بھی بلند مرتبہ تھے۔ آپ کی وفات ۲۳ محرم ۱۱۲۳ھ (۲ مارچ ۱۷۱۱ء) کو قصبہ موہان (نواح لکھنؤ) میں ہوئی۔ لاش بلگرام لائی گئی اور محلہ حیدر آباد میں نزد قبور شہداء سپرد خاک کی گئی۔

علامہ جلیل بلگرامی نے ہر دو مرحومین کی تاریخِ رحلت نظم کی۔

چون میر محمد و قاضی حافظ

بردند بیک سال سوی جنت راہ

گشتند بہ رضوان الہی واصل

ہاتف تاریخ گفت "رضوان اللہ" (۲۳)

۱۱۲۳ھ

۱۱۲۷ھ میں بہادر شاہ اول بن عالمگیر نے نظام الملک کو "خان

دوران" کا خطاب عطا کیا تو علامہ بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی۔

۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں نواب سیف اللہ خان خدمت بخشی چہارم

(سندھ) پر فائز ہوئے تو علامہ جلیل بلگرامی نے مندرجہ ذیل تاریخ کہی۔

بخر دل نواب سیف اللہ خان

آن کہ شد فیاض از روز ازل

عقل بہر خدمتش تاریخ گفت

"بخشی عالی جناب ی دل" (۲۴)

۱۱۲۷ھ

نواب سیف اللہ خان کی وفات ۱۱۳۳ھ (۱۷۲۰-۲۱ء) میں ہوئی

اور قبرستان مٹکلی (ٹھٹھہ) میں دفن ہوئے۔

۲۲ ذی الحجہ ۱۱۲۷ھ (۸ دسامبر ۱۷۱۵ء) کو محمد فرخ سیر

بادشاہ ہند بن عظیم الشان کی شادی راجہ اُجیت سنگھ رائپور بن راجہ

جسونت سنگھ کی دختر کے ساتھ انجام پائی۔ اس شادی کے واقعات

علامہ بلگرامی نے ایک مثنوی میں نظم فرمائے ہیں۔ اس مثنوی میں

علامہ نے مختلف علوم خصوصاً موسیقی کی اصطلاحات اور پردوں کا

مذکور نہایت تبحرانہ انداز میں کیا ہے۔ اس مثنوی کا نام "جواہر

الفردوس" (۲۵) ہے۔ یہ مثنوی کافی طویل ہے۔ یہاں صرف مطلع اور آخری

چار اشعار نقل کئے جاتے ہیں۔ آخری شعر کا مصرعہ ثانی تاریخ ہے۔

بہاری کرد گل، عالم چمن شد

شگفتن عام در ہر انجمن شد

نوید طوی شاہ ہفت کشور

جہان را تو بہاری زبخت در بر

شہنشاہ سریر سرفرازی

خدیو عصر فرخ شاہ غازی

بیا عبدالجلیل بلگرامی

سخن را پر دعا بہتر تمامی

عروس سلطنت با رونق و جاہ

بود دائم در آغوش شہنشاہ

بود تاریخ طوی شادمانی

"بساط وصل شاہنشاہ و رانی" (۲۶)

۱۱۲۷ھ

یہ مثنوی ملک کے سیاسی مخالف حالات کے سبب بادشاہ کو پیش

نہ کی جا سکی اور ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں بادشاہ کو قتل کر دیا گیا۔

چنانچہ علامہ نے اس مثنوی کا تتمہ کہا جس کے چند اشعار یہ ہیں۔ آخری

مصرع تاریخ ہے۔

چو من این مثنوی پایان رساندم

سخن را رتبہ کیوان رساندم

سخن سنجان بہ تحسین لب گشودند

تلاش لفظ و معنی را ستودند

اگر این مثنوی در محفل شاہ

بیاید چون نسیم اندر چمن راہ

بجلدوی چنین اشعار فاخر

بسجد شاہ ما را با جواہر

درین امر آن قدر تاخیر گردید

کہ شاہنشاہ سوی جنت خرامید



ہی تاریخ این مصرع پر آمد

"بہ بحر رحمت ایزد در آمد" (۲۷)

۱۱۳۱ھ

سید حسین المتخلص بہ خالص صفاهانی خلف الرشید میرزا باقر وزیر قورچی نے ہندوستان آنے کے بعد شہنشاہ عالمگیر کی ملازمت اختیار کی اور دیوانی صوبہ عظیم آباد (پٹنہ) پر مامور ہوئے۔ بادشاہ نے خطاب "امتیاز خان" سے ممتاز و مفتخر فرمایا۔ وہ ۱۱۲۲ھ (۱۷۱۰ء) میں کثیر دولت اور اقمشہ کے ساتھ ایران جانے کے لئے روانہ ہوئے اور بھکر (سندھ) پہونچکر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی سے ملاقات کی۔ علامہ اس وقت بادشاہ دہلی کی طرف سے بھکر میں وقائع نویس تھے، انہوں نے خالص کو آگے جانے سے منع کیا اور دہلی واپس جانے کی رائے دی لیکن خالص نے اس مشورہ پر عمل نہیں کیا اور سربکف جولان آگے روانہ ہو گئے۔ ابھی آپ سیوستان تک پہونچے تھے کہ کسی نا ہنجار نے انہیں قتل کر دیا اور ان کی املاک پر قابض ہو گیا۔ علامہ بلگرامی نے اس سانحہ کی تاریخ "آہ، آہ، امتیاز خان" سے برآمد کی۔ (۲۸)

محمد قرخ سیر بادشاہ کی وفات کے بعد امیرالامراء حسین علی خان کے مخالفین نے ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں تیکو سیر بن محمد اکبر بن شہنشاہ اورنگ زیب کو آگرہ میں تخت نشین کر دیا اور قلعہ پر اپنی گرفت مضبوط کر لی۔ امیرالامراء جو اس وقت دہلی میں تھے، اس واقعہ کی خبر ملتے ہی ایک لشکر جہاز کر کے ساتھ دہلی سے آگرہ پہونچے اور قلعہ کا محاصرہ کر کے اسے فتح کر لیا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی نے اس شاندار کامیابی پر ایک قصیدہ غرا جو چوراسی اشعار پر محتوی ہے، نظم کر کے تہنیت کے طور پر پیش کیا۔ مطلع اور تاریخ کا شعر نقل کیا جاتا ہے۔

لشکر لا بہت کچھ نہ تھا کہ جو چاہا کر بدلتا تھا  
دشمن لا بہت کچھ نہ تھا کہ جو چاہا کر بدلتا تھا

مژده ای دوستان کہ در عالم

نقد شد نسیه بهار ارم

کرد عبدالجلیل در تاریخ

"قلعه آگرہ گرفت" رقم (۲۹)

۱۱۳۱ھ

۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء) میں دہلی کے تین بادشاہ یعنی فرخ سیر،

رفیع الدرجات اور رفیع الدولہ فوت ہوئے تو علامہ بلگرامی نے تاریخ کہی

کردند سید بادشاہ بیک سال وفات

فرخ سیر و دیگر رفیع الدرجات

بعدش چو شد از جہان رفیع الدولہ

تاریخ "قغان" نوشتہ شد زین حرکات (۳۰)

۱۱۳۱ھ

سید حسن علی خان المخاطب بہ قطب الملک بہادر، سید عبداللہ

خان یار وفادار، مظفر جنگ (۳۱) محمد فرخ سیر بادشاہ ہند کے وزیر

اعظم تھے، انہوں نے بہت سے کام صدقات جاریہ کے طور پر انجام دیے،

انہوں نے دہلی کے نواح پت پڑگنج میں جہاں کربلائے معلی جیسا قحط

آب تھا، ۱۱۲۷ھ (۱۷۱۵ء) میں ایک نہر جاری کر کے اس خطہ کو حیات

عطا کی، علامہ جلیل بلگرامی نے اس کی تاریخ کہی ہے

بحر جود و فیض قطب الملک عبداللہ خان

نہر خیزی کرد جاری آن وزیر محتشم

بہر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت

"نہر قطب الملک مد بحر احسان و کرم" (۳۲)

۱۱۲۷ھ

سید حسین علی خان المخاطب بہ امیر الامراء بہادر فیروز جنگ،

سادات بارہہ (مظفر نگر) کے گل سر سید تھے۔ وہ محمد فرخ سیر بادشاہ

کے عہد (۱۷۱۲ء تا ۱۷۱۹ء) میں سپہ سالار اعظم کے عہدہ جلیلہ اور سات ہزاری منصب پر فائز تھے۔ آپ سخاوت و شجاعت، عالی ہمتی اور تمکین و وقار میں اپنے بڑے بھائی سید حسن علی خان قطب الملک بہادر سے بلند مرتبہ رکھتے تھے۔ ۱۱۳۲ھ (۱۷۲۰ء) میں محمد شاہ بادشاہ نے انہیں دھوکے سے قتل کرادیا۔ میر عبدالجلیل بلگرامی کو امیرالامراء سے ارتباط خاص اور تعلق خاطر کی وجہ سے کمال صدمہ ہوا۔ آپ نے اس سانحہ فاجعہ پر ایک نہایت پرسوز اور درد ناک مرثیہ کہا جو چھبیس ۲۶ اشعار پر محتوی ہے۔ چند اشعار یہ ہیں۔ آخری شعر کے مصرعہ ثانی سے سنہ شہادت برآمد ہوتا ہے۔

آثار کربلاست عیان از چین ہند  
زد جوش خونِ آلِ نبی از زمین ہند  
شد ماتم حسین علی تازہ در جہان  
سادات گشتہ اند مصیبت نشین ہند  
از دست ابن ملجم ثانی شہید شد  
گوئی ز کوفہ است گلِ ماتمین ہند  
ای دوستانِ آل و محبانِ اہلبیت  
غمگین شوید بہر حسین حنین ہند  
سال شہادتش قلم واسطی نوشت  
"قتل حسین کرد یزید لعین ہند" (۳۳)  
۱۱۳۲ھ

۱۱۳۳ھ (۱۷۲۲ء) میں محمد شاہ بادشاہ دہلی نے نظام الملک میر قمرالدین علی خان (۳۳) (بانی سلطنت اصفیہ حیدر آباد دکن) بن میر شہاب الدین علی خان بن میر عابد علی خان سمرقندی کو وزارت عظمیٰ پر فائز کیا اور خطاب "اصف جاہ" سے مزید اختصاص بخشا۔ اس موقع پر علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے ایک مَرصع قصیدہ کہہ کر پیش کیا۔ اس

قصیدے میں فارسی، عربی، ترکی اور ہندی کے جملہ حوالے ۲۳ اشعار ہیں اور تاریخ بھی کئی زبانوں میں نظم کی ہے۔ یہاں صرف قصیدے کا مطلع اور دو فارسی تاریخیں نقل کی جاتی ہیں:

بنہار آمد و وا کرد غنچہ بند قبا  
گرہ ز خاطر بلبل کشود فیض صبا  
قلم نوشت برای وزارتش تاریخ  
وزیر کشور ہند آصف دوام ایقا (۳۵)  
۱۱۳۴ھ

دوسری تاریخ جو صوری و معنوی میں ہے، یہ ہے:

"ہزار و یکصد و سی و چہار نص نشاط"

۱۱۳۴ھ

دو گونہ جوہر تاریخ ازو شود پیدا (۳۶)

## تعلیقات و مآخذ

(۱) سید صدرالدین علی الشہر بہ علی معصوم شیرازی بن سید نظام الدین احمد (مصنف تاریخ قطب شاہی "حديقة السلاطين") کا خاندان شیراز میں بیت علم و فضل گنا جاتا تھا۔ "مدرسة منصورية" ان کے جد اعلیٰ میر غیاث الدین منصور (ولادت ۱۴۹۴ھ/۱۵۰۸ء وفات ۱۵۴۸ھ/۱۵۶۱ء) سے منسوب ہے اور بہت مشہور ہے۔ سید علی معصوم کی ولادت روز شنبہ ۱۵ جمادی الاول ۱۰۵۲ھ

(یکم اگست ۱۶۴۲ء) کو مدینہ منورہ میں ہوئی اور ۱۷ (۱۰۷۵ھ) (۱۶۷۵ء) میں

۷. شیراز میں رہ گئے۔ عالم بقاریوں نے ۱۶۷۵ء (۱۰۷۵ھ) میں مدینہ منورہ میں

(۲) مآثر الکرام ص ۲۴۷، آزاد بلگرامی مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور طبع ثانی ۱۹۷۱ء

(۳) "بلگرام" ہندوستان کے شہر لکھنؤ سے نوے کلومیٹر دور مغرب میں ضلع ہردوئی

کا ایک مردم خیز قصبہ ہے اور علم و فضل کے اعتبار سے مشہور عالم ہے۔ اس

قصبہ میں کثرت سے علماء فضلاء، صوفیہ اور مجددین پیدا ہوئے۔ ان میں صاحب

"تاج العروس" اور "تحف السادة المتقين فی شرح احیاء العلوم الدین الغزالی" علامہ

سید مرتضیٰ بلگرامی الزبیدی کا نام نامی سرفہرست ہے۔ ۱۹۸۱ء کی مردم شماری

کے مطابق اس قصبہ کی آبادی پچیس ۲۵ ہزار نفوس پر مشتمل ہے۔

(۴) زید شہید بن امام زین العابدین علیہ السلام کی ولادت ۶۶ (۶۸۵ء) اور شہادت

۱۲۲ (۷۴۰ء) میں ہوئی۔ آپ کی والدہ معظمہ "غزالہ" عرف جیدان ولایت سندھ

(پاکستان) کی رہنے والی تھیں (المجدی) وہ جب امام زین العابدین علیہ السلام

کے حوالہ عقد میں آئیں تو اس وقت امیر مختار ابن ابی عبید اللہ کوفہ پر حکمران

تھے۔ یہ زمانہ عبدالملک بن مروان کی حکومت کا تھا۔

(۵) "شجرہ طیبہ" (قلمی) ص ۴۱، آزاد بلگرامی اور مآثر الکرام ص ۱۲۔

(۶) مآثر الکرام ص ۲۵۹، آزاد بلگرامی۔

(۷) سحبان بن زفر بن ایاس الوائلی قبیلہ وائلہ سے تھا ۵۴ (۶۷۴ء) میں وفات

پائی۔

(۸) انوری: شیخ اوحید الدین نام، انوری تخلص اور کرمان وطن تھا ۸۰ (۱۷۸۴ء)

میں بلخ میں وفات پائی۔

(۹) مآثر الکرام ص ۲۵۰، علامہ آزاد بلگرامی۔

(۱۰) مآثر الکرام ص ۲۵۱۔

(۱۱) "وقائع عالمگیر" ص ۵، مطبوعہ حیدر آباد دکن۔

(۱۲) "ملخص تسلیم" ص ۶۷، انوار حسین تسلیم سہسوانی (مزاد آباد) مطبوعہ

۱۸۹۶ء، ۶۶/۱، ۶۶/۲، ۶۶/۳، ۶۶/۴، ۶۶/۵، ۶۶/۶، ۶۶/۷، ۶۶/۸، ۶۶/۹، ۶۶/۱۰، ۶۶/۱۱، ۶۶/۱۲، ۶۶/۱۳، ۶۶/۱۴، ۶۶/۱۵، ۶۶/۱۶، ۶۶/۱۷، ۶۶/۱۸، ۶۶/۱۹، ۶۶/۲۰، ۶۶/۲۱، ۶۶/۲۲، ۶۶/۲۳، ۶۶/۲۴، ۶۶/۲۵، ۶۶/۲۶، ۶۶/۲۷، ۶۶/۲۸، ۶۶/۲۹، ۶۶/۳۰، ۶۶/۳۱، ۶۶/۳۲، ۶۶/۳۳، ۶۶/۳۴، ۶۶/۳۵، ۶۶/۳۶، ۶۶/۳۷، ۶۶/۳۸، ۶۶/۳۹، ۶۶/۴۰، ۶۶/۴۱، ۶۶/۴۲، ۶۶/۴۳، ۶۶/۴۴، ۶۶/۴۵، ۶۶/۴۶، ۶۶/۴۷، ۶۶/۴۸، ۶۶/۴۹، ۶۶/۵۰، ۶۶/۵۱، ۶۶/۵۲، ۶۶/۵۳، ۶۶/۵۴، ۶۶/۵۵، ۶۶/۵۶، ۶۶/۵۷، ۶۶/۵۸، ۶۶/۵۹، ۶۶/۶۰، ۶۶/۶۱، ۶۶/۶۲، ۶۶/۶۳، ۶۶/۶۴، ۶۶/۶۵، ۶۶/۶۶، ۶۶/۶۷، ۶۶/۶۸، ۶۶/۶۹، ۶۶/۷۰، ۶۶/۷۱، ۶۶/۷۲، ۶۶/۷۳، ۶۶/۷۴، ۶۶/۷۵، ۶۶/۷۶، ۶۶/۷۷، ۶۶/۷۸، ۶۶/۷۹، ۶۶/۸۰، ۶۶/۸۱، ۶۶/۸۲، ۶۶/۸۳، ۶۶/۸۴، ۶۶/۸۵، ۶۶/۸۶، ۶۶/۸۷، ۶۶/۸۸، ۶۶/۸۹، ۶۶/۹۰، ۶۶/۹۱، ۶۶/۹۲، ۶۶/۹۳، ۶۶/۹۴، ۶۶/۹۵، ۶۶/۹۶، ۶۶/۹۷، ۶۶/۹۸، ۶۶/۹۹، ۶۶/۱۰۰، ۶۶/۱۰۱، ۶۶/۱۰۲، ۶۶/۱۰۳، ۶۶/۱۰۴، ۶۶/۱۰۵، ۶۶/۱۰۶، ۶۶/۱۰۷، ۶۶/۱۰۸، ۶۶/۱۰۹، ۶۶/۱۱۰، ۶۶/۱۱۱، ۶۶/۱۱۲، ۶۶/۱۱۳، ۶۶/۱۱۴، ۶۶/۱۱۵، ۶۶/۱۱۶، ۶۶/۱۱۷، ۶۶/۱۱۸، ۶۶/۱۱۹، ۶۶/۱۲۰، ۶۶/۱۲۱، ۶۶/۱۲۲، ۶۶/۱۲۳، ۶۶/۱۲۴، ۶۶/۱۲۵، ۶۶/۱۲۶، ۶۶/۱۲۷، ۶۶/۱۲۸، ۶۶/۱۲۹، ۶۶/۱۳۰، ۶۶/۱۳۱، ۶۶/۱۳۲، ۶۶/۱۳۳، ۶۶/۱۳۴، ۶۶/۱۳۵، ۶۶/۱۳۶، ۶۶/۱۳۷، ۶۶/۱۳۸، ۶۶/۱۳۹، ۶۶/۱۴۰، ۶۶/۱۴۱، ۶۶/۱۴۲، ۶۶/۱۴۳، ۶۶/۱۴۴، ۶۶/۱۴۵، ۶۶/۱۴۶، ۶۶/۱۴۷، ۶۶/۱۴۸، ۶۶/۱۴۹، ۶۶/۱۵۰، ۶۶/۱۵۱، ۶۶/۱۵۲، ۶۶/۱۵۳، ۶۶/۱۵۴، ۶۶/۱۵۵، ۶۶/۱۵۶، ۶۶/۱۵۷، ۶۶/۱۵۸، ۶۶/۱۵۹، ۶۶/۱۶۰، ۶۶/۱۶۱، ۶۶/۱۶۲، ۶۶/۱۶۳، ۶۶/۱۶۴، ۶۶/۱۶۵، ۶۶/۱۶۶، ۶۶/۱۶۷، ۶۶/۱۶۸، ۶۶/۱۶۹، ۶۶/۱۷۰، ۶۶/۱۷۱، ۶۶/۱۷۲، ۶۶/۱۷۳، ۶۶/۱۷۴، ۶۶/۱۷۵، ۶۶/۱۷۶، ۶۶/۱۷۷، ۶۶/۱۷۸، ۶۶/۱۷۹، ۶۶/۱۸۰، ۶۶/۱۸۱، ۶۶/۱۸۲، ۶۶/۱۸۳، ۶۶/۱۸۴، ۶۶/۱۸۵، ۶۶/۱۸۶، ۶۶/۱۸۷، ۶۶/۱۸۸، ۶۶/۱۸۹، ۶۶/۱۹۰، ۶۶/۱۹۱، ۶۶/۱۹۲، ۶۶/۱۹۳، ۶۶/۱۹۴، ۶۶/۱۹۵، ۶۶/۱۹۶، ۶۶/۱۹۷، ۶۶/۱۹۸، ۶۶/۱۹۹، ۶۶/۲۰۰، ۶۶/۲۰۱، ۶۶/۲۰۲، ۶۶/۲۰۳، ۶۶/۲۰۴، ۶۶/۲۰۵، ۶۶/۲۰۶، ۶۶/۲۰۷، ۶۶/۲۰۸، ۶۶/۲۰۹، ۶۶/۲۱۰، ۶۶/۲۱۱، ۶۶/۲۱۲، ۶۶/۲۱۳، ۶۶/۲۱۴، ۶۶/۲۱۵، ۶۶/۲۱۶، ۶۶/۲۱۷، ۶۶/۲۱۸، ۶۶/۲۱۹، ۶۶/۲۲۰، ۶۶/۲۲۱، ۶۶/۲۲۲، ۶۶/۲۲۳، ۶۶/۲۲۴، ۶۶/۲۲۵، ۶۶/۲۲۶، ۶۶/۲۲۷، ۶۶/۲۲۸، ۶۶/۲۲۹، ۶۶/۲۳۰، ۶۶/۲۳۱، ۶۶/۲۳۲، ۶۶/۲۳۳، ۶۶/۲۳۴، ۶۶/۲۳۵، ۶۶/۲۳۶، ۶۶/۲۳۷، ۶۶/۲۳۸، ۶۶/۲۳۹، ۶۶/۲۴۰، ۶۶/۲۴۱، ۶۶/۲۴۲، ۶۶/۲۴۳، ۶۶/۲۴۴، ۶۶/۲۴۵، ۶۶/۲۴۶، ۶۶/۲۴۷، ۶۶/۲۴۸، ۶۶/۲۴۹، ۶۶/۲۵۰، ۶۶/۲۵۱، ۶۶/۲۵۲، ۶۶/۲۵۳، ۶۶/۲۵۴، ۶۶/۲۵۵، ۶۶/۲۵۶، ۶۶/۲۵۷، ۶۶/۲۵۸، ۶۶/۲۵۹، ۶۶/۲۶۰، ۶۶/۲۶۱، ۶۶/۲۶۲، ۶۶/۲۶۳، ۶۶/۲۶۴، ۶۶/۲۶۵، ۶۶/۲۶۶، ۶۶/۲۶۷، ۶۶/۲۶۸، ۶۶/۲۶۹، ۶۶/۲۷۰، ۶۶/۲۷۱، ۶۶/۲۷۲، ۶۶/۲۷۳، ۶۶/۲۷۴، ۶۶/۲۷۵، ۶۶/۲۷۶، ۶۶/۲۷۷، ۶۶/۲۷۸، ۶۶/۲۷۹، ۶۶/۲۸۰، ۶۶/۲۸۱، ۶۶/۲۸۲، ۶۶/۲۸۳، ۶۶/۲۸۴، ۶۶/۲۸۵، ۶۶/۲۸۶، ۶۶/۲۸۷، ۶۶/۲۸۸، ۶۶/۲۸۹، ۶۶/۲۹۰، ۶۶/۲۹۱، ۶۶/۲۹۲، ۶۶/۲۹۳، ۶۶/۲۹۴، ۶۶/۲۹۵، ۶۶/۲۹۶، ۶۶/۲۹۷، ۶۶/۲۹۸، ۶۶/۲۹۹، ۶۶/۳۰۰، ۶۶/۳۰۱، ۶۶/۳۰۲، ۶۶/۳۰۳، ۶۶/۳۰۴، ۶۶/۳۰۵، ۶۶/۳۰۶، ۶۶/۳۰۷، ۶۶/۳۰۸، ۶۶/۳۰۹، ۶۶/۳۱۰، ۶۶/۳۱۱، ۶۶/۳۱۲، ۶۶/۳۱۳، ۶۶/۳۱۴، ۶۶/۳۱۵، ۶۶/۳۱۶، ۶۶/۳۱۷، ۶۶/۳۱۸، ۶۶/۳۱۹، ۶۶/۳۲۰، ۶۶/۳۲۱، ۶۶/۳۲۲، ۶۶/۳۲۳، ۶۶/۳۲۴، ۶۶/۳۲۵، ۶۶/۳۲۶، ۶۶/۳۲۷، ۶۶/۳۲۸، ۶۶/۳۲۹، ۶۶/۳۳۰، ۶۶/۳۳۱، ۶۶/۳۳۲، ۶۶/۳۳۳، ۶۶/۳۳۴، ۶۶/۳۳۵، ۶۶/۳۳۶، ۶۶/۳۳۷، ۶۶/۳۳۸، ۶۶/۳۳۹، ۶۶/۳۴۰، ۶۶/۳۴۱، ۶۶/۳۴۲، ۶۶/۳۴۳، ۶۶/۳۴۴، ۶۶/۳۴۵، ۶۶/۳۴۶، ۶۶/۳۴۷، ۶۶/۳۴۸، ۶۶/۳۴۹، ۶۶/۳۵۰، ۶۶/۳۵۱، ۶۶/۳۵۲، ۶۶/۳۵۳، ۶۶/۳۵۴، ۶۶/۳۵۵، ۶۶/۳۵۶، ۶۶/۳۵۷، ۶۶/۳۵۸، ۶۶/۳۵۹، ۶۶/۳۶۰، ۶۶/۳۶۱، ۶۶/۳۶۲، ۶۶/۳۶۳، ۶۶/۳۶۴، ۶۶/۳۶۵، ۶۶/۳۶۶، ۶۶/۳۶۷، ۶۶/۳۶۸، ۶۶/۳۶۹، ۶۶/۳۷۰، ۶۶/۳۷۱، ۶۶/۳۷۲، ۶۶/۳۷۳، ۶۶/۳۷۴، ۶۶/۳۷۵، ۶۶/۳۷۶، ۶۶/۳۷۷، ۶۶/۳۷۸، ۶۶/۳۷۹، ۶۶/۳۸۰، ۶۶/۳۸۱، ۶۶/۳۸۲، ۶۶/۳۸۳، ۶۶/۳۸۴، ۶۶/۳۸۵، ۶۶/۳۸۶، ۶۶/۳۸۷، ۶۶/۳۸۸، ۶۶/۳۸۹، ۶۶/۳۹۰، ۶۶/۳۹۱، ۶۶/۳۹۲، ۶۶/۳۹۳، ۶۶/۳۹۴، ۶۶/۳۹۵، ۶۶/۳۹۶، ۶۶/۳۹۷، ۶۶/۳۹۸، ۶۶/۳۹۹، ۶۶/۴۰۰، ۶۶/۴۰۱، ۶۶/۴۰۲، ۶۶/۴۰۳، ۶۶/۴۰۴، ۶۶/۴۰۵، ۶۶/۴۰۶، ۶۶/۴۰۷، ۶۶/۴۰۸، ۶۶/۴۰۹، ۶۶/۴۱۰، ۶۶/۴۱۱، ۶۶/۴۱۲، ۶۶/۴۱۳، ۶۶/۴۱۴، ۶۶/۴۱۵، ۶۶/۴۱۶، ۶۶/۴۱۷، ۶۶/۴۱۸، ۶۶/۴۱۹، ۶۶/۴۲۰، ۶۶/۴۲۱، ۶۶/۴۲۲، ۶۶/۴۲۳، ۶۶/۴۲۴، ۶۶/۴۲۵، ۶۶/۴۲۶، ۶۶/۴۲۷، ۶۶/۴۲۸، ۶۶/۴۲۹، ۶۶/۴۳۰، ۶۶/۴۳۱، ۶۶/۴۳۲، ۶۶/۴۳۳، ۶۶/۴۳۴، ۶۶/۴۳۵، ۶۶/۴۳۶، ۶۶/۴۳۷، ۶۶/۴۳۸، ۶۶/۴۳۹، ۶۶/۴۴۰، ۶۶/۴۴۱، ۶۶/۴۴۲، ۶۶/۴۴۳، ۶۶/۴۴۴، ۶۶/۴۴۵، ۶۶/۴۴۶، ۶۶/۴۴۷، ۶۶/۴۴۸، ۶۶/۴۴۹، ۶۶/۴۵۰، ۶۶/۴۵۱، ۶۶/۴۵۲، ۶۶/۴۵۳، ۶۶/۴۵۴، ۶۶/۴۵۵، ۶۶/۴۵۶، ۶۶/۴۵۷، ۶۶/۴۵۸، ۶۶/۴۵۹، ۶۶/۴۶۰، ۶۶/۴۶۱، ۶۶/۴۶۲، ۶۶/۴۶۳، ۶۶/۴۶۴، ۶۶/۴۶۵، ۶۶/۴۶۶، ۶۶/۴۶۷، ۶۶/۴۶۸، ۶۶/۴۶۹، ۶۶/۴۷۰، ۶۶/۴۷۱، ۶۶/۴۷۲، ۶۶/۴۷۳، ۶۶/۴۷۴، ۶۶/۴۷۵، ۶۶/۴۷۶، ۶۶/۴۷۷، ۶۶/۴۷۸، ۶۶/۴۷۹، ۶۶/۴۸۰، ۶۶/۴۸۱، ۶۶/۴۸۲، ۶۶/۴۸۳، ۶۶/۴۸۴، ۶۶/۴۸۵، ۶۶/۴۸۶، ۶۶/۴۸۷، ۶۶/۴۸۸، ۶۶/۴۸۹، ۶۶/۴۹۰، ۶۶/۴۹۱، ۶۶/۴۹۲، ۶۶/۴۹۳، ۶۶/۴۹۴، ۶۶/۴۹۵، ۶۶/۴۹۶، ۶۶/۴۹۷، ۶۶/۴۹۸، ۶۶/۴۹۹، ۶۶/۵۰۰، ۶۶/۵۰۱، ۶۶/۵۰۲، ۶۶/۵۰۳، ۶۶/۵۰۴، ۶۶/۵۰۵، ۶۶/۵۰۶، ۶۶/۵۰۷، ۶۶/۵۰۸، ۶۶/۵۰۹، ۶۶/۵۱۰، ۶۶/۵۱۱، ۶۶/۵۱۲، ۶۶/۵۱۳، ۶۶/۵۱۴، ۶۶/۵۱۵، ۶۶/۵۱۶، ۶۶/۵۱۷، ۶۶/۵۱۸، ۶۶/۵۱۹، ۶۶/۵۲۰، ۶۶/۵۲۱، ۶۶/۵۲۲، ۶۶/۵۲۳، ۶۶/۵۲۴، ۶۶/۵۲۵، ۶۶/۵۲۶، ۶۶/۵۲۷، ۶۶/۵۲۸، ۶۶/۵۲۹، ۶۶/۵۳۰، ۶۶/۵۳۱، ۶۶/۵۳۲، ۶۶/۵۳۳، ۶۶/۵۳۴، ۶۶/۵۳۵، ۶۶/۵۳۶، ۶۶/۵۳۷، ۶۶/۵۳۸، ۶۶/۵۳۹، ۶۶/۵۴۰، ۶۶/۵۴۱، ۶۶/۵۴۲، ۶۶/۵۴۳، ۶۶/۵۴۴، ۶۶/۵۴۵، ۶۶/۵۴۶، ۶۶/۵۴۷، ۶۶/۵۴۸، ۶۶/۵۴۹، ۶۶/۵۵۰، ۶۶/۵۵۱، ۶۶/۵۵۲، ۶۶/۵۵۳، ۶۶/۵۵۴، ۶۶/۵۵۵، ۶۶/۵۵۶، ۶۶/۵۵۷، ۶۶/۵۵۸، ۶۶/۵۵۹، ۶۶/۵۶۰، ۶۶/۵۶۱، ۶۶/۵۶۲، ۶۶/۵۶۳، ۶۶/۵۶۴، ۶۶/۵۶۵، ۶۶/۵۶۶، ۶۶/۵۶۷، ۶۶/۵۶۸، ۶۶/۵۶۹، ۶۶/۵۷۰، ۶۶/۵۷۱، ۶۶/۵۷۲، ۶۶/۵۷۳، ۶۶/۵۷۴، ۶۶/۵۷۵، ۶۶/۵۷۶، ۶۶/۵۷۷، ۶۶/۵۷۸، ۶۶/۵۷۹، ۶۶/۵۸۰، ۶۶/۵۸۱، ۶۶/۵۸۲، ۶۶/۵۸۳، ۶۶/۵۸۴، ۶۶/۵۸۵، ۶۶/۵۸۶، ۶۶/۵۸۷، ۶۶/۵۸۸، ۶۶/۵۸۹، ۶۶/۵۹۰، ۶۶/۵۹۱، ۶۶/۵۹۲، ۶۶/۵۹۳، ۶۶/۵۹۴، ۶۶/۵۹۵، ۶۶/۵۹۶، ۶۶/۵۹۷، ۶۶/۵۹۸، ۶۶/۵۹۹، ۶۶/۶۰۰، ۶۶/۶۰۱، ۶۶/۶۰۲، ۶۶/۶۰۳، ۶۶/۶۰۴، ۶۶/۶۰۵، ۶۶/۶۰۶، ۶۶/۶۰۷، ۶۶/۶۰۸، ۶۶/۶۰۹، ۶۶/۶۱۰، ۶۶/۶۱۱، ۶۶/۶۱۲، ۶۶/۶۱۳، ۶۶/۶۱۴، ۶۶/۶۱۵، ۶۶/۶۱۶، ۶۶/۶۱۷، ۶۶/۶۱۸، ۶۶/۶۱۹، ۶۶/۶۲۰، ۶۶/۶۲۱، ۶۶/۶۲۲، ۶۶/۶۲۳، ۶۶/۶۲۴، ۶۶/۶۲۵، ۶۶/۶۲۶، ۶۶/۶۲۷، ۶۶/۶۲۸، ۶۶/۶۲۹، ۶۶/۶۳۰، ۶۶/۶۳۱، ۶۶/۶۳۲، ۶۶/۶۳۳، ۶۶/۶۳۴، ۶۶/۶۳۵، ۶۶/۶۳۶، ۶۶/۶۳۷، ۶۶/۶۳۸، ۶۶/۶۳۹، ۶۶/۶۴۰، ۶۶/۶۴۱، ۶۶/۶۴۲، ۶۶/۶۴۳، ۶۶/۶۴۴، ۶۶/۶۴۵، ۶۶/۶۴۶، ۶۶/۶۴۷، ۶۶/۶۴۸، ۶۶/۶۴۹، ۶۶/۶۵۰، ۶۶/۶۵۱، ۶۶/۶۵۲، ۶۶/۶۵۳، ۶۶/۶۵۴، ۶۶/۶۵۵، ۶۶/۶۵۶، ۶۶/۶۵۷، ۶۶/۶۵۸، ۶۶/۶۵۹، ۶۶/۶۶۰، ۶۶/۶۶۱، ۶۶/۶۶۲، ۶۶/۶۶۳، ۶۶/۶۶۴، ۶۶/۶۶۵، ۶۶/۶۶۶، ۶۶/۶۶۷، ۶۶/۶۶۸، ۶۶/۶۶۹، ۶۶/۶۷۰، ۶۶/۶۷۱، ۶۶/۶۷۲، ۶۶/۶۷۳، ۶۶/۶۷۴، ۶۶/۶۷۵، ۶۶/۶۷۶، ۶۶/۶۷۷، ۶۶/۶۷۸، ۶۶/۶۷۹، ۶۶/۶۸۰، ۶۶/۶۸۱، ۶۶/۶۸۲، ۶۶/۶۸۳، ۶۶/۶۸۴، ۶۶/۶۸۵، ۶۶/۶۸۶، ۶۶/۶۸۷، ۶۶/۶۸۸، ۶۶/۶۸۹، ۶۶/۶۹۰، ۶۶/۶۹۱، ۶۶/۶۹۲، ۶۶/۶۹۳، ۶۶/۶۹۴، ۶۶/۶۹۵، ۶۶/۶۹۶، ۶۶/۶۹۷، ۶۶/۶۹۸، ۶۶/۶۹۹، ۶۶/۷۰۰، ۶۶/۷۰۱، ۶۶/۷۰۲، ۶۶/۷۰۳، ۶۶/۷۰۴، ۶۶/۷۰۵، ۶۶/۷۰۶، ۶۶/۷۰۷، ۶۶/۷۰۸، ۶۶/۷۰۹، ۶۶/۷۱۰، ۶۶/۷۱۱، ۶۶/۷۱۲، ۶۶/۷۱۳، ۶۶/۷۱۴، ۶۶/۷۱۵، ۶۶/۷۱۶، ۶۶/۷۱۷، ۶۶/۷۱۸، ۶۶/۷۱۹، ۶۶/۷۲۰، ۶۶/۷۲۱، ۶۶/۷۲۲، ۶۶/۷۲۳، ۶۶/۷۲۴، ۶۶/۷۲۵، ۶۶/۷۲۶، ۶۶/۷۲۷، ۶۶/۷۲۸، ۶۶/۷۲۹، ۶۶/۷۳۰، ۶۶/۷۳۱، ۶۶/۷۳۲، ۶۶/۷۳۳، ۶۶/۷۳۴، ۶۶/۷۳۵، ۶۶/۷۳۶، ۶۶/۷۳۷، ۶۶/۷۳۸، ۶۶/۷۳۹، ۶۶/۷۴۰، ۶۶/۷۴۱، ۶۶/۷۴۲، ۶۶/۷۴۳، ۶۶/۷۴۴، ۶۶/۷۴۵، ۶۶/۷۴۶، ۶۶/۷۴۷، ۶۶/۷۴۸، ۶۶/۷۴۹، ۶۶/۷۵۰، ۶۶/۷۵۱، ۶۶/۷۵۲، ۶۶/۷۵۳، ۶۶/۷۵۴، ۶۶/۷۵۵، ۶۶/۷۵۶، ۶۶/۷۵۷، ۶۶/۷۵۸، ۶۶/۷۵۹، ۶۶/۷۶۰، ۶۶/۷۶۱، ۶۶/۷۶۲، ۶۶/۷۶۳، ۶۶/۷۶۴، ۶۶/۷۶۵، ۶۶/۷۶۶، ۶۶/۷۶۷، ۶۶/۷۶۸، ۶۶/۷۶۹، ۶۶/۷۷۰، ۶۶/۷۷۱، ۶۶/۷۷۲، ۶۶/۷۷۳، ۶۶/۷۷۴، ۶۶/۷۷۵، ۶۶/۷۷۶، ۶۶/۷۷۷، ۶۶/۷۷۸، ۶۶/۷۷۹، ۶۶/۷۸۰، ۶۶/۷۸۱، ۶۶/۷۸۲، ۶۶/۷۸۳، ۶۶/۷۸۴، ۶۶/۷۸۵، ۶۶/۷۸۶، ۶۶/۷۸۷، ۶۶/۷۸۸، ۶۶/۷۸۹، ۶۶/۷۹۰، ۶۶/۷۹۱، ۶۶/۷۹۲، ۶۶/۷۹۳، ۶۶/۷۹۴، ۶۶/۷۹۵، ۶۶/۷۹۶، ۶۶/۷۹۷، ۶۶/۷۹۸، ۶۶/۷۹۹، ۶۶/۸۰۰، ۶۶/۸۰۱، ۶۶/۸۰۲، ۶۶/۸۰۳، ۶۶/۸۰۴، ۶۶/۸۰۵، ۶۶/۸۰۶، ۶۶/۸۰۷، ۶۶/۸۰۸، ۶۶/۸۰۹، ۶۶/۸۱۰، ۶۶/۸۱۱، ۶۶/۸۱۲، ۶۶/۸۱۳، ۶۶/۸۱۴، ۶۶/۸۱۵، ۶۶/۸۱۶، ۶۶/۸۱۷، ۶۶/۸۱۸، ۶۶/۸۱۹، ۶۶/۸۲۰، ۶۶/۸۲۱، ۶۶/۸۲۲، ۶۶/۸۲۳، ۶۶/۸۲۴، ۶۶/۸۲۵، ۶۶/۸۲۶، ۶۶/۸۲۷، ۶۶/۸۲۸، ۶۶/۸۲۹، ۶۶/۸۳۰، ۶۶/۸۳۱، ۶۶/۸۳۲، ۶۶/۸۳۳، ۶۶/۸۳۴، ۶۶/۸۳۵، ۶۶/۸۳۶، ۶۶/۸۳۷،



- (۱۳) "صنادید تاریخ گوئی" مشمولہ دانش ص ۲۵۲ اسلام آباد۔
- (۱۴) "صنادید تاریخ گوئی"، ۲۶۴، از ڈاکٹر انصار اللہ شمولہ "دانش" شمارہ ص ۷۔ اسلام آباد ۱۳۶۵ھ اور "ملخص تسلیم" ص ۳۴ مطبوعہ ۱۸۹۶ء۔
- (۱۵) وقائع عالمگیر ص ۱۵۴۔
- (۱۶) یار محمد المخاطب خدایار خان عباسی بن میان نصیر بن میان الباس بن داؤد بن آدم شاہ کلہوڑہ۔ وفات ۱۱۳۱ھ (۱۷۱۹ء)۔
- (۱۷) تبصرة الناظرین (قلمی) ص ۴۰ بحوالہ تحفة الکرام ہے، ص ۴۴۲ حاشیہ۔
- (۱۸) مآثر الکرام ص ۹۵ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور۔
- (۱۹) جہاندار شاہ لقب اور معزالدین نام ہے۔ بہادر شاہ اول محمد معظم کا لڑکا تھا۔ ۱۔ رمضان المبارک ۱۰۷۳ھ (۸ اپریل ۱۶۶۳ء) کو پیدا ہوا ۱۱۲۴ھ (۱۷۱۲ء) کو تخت نشین ہوا اور جنوری ۱۷۱۳ء کو محمد فرخ سیر بن عظیم الشان کے ساتھ جنگ میں قتل کر دیا گیا۔
- (۲۰) تحفة الکرام ج ۳، ص ۳۴۹ حاشیہ از پیر حسام الدین راشدی مطبوعہ ۱۹۷۱ء کراچی۔
- (۲۱) تبصرة الناظرین (قلمی) ص ۷۴ از سید محمد بلگرامی شاعر تخلص، پیدائش ۱۱۰۰ھ/۱۶۸۸ء، وفات ۱۱۸۵ھ/۱۷۷۱ء۔
- (۲۲) تحفة الکرام ج ۳، حاشیہ ص ۴۲۔
- (۲۳) مآثر الکرام ص ۱۱۱ مطبوعہ ۱۹۷۱ء لاہور۔
- (۲۴) تحفة الکرام ج ۳، ص ۳۷۳ حاشیہ۔
- (۲۵) "فارسی بلگرام" ص ۱۵، سید علی اصغر بلگرامی، مطبوعہ ۱۳۴۷ھ (۱۹۲۸ء) حیدرآباد دکن۔
- (۲۶) فارسی بلگرام ص ۱۶۔
- (۲۷) فارسی بلگرام ص ۱۷۔
- (۲۸) "سرور آزاد" ص ۱۳۹، علامہ آزاد بلگرامی مطبوعہ لاہور ۱۹۱۳ء۔

(۲۹) سرو آزاد ص ۲۸۔

(۳۰) تحفة الکرام ص ۳۶ جلد سوم۔ رفیع الدرجات کا نام ابوالبرکات تھا اور رفیع الدولہ کا نام شمس الدین اور شاہ جہان ثانی لقب تھا۔ یہ دونوں بھائی رفیع الشان بن محمد معظم بہادر شاہ اول کے فرزند تھے۔

(۳۱) قطب الملک کا سلسلہ نسب سید ابوالفرح واسطی تک راجع ہوتا ہے۔ آپکی وفات بادشاہ محمد شاہ کی طرف سے زہر خورانی کی وجہ سے سلخ ذی الحجہ ۱۱۳۵ھ (۲۰ ستمبر ۱۷۲۳ء) کو واقع ہوئی۔ دہلی میں بمقام شاہ مردان دفن ہوئے۔

(۳۲) سرو آزاد ص ۱۶۲، آزاد بلگرامی۔

(۳۳) سرو آزاد ص ۱۷۴

(۳۴) میر قمرالدین علی خان: آپ سعداللہ خان چنبوٹی (پاکستان) وزیر اعظم شاہجہان بادشاہ کے نواسے تھے۔ آپ کے دادا میر عابد علی خان شاہجہان بادشاہ کے عہد میں سمرقند سے ہندوستان آئے تھے۔ بادشاہ نے انہیں شاہزادہ اورنگ زیب عالمگیر کی خدمت گزینی سے معزز کیا۔ ان کی وفات ۴ ربیع الاول ۱۰۹۸ھ (۹ جنوری ۱۶۹۸ء) کو ہوئی۔ میر قمرالدین علی خان کی ولادت ۱۴ ربیع الآخر ۱۰۸۲ھ (۱۰ اگست ۱۶۷۱ء) کو ہوئی "تیک بخت" تاریخ ہے۔ آپ ربیعان شباب میں چار ہزاری منصب اور خطاب "چین قلیج خان" سے سرفراز ہوئے۔ شاہ عالم بہادر شاہ اول نے انہیں ۱۱۲۴ھ (۱۷۱۲ء) میں "خان دوران" کا خطاب عطا کیا۔ علامہ میر عبدالجلیل بلگرامی نے "خان دوران بہادر" سے تاریخ نکالی۔ محمد فرخ سیر نے خطابات "نظام الملک بہادر" اور فتح جنگ" سے نوازا اور ہفت ہزاری منصب سے اعزاز بخشا۔ محمد شاہ بادشاہ نے انہیں ۱۱۳۴ھ (۱۷۲۱ء) میں خطاب "آصف جاہ" اور وزارت عظمیٰ سے بلند رتبہ عطا کیا۔ ان کا انتقال اتوار کے دن ۴ جمادی الآخر ۱۱۶۱ھ (۲۱ مئی ۱۷۴۸ء) بوقت عصر شہر برہان پور کے قریب ہوا اور شاہ برہان الدین غریب قدس سرہ کے پائیں مزار دولت آباد میں آخری آرام گاہ ملی۔ آزاد بلگرامی نے "متوجہ بہشت" سے تاریخ رحلت برآمد کی۔ آپ بہت اچھے شاعر تھے اور ایک ضخیم دیوان آپ کی یادگار ہے۔

(۳۵) سرو آزاد ص ۱۸۴، آزاد بلگرامی.

(۳۶) سرو آزاد ص ۱۸۵ آزاد بلگرامی.





کشمیری ہے جو خط نستعلیق کے بہت اچھے خوشنویس گذرے ہیں جن کی لکھی ہوئی کتاب خلاصۃ المناقب (۲) اس کتابخانے کی متاع گراں مایہ ہے جسے انہوں نے ۱۰۹۲ھ میں کتابت کیا ہے۔ ان دونوں ترقیموں کا انداز کتابت، خط اور تحریر بالکل یکساں ہیں۔

پوری کتاب نہایت خوشخط خط نستعلیق میں کتابت ہوئی ہے حتیٰ کہ عربی عبارات بھی نستعلیق میں لکھی گئی ہیں۔ ابواب اور عناوین سرخ روشنائی سے کتابت کئے گئے ہیں۔ کتاب چار ابواب اور چھ فصلوں میں مکمل کی گئی ہے۔ حیرت کی بات یہ ہے کہ آخری دونوں ابواب تین تین فصلوں پر مشتمل ہیں جبکہ پہلے دو ابواب فصلوں میں تقسیم نہیں کئے گئے۔ کتاب کے مندرجات اس طرح ہیں:

ابواب	صفحات	کل صفحات	کیفیت
مقدمہ	۱ تا ۹	۹	وجہ تصنیف اور نام کتاب وغیرہ
باب اول	۱۰ تا ۱۳۳	۱۲۴	عراقی کی پیدائش، سفارت
باب دوم	۱۳۳ تا ۲۶۸	۱۳۴	عراقی کی کشمیر آمد اور کشمیر میں سرگرمیاں وغیرہ
باب سوم	۲۶۹ تا ۳۲۵	۵۶	عراقی کی ایران واپسی اور ایران میں قیام وغیرہ
باب چہارم	۳۲۵ تا ۵۲۳	۱۹۹	عراقی کی دوبارہ کشمیر آمد، وفات، سرگرمیاں اور بت شکنیاں

کتاب بے حد سلیس، روان اور زوردار ہے اور فارسی شیریں میں فصاحت و بلاغت کا شاہکار ہے۔ فاضل مصنف نے تفصیل و وضاحت کی خاطر کافی اشعار کے علاوہ ایرانی بزرگوں کی ۳۹ کتابوں کے اقتباسات درج کیے ہیں۔ اس طرح اس کتاب میں نامور ایرانی مصنفین اور شعرا کے



افکار و اقوال جمع ہیں جن میں شیخ شہاب الدین سہروردی، سعدی، اسیری لاهیجی، عطار نیشاپوری، میر سید محمد نوربخش، میر سید علی ہمدانی، شیخ علاؤالدولہ سمنانی، شیخ انجم الدین کبری، فخرالدین عراقی، مولانا زوم اور عبدالرحمان جامی وغیرہ شامل ہیں جس سے فیاض مصنف کے وسعت مطالعہ اور ذوق تحقیق کا اندازہ ہو جاتا ہے۔

کتاب کو مصنف نے خود ہی "تحفۃ الاحباب" سے موسوم کیا ہے جس کی وجہ انہوں نے درج ذیل بتائی ہے:

چون سبب تحریر این رسالہ و باعث تسطیر این مقالہ التماس احباب و الیاس اصحاب و انفس ارباب بودہ بدان مناسبت این رسالہ موسوم گشت بتحفۃ الاحباب (۵)۔

کتاب کے مندرجات کے بارے میں مولف کا کہنا ہے کہ انہوں نے میر شمس الدین عراقی کے افکار و کرامات کے بارے میں مختلف لوگوں سے بہت سی باتیں سنی تھیں۔ لوگوں کی زبانی جو بھی سنتے اپنے والد ملا خلیل اللہ کو سنا کر اس کی ان سے تصدیق کراتے پھر وہ خود دوسروں کو سناتے اس طرح مولف کو عراقی کے بارے میں مستند سمجھا جاتا تھا۔ لوگ عراقی کے بارے میں مختلف باتوں میں ان سے رجوع کرتے تھے۔ لوگوں کے بے حد اصرار پر انہوں نے ان باتوں کو کتابی صورت میں مدون کیا! (۶)۔

ملا محمد علی کشمیر کے حالات زندگی دستیاب نہیں لیکن انہوں نے زیر بحث کتاب میں ایک واقعہ لکھا ہے جس سے ان کا سال ولادت متعین ہوتا ہے۔ وہ لکھتے ہیں کہ میں اپنے والد بزرگوار کے ساتھ عراقی کی خدمت میں جایا کرتا تھا۔ ایک بار جبکہ میری عمر بارہ سال تھی میں والد کے ساتھ گیا اور آپ کے دست حق پرست پر بیعت کی۔ اس واقعے کے دو سال بعد عراقی عراق (ایران) تشریف لے گئے۔ (۷)

تواریخ کشمیر اور "تحفة الاجاب" سے ثابت ہے کہ عراقی ۸۹۶ھ کو خراسان واپس گئے تھے فاضل مصنف کے بیان کے مطابق عراقی کی واپسی سے دو سال پیشتر ان کی عمر بارہ سال تھی۔ پس ۸۹۶-۱۲=۸۸۲ھ ان کا سال پیدائش ہے۔ ان کے والد خلیل اللہ کشمیر کے بہت بڑے عالم تھے۔ دینی اور علمی حلقوں میں انہیں زبردست راسخ حاصل تھا اور وہ میر شمس الدین عراقی کے خاص مریدوں میں سے تھے۔ محمد علی نے مروجہ علوم و فنون انہی سے سیکھے اور کم سنی میں راہ طریقت و سلوک میں قدم رکھا۔ ذکر خفی عراقی کے مرید صوفی جمال الدین سے سیکھا اور عراقی کے مرید ہو گئے۔ (۸)

اپنے والد کی طرح محمد علی بھی بہت بڑے عالم دین تھے۔ عربی اور فارسی کے زبردست انشاء پرداز تھے ان کا علمی و ادبی ذوق اور تصنیف و تالیف میں استعداد زیر بحث کتاب سے عیاں ہے۔ کتاب کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ انہوں نے طویل عمر پائی۔ ۹۹۰ھ میں وہ زندہ تھے۔ (۹)

لیکن افسوس فارسی زبان کے اس عظیم مصنف اور نادر روزگار انشاء پرداز کی زندگی کی تفصیل معلوم نہیں، حتیٰ کہ تاریخ وفات اور مقام تدفین بھی ہمارے علم سے باہر ہیں۔ مصنف مدوح بہت عمدہ فارسی نثر نگار تھے۔ انہوں نے اپنی کتاب میں بہت زیادہ تراکیب، استعارات، محاورات اور تلامیح استعمال کی ہیں۔ ان کی تحریر بے حد رواں سلیس اور عام فہم ہے۔ ایک غیر ایرانی دانشور کے قلم سے اس قدر شیریں فارسی میں کسی ضخیم کتاب کا منضہ شہود پر آنا کشمیر کو ایران صغیر کہنے والوں کی بصیرت کو داد دینے پر مجبور کرتا ہے، جیسا کہ علامہ اقبال نے کہا ہے:

دانش کشمیر، شرف دانش ایران، دانش کشمیر، دانش ایران

۱۰۶/ آج وہ کشمیر ہے محکوم و مجبور و اسیر۔

نکلیں یہ کلمہ کل جیسے اہل نظر کہتے تھے ایران صغیر (۱۰)۔

پہلے زمرہ بحث کتاب ایک ایرانی الاصل شخصیت میر شمس الدین محمد عراقی کے حالات زندگی، تعلیمات اور کارناموں پر مشتمل تفصیلی سوانح عمری ہے۔ اس موضوع پر یہ واحد کتاب ہے جو عراقی کی وفات (۱۹۳۲ء) سے تھوڑی مدت بعد لکھی گئی لیکن افسوس کہ عراقی کی شخصیت ان کی وفات کے بعد متنازعہ بن گئی۔ اگر یہ کتاب شائع ہو جاتے تو ساری غلط فہمیاں اور اختلافات ختم ہو جاتیں گی۔ مثلاً عراقی کے بلتستان جاتے کے بارے میں مورخین میں کوئی اختلاف نہیں، لیکن بلتستان میں مدت قیام کے بارے میں اختلاف ہے۔ مولوی حسرت اللہ نے پانچ چھ سال لکھا ہے (۱۱)۔ ڈاکٹر صابر آفاقی نے پانچ سال (۱۲)۔ پروفیسر محبت الحسن اور سلیم خانگی نے ۲ ماہ (۱۳)۔ حقیقت یہ ہے کہ عراقی ۹۱۱ ہجری کے اوائل میں بلتستان پہنچے اور اسی سال کے موسم خزاں میں بلتستان سے واپس کشمیر چلے گئے تھے۔ اس طرح بلتستان میں وہ چھ ماہ کے لگ بھگ رہے تھے (۱۴)۔ اس کی تائید "طبقات نوریہ" کے اندراجات سے بھی ہوتی ہے (۱۵)۔

اسی طرح عراقی کے فقہی مذهب کے بارے میں اختلاف ہے۔ روشن علی ہندی، عبدالرشید انصاری، اور شیخ محمد اکرام انہیں شیعہ قرار دیتے ہیں (۱۶)۔ ڈاکٹر صابر آفاقی، سید محمود آزاد، سلیم خانگی اور ڈاکٹر محمد ریاض شیعہ اور نوربخشیہ دونوں کے مبلغ لکھتے ہیں (۱۷)۔ جبکہ مرزا حیدر کاشغری، ابو الفضل، عبدالحمید خاور اور پروفیسر محبت الحسن انہیں صرف نوربخشی مبلغ سمجھتے ہیں (۱۸)۔ "تحفۃ الاحباب" سے آخر الذکر گروہ کے نظریے کی تائید ہوتی ہے۔ اس میں اٹھارہ مقامات پر عراقی نوربخشی مذهب پھیلانے کی تلقین کرتے ہیں۔ دو جگہ پر چھپنے والوں کو اپنا مذہب نوربخشی بتاتے ہیں (۱۹)۔ اور ایک جگہ

شیعہ اور سنی کے بارے میں اپنی ناپسندیدگی کا اظہار کرتے ہیں۔ (۲۰)

میر شمس الدین عراقی ۸۳۳ھ کو ایران کے مشہور علاقے گیلان کے قصبے رشت میں پیدا ہوئے۔ والدین نے ان کا نام محمد رکھا مگر باپ دونوں کی جانب سے موسوی سید تھے۔ بچپن ہی میں انہیں فقر و سلوک سے لگاؤ پیدا ہو گیا چنانچہ سید محمد نور بخش کے مریدوں کی صحبت اختیار کی، جن میں سے شیخ محمد سمرقندی، شیخ محمود بحر آبادی، شیخ محمد سفلی، شمس الدین اسیری لاهیجی اور شاہ قاسم فیض بخش وغیرہ کی خدمت میں اپنی عمر کا اکثر حصہ یعنی ۲۲ سال گزارے۔ موخر الذکر نے جو، نور بخش قہستانی کے بیٹے اور خلیفہ مجاز تھے۔ انہیں شمس الدین کا لقب دیا اور اپنا نائب اور خلیفہ بنا کر کشمیر روانہ کر دیا۔ انہوں نے ۳۶ سال کشمیر میں گزارے۔ ایک بار بلتستان کا تبلیغی دورہ کیا۔ کشمیر اور بلتستان میں نور بخشی سلسلے کو رواج دیا۔ کشمیر کے حکمران زین العابدین کی آزاد سیکولر پالیسی کے نتیجے میں مرتد ہونے والے ہزاروں افراد کو دوبارہ دائرہ اسلام میں داخل کیا اور سینکڑوں بت خانے گرا کر انکی جگہ پر مسجدیں اور خانقاہیں بنوائیں۔ غرض ان کی مساعی جمیلہ کے طفیل کشمیر اور مضافات کشمیر میں دین اسلام کو دوبارہ استحکام اور رونق نصیب ہوئی۔ انہوں نے ۹۳۲ھ میں وفات پائی۔ زدی بل کے مقام پر مدفون ہوئے جہاں آپ کا مزار پرانوار مرجع خلائق ہے۔

عراقی بہت بڑے عالم دین اور شعلہ بیان مقرر تھے۔ لیکن حیرت کی بات یہ ہے کہ انہوں نے کوئی کتاب نہیں لکھی۔ "تحفة الاحباب" میں ان کی کسی تصنیف کا ذکر نہیں البتہ ان کے بیٹے میر دانیال کی تصنیف "تعریف نامہ درویشان" کا نام آیا ہے (۲۱) عراقی بہت بڑے انقلابی سوچ رکھنے والے تھے۔ انہوں نے کشمیر میں انقلاب برپا کر دیا اور کشمیر کے دور دراز حصوں میں بھی آواز حق پہنچائی اور ارتداد کے فتنے کو ہمیشہ



کیلئے ختم کرا دیا۔

اس کتاب کی اہمیت اس لحاظ سے بھی ہے کہ اس میں سلسلہ طریقت نور بخشیدہ کے بارے میں بیش قدر مواد موجود ہے۔ نوربخشی تحریک کے بارے میں اس قدر مواد ایران میں لکھی جانے والی کتابوں میں بھی موجود نہیں۔ مؤسس سلسلہ نوربخشیدہ سید محمد نوربخش ان کی اولاد اور خلفاء و مریدین کے بارے میں تفصیلی معلومات موجود ہیں، بلکہ کتاب کا باب اول عراقی کی تعلیم و تربیت کے ضمن بحث پر مشتمل ہے جس میں تحریک کے اثر و نفوذ، نوربخشیوں کی سرگرمیاں اور سید محمد نور بخش کے خطوط تفصیل سے درج ہیں۔ اس طرح ایرانی الاصل صوفی سلسلہ نوربخشیدہ پر لکھنے والوں کیلئے یہ حوالے کتاب اور معلوماتی دستاویز ہے۔

سلسلہ نوربخشیدہ دوسرے سلاسل صوفیہ کی طرح ایک روحانی سلسلہ ہے۔ مثلاً قادریہ، چشتیہ، سہروردیہ وغیرہ کا سا۔ اس کے مؤسس میر سید محمد نور بخش ایران کے مشہور علاقے قہستان کے رہنے والے تھے اس سلسلے کے اکثر بزرگوں کا تعلق ایران کے مختلف شہروں سے ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ان کی تعلیمات ایرانی مفکرین اور صوفی خاندانوں کی آئینہ دار ہیں۔ ان بزرگوں میں سے اکثر صاحب تصنیف و تالیف ہیں جن میں شیخ نجم الدین کبری، شیخ علاء الدین سمنانی، عبدالرحمن اشقرائی، میر سید علی ہمدانی اور میر سید محمد نوربخش تصانیف کثیر کے مالک ہیں۔

یہ کتاب نویں/دسویں ہجری کے دوران ایران، افغانستان، وسطی ایشیا اور کشمیر کی معاشرتی، مذہبی، اقتصادی اور تہذیبی تاریخ بھی ہے۔ اسلامی دنیا کے بارے میں مفید معلومات دی گئی ہیں۔ کشمیر اور ایران کے علما و فضلاء، شاہان و امراء، مشائخ و فقراء اور شعرا و ادباء کے بارے میں بھی بیش قدر معلومات درج کی گئی ہیں۔ مسلمانوں کے



علاوہ ہندوؤں کے مذہبی اور سماجی حالات بھی درج ہیں۔ اس طرح اس کی تاریخی اور ثقافتی اہمیت بہت زیادہ ہے۔

کشمیر میں اشاعت اسلام اگرچہ سید بلبل شاہ ترکستانی، امیر کبیر سید علی ہمدانی اور میر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں ہو چکی تھی، لیکن اشاعت اسلام میں مبلغین اسلام اور صوفیائے کرام کے ساتھ ساتھ مسلمان حکمرانوں نے بھی بڑھ چڑھ کر حصہ لیا، جس کی وجہ سے کشمیر کے باشندوں کی اکثریت مسلمان ہو گئی تھی۔ لیکن جب سلطان زین العابدین کشمیر کا حکمران بنا تو اس نے ہندوؤں و غیرہم کے ساتھ بے حد فراخدلی کا مظاہرہ کیا انہیں کئی مراعات سے نوازا، کشمیر سے چلے جانے والے ہندوؤں کو بلایا، سلطان سکندر بت شکن کے زمانے میں منہدم کیے جانے والے مندروں کی از سرنو تعمیر و مرمت کے سلسلے میں گراں قدر امداد دی۔ ہندو عالموں کو بڑی بڑی ملازمتیں دی گئیں سلطان کی حد سے زیادہ ہندو نوازی (۲۲) سے کشمیری ہندو اس قدر دلیر ہو گئے کہ وہ کھل کر شعائر اسلام کا مذاق اڑاتے اور اسلامی احکامات کی بجا آوری میں روڑے اٹکاتے تھے۔ میر سید محمد ہمدانی کے ہاتھوں مسلمان ہونے والے ہزاروں نو مسلموں کو انہوں نے جبراً ہندو بنا لیا تھا۔ ہندو تہذیب و ثقافت کے احیاء و رواج کیلئے کوششیں ہونے لگی تھیں اور کشمیر میں دین اسلام کا مستقبل مخدوش ہو گیا تھا۔ مؤلف کتاب نے قاضی محمد قدسی کی مثنوی نقل کی ہے جس کے کچھ اشعار نذر قارئین کئے جاتے ہیں۔

کفری کہ قدیم بود نو شد

وز مہر منیر شرع ضو شد

شد بار دگر برسم معتاد

آتشکدہ و کنشت بنیاد

گشتند طوائف منافق (۱۱)

با کفر معاون و موافق

ہر جا فطنی و زیر کی بود

در شرک شریک مشرک کی بود

ور زانکہ پدر شدی بمسجد

میکرد پسر بکافرے حد (۲۳)

میر شمس الدین عراقی کئی کوشش اور وزیراعظم ملک موسیٰ رینہ کے تعاون نے کشمیر میں اسلام کے مستقبل کو محفوظ بنایا۔ ہندوؤں کی قوت کا خاتمہ کر دیا۔ (۲۲)

سطور بالا میں ملا محمد علی کشمیری کی کتاب "تحفة الاحیاء" کی اہمیت افادیت اور اس کی تاریخی حیثیت واضح کرنے کی کوشش کی گئی ہے۔ ہماری معلومات کے مطابق یہ اب تک زیور طبع سے آراستہ نہیں ہوئی۔ بدقسمتی سے اس کے قلمی نسخے بھی کمیاب ہیں کشمیر یونیورسٹی سری نگر کشمیر میں شعبہ فارسی کے استاد جناب غلام رسول جانی کے مراسلے بنام مقالہ نگار کے مطابق کشمیر میں صرف ایک نسخہ موجود ہے (۲۵) جس کا صرف آخری باب محفوظ ہے پہلے تینوں ابواب سرے سے موجود نہیں ہیں۔ برصغیر اور ایران کے کسی کتابخانے میں اس کی موجودگی کا ہمیں علم نہیں ہے۔

ضرورت اس امر کی ہے کہ فارسی زبان اور تاریخ کشمیر سے قلبی لگاؤ رکھنے والے ارباب علم و فضل اور صاحب ثروت حضرات اس نادر علمی اور تاریخی دستاویز کو شائع کرنے کا سامان کریں۔



## کتابیات و مآخذ

- ۱- آئین اکبری، ابوالفضل، لندن
  - ۲- آب کوثر، شیخ محمد اکرام، طبع یازدهم، لاہور، ۱۹۸۵ء
  - ۳- اقبال اور کشمیر، ڈاکٹر صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۷۷ء
  - ۴- ایران صغیر و ایران کبیر، محمد عبداللہ قریشی، لاہور، ۱۹۸۱ء
  - ۵- تاریخ فرشتہ (اردو)، قاسم فرشتہ، لاہور، ۱۹۸۰ء
  - ۶- تاریخ کشمیر، سید محمود آزاد، باغ آزاد کشمیر، ۱۹۷۰ء
  - ۷- تاریخ کشمیر مسلم عہد میں، صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۸۲ء
  - ۸- تاریخ جموں، مولوی حشمت اللہ، لاہور، ۱۹۶۲ء
  - ۹- تحفۃ الاحباب قلمی، محمد علی کشمیری، مملوکہ مقالہ نگار
  - ۱۰- تنویر نادر سراج، روشن علی ہندی، تہران، ۱۹۸۶ء
- (یہ کتاب میر سید محمد نوربخش کی تالیف "تحفۃ الاحوط" کی اردو زبان میں شرح ہے پہلی جلد کتاب الطہارت پر اور دوسری جلد کتاب الصلوٰۃ پر مشتمل ہے۔ سید عباس کریمانی بلتستانی نے ایران سے شائع کی۔ لیکن ان کی اچانک موت سے باقی حصہ نامکمل رہ گیا۔)
- ۱۱- جلوہ کشمیر، صابر آفاقی، لاہور، ۱۹۸۰ء
  - ۱۲- خلاصۃ المناقب، جعفر بدخشی قلمی مملوکہ، مقالہ نگار
  - ۱۳- شباب کشمیر، محمد الدین فوق، میر پور آزاد کشمیر، ۱۹۸۸ء
  - ۱۴- طبقات نوریدہ، محمد بن محمد صوفی، لاہور، ۱۹۶۹ء
  - ۱۵- قراقرم ہند و کش، منظوم علی، اسلام آباد، ۱۹۸۷ء
  - ۱۶- کشمیر سلاطین کے عہد میں، محب الحسن، اعظم گڑھ بھارت، ۱۹۶۷ء

- ۱۷- کشمیر میں اشاعت اسلام، سلیم خان گئی، لاہور، ۱۹۸۸ء  
۱۸- وادی بلتستان کے مذہبی حالات، عبدالرشید انصاری، کراچی، ۱۹۵۶ء

## حواشی و تعلیقات

۱- موسوم بہ برات لاتبری برق چمن، خیلو بلتستان، شمالی علاقہ جات پاکستان۔

۲- برصغیر پاک و ہند کے مخطوطات کی جامع فہرست آقای احمد منزوی کی فہرست مشترک ہے جس کی سات جلدوں میں ایک ایک کتاب کے متعدد قلمی نسخوں کی نشاندہی کی گئی ہے، لیکن زیر بحث کتاب کا ذکر نہیں

۳- تحفة الاحیاء ص ۵۲۲ مملوکہ مقالہ نگار کسی نے الف کے اوپر واٹنی، اور من کے اوپر ۱۲۵۰ درج کیا ہے اس طرح کتابت کی تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۵۰ھ بنا دی ہے یہ دست اندازی موقع محل، سیاہی، تحریر، سطر اور قلم سے بآسانی معلوم ہو جاتی ہے، اصل تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۵۰ھ ہے جو متن سے ثابت ہے۔

۴- یہ کتاب نورالدین جعفر بدخشی نے اپنے مراد میر سید علی ہمدانی کی سوانح حیات اور تعلیمات پر سپرد قلم کی ہے۔ یہ انہوں نے شاہ ہمدان کی وفات ۸۶۱ھ کے ایک سال بعد ۸۷۷ھ میں مکمل کی، دیکھئے «خلاصۃ المناقب» قلمی، ص ۲ مملوکہ مقالہ نگار۔

۵- تحفة الاحیاء ص ۷ محولہ بالا۔

۶- ایضاً ص ۳

۷- ایضاً ص ۲۶۲

۸- ایضاً ص ۲۶۵

۹- ایضاً ص ۲۶۵

۱۰- اقبال اور کشمیر ص ۷۰

۱۱- تاریخ جموں ص ۵۹۱

۱۲- جلوہ کشمیر ص ۱۰۷

۱۳- بالترتیب کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۱۲۲ اور کشمیر میں اشاعت اسلام ص ۱۵۰

۱۴- تحفۃ الاحباب ص ۲۷۷

۱۵- طبقات نوریہ ص ۹۳

۱۶- بالترتیب تنویر سراج ص ۱۰ وادی بلتستان کے مذہبی حالات ص ۵ اور آب کوثر ص ۳۷۲

۱۷- بالترتیب تاریخ کشمیر مسلم عہد ص ۱۲۲، تاریخ کشمیر ص ۳۳۷، کشمیر میں اشاعت اسلام ص ۱۵۰، ایران صغیر و کبیر ص ۲۳

۱۸- تاریخ فرشتہ ص ۹۳۳، آئین اکبری ج ۲ ص ۲۸۹، قراقرم ہند و کش ص ۲۰۳، ۲۱۵ کشمیر سلاطین کے عہد میں ص ۲۳۹

۱۹- تحفۃ الاحباب ۱۶۳، ۱۶۳

۲۰- ایضا ص ۳۳۹

۲۱- ایضا ص ۳۶۳

۲۲- سلطان زین العابدین کی غیر مسلم نوازی کیلئے دیکھیے شباب کشمیر باب ہشتم۔

۲۳- تحفۃ الاحباب ص ۳۱۰

۲۴- تحفۃ الاحباب باب چہارم فصل سوم از ۲۳۶ تا ۵۱۸ میں مساجد کی تعمیر کا ذکر موجود ہے۔

۲۵- مورخہ ۱۱-۵-۱۹۸۹ء، شماره ندارد۔





از عبدالرزاق

شبلی کالج اعظم گڑھ

## مظہر اور دیوان مظہر

۱۹۶۲ء میں علی گڑھ مسلم یونیورسٹی میں فارسی کے اساتذہ پروفیسر نذیر احمد اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی صاحبان نے مجھے دیوان مظہر گڑھ پر کام کرنے کیلئے کہا لہذا اس سلسلے میں میں نے مظہر اور کلام مظہر سے متعلق مختلف کتابوں اور مخطوطات و مقالات جیسے لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۲۲)، لٹن فارسی ادب (ضمیمہ ۷۲)، مخطوطہ باڈلین (مخطوطہ بتخانہ مرتبہ صوفی مازندرانی وغیرہ)، مخطوطہ دیوان مظہر مملوکہ پروفیسر سید مسعود حسن رضوی، اداء الفضلاء مؤلفہ قاضی بدر محمد دہلوی مؤرخہ ۸۱۲-۸۲۲ھ جری، احوال الشعراء (بتخانہ)، اخبار الاخبار اور تذکرہ مصنفین دہلی (تالیفات شیخ عبدالحق دہلوی)، النجمین آرای ناصری، عرفات العاشقین (تقی اوحدی)، بیاض فارسی (برٹش میوزیم)، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فتوحات فیروز شاہی (از سلطان فیروز شاہ)، انشاء مہر (بقلم ملک عین الملک)، خیرالمجالس (تصحیح و ترتیب از پروفیسر خلیق احمد نظامی)، لغت نامہ دہخدا، مجمع الفصحاء (تصنیف رضا قلی خان ہدایت)، مجمع النفائس، مخزن الغرائب، منتخب التواریخ، نزهة الخواطر، نذر رحمن، ریاض

الشعراء، شرح مخزن الاسرار، سیرت فیروز شاہی (مخطوطہ)، صبح گلشن، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ ضیاء الدین برنی، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف، تاریخ محمدی بقلم محمد بہامد خانی، تاریخ فرشتہ، تاریخ مبارکشاہی، تاریخ عصر حافظ، ید بیضا، مطہر کڑہ (مقالہ از پروفیسر وحید مرزا لکھنؤ)، قصائد مطہر (از مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی)، مطہر آف کڑہ (محمد شمعون اسرائیلی صاحب کا انگریزی میں مضمون)، کچھ مطہر کے بارے میں (مقالہ از پروفیسر سید حسن پٹنہ)،  
 Some Religious and Cultural Trends of Tughluq Period اور

An Indian Medieval Madrasah (دونوں خلیق نظامی صاحب کے قلم سے)، ظہور الاسرار نامی اور مطہر کڑہ (مولانا امتیاز علی عرشی)، "کچھ مطہر کے سلسلہ میں" (شبیر احمد خان غوری الہ آبادی، History of India by Elliot & Dowson اور سیر الملتاخرین سے استفادہ کیا اور مختلف مخطوطات کا مقابلہ و موازنہ کیا، پیش نظر مقالہ اسی کا نچوڑ ہے۔

مطہر فیروز شاہ تغلق کے دور کی ایک اہم ادبی شخصیت ہے۔ مگر بد قسمتی سے معاصر تاریخوں اور تذکروں میں اس کا کماحقہ ذکر نہیں ہے۔ البتہ برٹش میوزیم والے تذکرہ کے مرتب نے جو ہمارے شاعر کا ہم عصر ہے اس کے دو طویل قصیدوں کو اپنے انتخاب میں شامل کیا ہے۔ ایک اور معاصر شارح "مخزن اسرار" و جامع "بحر الفضائل" محمد بن قوام نے ہمارے شاعر کو "افضل العصر" کا خطاب دیا ہے۔ ان باتوں سے اپنے دور میں انکی شہرت و مقبولیت کا ثبوت ملتا ہے۔

### نام و تخلص

کسی بھی تذکرہ نویس نے مطہر کے نام کا ذکر نہیں کیا ہے اور نہ ہی دیوان سے اس کا پتہ چلتا ہے۔ پٹنہ کے پروفیسر سید حسن صاحب

نے دربارِ شاہ شجاع (۷۳۳-۸۷۶ھ) کے ایک شاعر سید عزالدین مطہر بن عبداللہ بن علی الحسنی ایرانی اور مطہر کڑہ کو ایک ہی شخص ثابت کرنے کی کوشش کی ہے۔ محترم پروفیسر نے یہ نتیجہ اس البم سے اخذ کیا ہے جو تاج الدین احمد وزیر نے اپنے دور کے شعرا کی خود نوشت نظموں سے تیار کرائی تھی۔ بیاضِ مذکور میں عزالدین مطہر کے ہاتھ کے لکھے ہوئے ۱۵ رجب ۷۸۲ ہجری کے کچھ قصائد ہیں۔ حسن صاحب کی دلیل یہ ہے کہ ایک ہی تخلص کے دو شاعر ایک ہی دور میں نہیں ہو سکتے۔ نیز انہوں نے ایک مصرع اور کچھ مشترک فقرے پیش کئے ہیں جو ان کی رائے میں توارد نہیں کہا جا سکتا۔ میرے خیال میں دونوں دلیلیں ضعیف ہیں۔ ایک ہی وقت میں دو کیا بہت سے شاعر ایک ہی تخلص کے ہو سکتے ہیں۔ نظامی عروضی کا شعر

درِ جہان اسد نظامیم ای شہ

کہ جہانی ز ما بافغانند (۱)

ہی اسکی کافی دلیل ہے۔ اس کے علاوہ ہمارے پاس موصوف کی دلیل کے خلاف ایک تاریخی شہادت بھی ہے۔ سید صاحب کی دلیلوں سے صاف ظاہر ہے کہ مطہر نہ صرف ۷۸۲ھ میں ایران میں تھا بلکہ اس تاریخ سے پہلے اور بعد بھی۔ مگر ہمیں یقیناً معلوم ہے کہ دربارِ فیروز شاہ تغلق کا مطہر ۷۵۷ھ سے پہلے سے لیکر غالباً ۷۸۹ھ تک ہندوستان میں تھا۔ لہذا اسے اس کے ایسے ایرانی ہمنام سے بالکل ملا دینا عملاً نا ممکن ہے جو ان تاریخوں کے دوران ایران میں ہو گا۔ یہ تجویز کرنا بالکل نامناسب ہے کہ جو شخص ۷۷۰ھ میں اور اس کے بعد بھی، اسی طرح ۷۸۹ھ میں اور اس کے پہلے بھی یقیناً ہندوستان میں تھا ۷۸۲ھ سے پہلے اور اس کے بعد بھی ایران میں تھا۔ اس لئے احتیاط اسی میں ہے کہ ہم دونوں کو الگ الگ سمجھیں اور ایرانی مطہر کا نام اور نسب ہندوستانی مطہر کو نہ دیں۔

تخلص وغیرہ کے بارے میں بھی اختلاف ہے۔ دو اہم تذکرہ نویسوں یعنی تقی اوحدی اور رضا قلی خان ہدایت نے ہمارے زیر بحث شاعر کو دو الگ الگ شخصیتیں یعنی "ایرانی مہاجر مظہر گجراتی" اور "مظہر ہندی" سمجھا ہے۔ حالانکہ حقیقت میں دونوں ایک ہیں کیونکہ دونوں سے منسوب اشعار ہمارے شاعر کے دیوان میں موجود ہیں لہذا مسئلہ حل ہو گیا۔ یہ بھی واضح ہو گیا کہ تقی اور ہدایت دونوں نے غلطی سے اسے دو الگ الگ شخصیتیں سمجھا ہے اور اس کا تخلص مظہر کے بجائے مظہر لکھا ہے۔ دونوں حضرات شاعر کا مجموعہ کلام دستیاب نہ ہونے کیوجہ سے اپنی غلطی دور نہ کر سکے۔ "عرفات" کے مصنف نے بذات خود دیوان مظہر کو دیکھنے کا دعویٰ کیا ہے مگر میں دو وجہوں سے اس بات سے اتفاق نہیں کرتا:— اولاً یہ کہ دونوں شاعروں سے متعلق اشعار اسی دیوان میں دیکھے جاسکتے تھے، ثانیاً یہ کہ لفظ "مظہر" (—) کا وزن "مظہر" (—) سے مختلف ہونے کیوجہ سے آسانی سے غلطی کی اصلاح ہو سکتی تھی اگر اس نے مظہر کے بجائے اصل تخلص مظہر والے اشعار پر غور کیا ہوتا۔

### مظہر اور شرح مخزن:

مشہور فاضل مولانا امتیاز علی عرشی کا مضمون "ظہور الاسرار نامی اور مظہر کڑہ" "معارف" اعظم گڑھ کے جولائی۔ اگست ۱۹۲۱ء کے شماروں میں چھپا تھا اسمیں موصوف نے ثابت کرنے کی کوشش کی ہے کہ "شرح مخزن الاسرار" جو ۹۵ھ میں لکھی گئی تھی اور غلطی سے ظہور الحسن کے نام سے چھپ گئی ہے حقیقت میں مظہر کڑہ نے لکھی تھی۔ اُن کی یہ دلیل کہ "شرح" طباعت کیوقت غلط نام سے منسوب ہو گئی تو صحیح ہے مگر انکا یہ خیال کہ شارح مظہر کے علاوہ کوئی اور نہ تھا شہادت کی کسوٹی پر پورا نہیں اترتا۔ "شرح" عموماً محمد بن قوام بن رستم بدر خزائنہ البلخی الکرنی سے منسوب کی گئی ہے۔ شارح اور



مطہر کو ایک ثابت کرنے کیلئے مولانا عرشی نے مندرجہ ذیل باتیں کہی ہیں:۔ (۱) شاعر اور شارح دونوں ایک ہی دور کے ہیں (۲) دونوں ایک ہی جگہ کے باشندے تھے (۳) شرح کے مخطوطات میں سے کم از کم ایک یا دو میں لکھنے والے کا نام مطہر بن قوام ہے (۴) شرح میں انہی شعرا کا حوالہ دیا گیا ہے جنکا ذکر دیوان مطہر میں ہے۔ (۵) شارح "نصاب العقلاء" کا مصنف ہے جبکہ "نصاب الاخوان" نامی اسی درجہ کی کتاب مطہر سے بھی منسوب ہے۔ ظاہر ہے ان میں سے کوئی دلیل بھی قطعی نہیں ہے۔ تیسری بات میں کچھ وزن ہے مگر عرشی صاحب نے اسے باقاعدہ ثابت نہیں کیا ہے۔ مصنف کا نام بے شک دو مخطوطوں میں مطہر بن قوام ملتا ہے مگر کم از کم ایک درجن مخطوطات میں محمد بن قوام موجود ہے اور مؤخرالذکر قسم میں شرح کے بعض بہترین نسخے شامل ہیں۔ مزید برآں، اسی مصنف نے "بحرالفضائل" نام کی ایک اہم فارسی لغت بھی لکھی ہے جسکے تمام دستیاب نسخوں میں صاحب تصنیف کا نام محمد بن قوام بن رستم بدر خزینۃ البلخی الکرنی ظاہر ہے جس سے مصنف کے نام کے بارے میں کسی قسم کا شبہ نہیں رہ جاتا۔ بالفاظ دیگر شارح مخزن اور لغت نویس ایک ہی شخص ہیں اور وہ محمد بن قوام بن رستم ہیں۔ نیز مندرجہ ذیل نکات اس بات کا بین ثبوت ہیں کہ شارح اور شاعر مطہر ایک شخص نہیں تھے اور ہو بھی نہیں سکتے:

(۱) شارح نے اپنی "شرح مخزن" میں ان الفاظ سے مطہر کو یاد کیا ہے: "افضل العصر مولانا مطہر فرماید"۔ یہ جملہ دو الگ الگ شخصیات کا تعین کر دیتا ہے۔

(۲) شرح ۸۹۵ھ میں لکھی گئی اور فرہنگ بیالیس سال بعد لگ بھگ ۸۳۷ھ میں (۲) تصنیف ہوئی۔ اس سے ثابت ہے کہ پہلی کتاب مصنف کے ابتدائی آثار میں سے ہے۔ مطہر کے بارے میں ہماری معلومات اسکے بالکل برعکس ہیں۔ ہمارا شاعر دور فیروز شاہی کے



آغاز کے آس پاس اپنی شہرت کے عروج پر تھا اور فیروز شاہ ۷۵۲ھ میں تخت نشین ہوا۔ علاوہ ازیں عین الملک کی مدح میں اسکے قصاید، اور ۷۵۷ھ میں شیخ نصیرالدین محمود کی وفات پر اسکا مشہور مرثیہ فیروز شاہ کے ابتدائی دورِ حکومت میں مطہر کے شاعرانہ مقام کی واضح تصدیق کرتے ہیں۔ مطہر جیسا کہ بعد میں آئے گا، ۷۱۶ھ کے آس پاس پیدا ہوا۔ وہ ۸۳۷ھ میں لکھی ہوئی کتاب کا مصنف نہیں ہو سکتا۔ لہذا شارح مخزن الاسرار اور ہمارا شاعر الگ الگ ہیں۔

(۳) اب اصل دیوان سے کچھ ایسے اشعار درج کئے جا رہے ہیں جن سے ثابت ہے کہ شاعر کا تخلص 'مُطَهَّرُ' تھا نہ کہ 'مَظْهَرُ'۔

مُطَهَّرُ در ثناخوانی چو دُر افشاست دربایت  
کنونت از سرِ اخلاص دست اندر دعا کردہ (۴)

مسکین مظفر (مطہر) ست چو در مدح آستانت  
او را ز لطف مرہم جانِ خراب دہ (۵)

مُطَهَّرُ آنکہ درپای سگانش خاک رہ گردد  
بلند اختر سری باید تو آن دولت کجا داری (۶)

مُطَهَّرُ بندہ کمتر کہ میراث پدر دارد  
درین درگہ دعا گوئی درین حضرت ثنا خوانی (۷)

### مولد اور تاریخ پیدائش:

شاعر کی جائے پیدائش کا پتہ نہیں۔ کچھ لوگ اُسے ایرانی بتاتے ہیں اور کچھ مؤرخ ہندوستانی لکھتے ہیں۔ (۸) اسکے دیوان سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسی دوسری جگہ سے ہندوستان آیا۔ عین الملک کی مدح میں وہ لکھتا ہے کہ میں اپنے اعزہ سے منقطع ہو کر بہت دور سے آپکے دیدار کیلئے آیا تھا۔ مثال کے طور پر چند اشعار حسب ذیل ہیں:-

بختِ میمونیت بلندست کہ آورد مرا

در جناب تو جدا کرده ز چندان دور

من از آن قوتِ اخلاص کہ از چندین دور

بستم احرامِ درت با ہمہ خیل و احفاد (۹)

ولی مباد کہ افتد چو من کسی تنها

در این چنین نفسی از دیار و از احباب (۱۰)

اسی طرح مدرسہ فیروز شاہی کے مشہور استاد مولانا جلال الدین رومی سے دہلی میں مستفید ہونے کے لئے اُسے دور سے آنے میں صحرا اور پہاڑ سے گذرنا پڑا۔ اس طرح کی دوری سے مراد دہلی سے دور ہندوستان ہی میں کوئی جگہ بھی ہو سکتی ہے اور یہ بھی ممکن ہے کہ وہ ایرانی رہا ہو جو ہندوستان میں آکر مقیم ہو گیا ہو۔ ہندوستان میں اسکی رہائش کے بارے میں بھی دیوان سے کچھ پتہ نہیں چلتا۔ اسکے لئے پھر ہمیں خارجی شواہد پر سہارا لینا پڑتا ہے جو اس سلسلے میں بھی مختلف ہیں۔ کچھ اُسے کڑہ کا باشندہ قرار دیتے ہیں اور کچھ حضرات اُسے گجراتی لکھتے ہیں۔ چونکہ گجرات میں بھی ایک جگہ کا نام "کری" ہے لہذا کم از کم پروفیسر شیرانی (۱۱) کی رائے میں یقینی طور پر نہیں تو امکانی طور پر تو مظہر کی جائے رہائش "کری" ہو ہی سکتی ہے۔ مگر اندرونی اور بیرونی شواہد کی بنا پر ہمیں بھی فیصلہ کرنا پڑے گا کہ مظہر کڑہ میں مشرقی علاقے میں رہتا تھا۔ اسکے مدوحین میں ملک الشرق خطاب رکھنے والے متعدد اشخاص پائے جاتے ہیں جیسے ملک الشرق ملک عین الملک، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین اور ملک الشرق ملک نظام الملک وغیرہ۔ ان باتوں سے اس کا زیادہ تعلق مشرق ہی سے معلوم ہوتا ہے۔

## خاندانِ حالات:

اسکے آباؤ اجداد کے بارے میں بھی ہمیں علم نہیں ہے۔ البتہ دیوان سے پتہ چلتا ہے کہ اس کا خاندان بہت بڑا تھا چنانچہ خود کہتا ہے۔

ترا خویش و فرزند و خیل و تبار  
فزون از هزارند گر بشمری

اسکا خاندان خوشحال تھا اور خاندان کے بعض افراد اونچے عہدوں پر فائز تھے۔

مثلاً:

من ہم نشین شام و ہم ہم نژاد خان  
من ہمد امیرم و ہم ہمسر وزیر

اسکے والد تغلقوں کے شاہی دربار سے متعلق معلوم ہوتے ہیں جیسا کہ اس شعر سے پتہ چلتا ہے۔

مطہر بندہ کمتر کہ میراث پدردارد  
درین درگہ دعا گوئی درین حضرت ثناخوانی

اس شعر سے بھی اس کا ہندوستانی ہونا ثابت ہوتا ہے۔  
دربار شاہی سے تعلق:

اسکے ابتدائی قصائد میں سے وہ قصیدہ ہے جو ملک عین الملک کی تعریف میں ہے اور اسطرح شروع ہوتا ہے:-

چون برآورد شہنشاہ فلک رایت نور  
شد طراز علمش طلعت شعری عبور

یہ نظم اس وقت لکھی گئی جب عین الملک مشرقی علاقے میں گورنر تھا جیسا کہ یہ شعر شاہد ہے:-

لیک چون مدت خرماتست هنوزم باقی

بود والا ملک الشرق سوی غازی پور

اس سے پتہ چلتا ہے کہ عین الملک محمد بن تغلق شاہ کے دور میں اس علاقے کا گورنر مقرر ہوا۔ نیز یہ کہ مطہر کی شاعری کی شہرت محمد بن تغلق کے دور میں ہی ہو گئی تھی مگر اسکے دربار سے وابستگی کا ثبوت نہیں ملتا۔

تخت دہلی پر فیروز شاہ کے متمکن ہونے کے بعد مطہر نے اپنا تعارف کراتے ہوئے اسکے مدح میں قصائد لکھنے شروع کئے اور شاعر کی حیثیت سے دربار سے وابستگی کی آرزو ظاہر کی۔ کچھ ابتدائی اشعار اسطرح ہیں:-

عہدی چنین مبارک و ملکی چنین لطیف

شاہی چنین کریم و ملوکان چنین مثاب

برخیز این قصیدہ ہم امروز کن تمام

فردا برو بحضرت سلطان کامیاب

فیروز شاہ کہ روز و غا ہر غلام او

صد چون سکندرست و دوصد چون فراسیاب

کئی قصائد میں اس کا ذکر ملتا ہے۔ آخر عین الملک کی سفارش پر شاہی دربار سے تعلق قائم ہو جاتا ہے۔

فیروز شاہ اور اسکے خواص کے علاوہ شاعر نے علما و فضلا اور مشائخ صوفیہ کی شان میں بھی قصائد لکھے ہیں۔

مطہر کے آخری ایام:

مطہر کے آخری دنوں کے بارے میں داخلی شواہد کے علاوہ ہمارے پاس معلومات نہیں ہیں۔ ملک حسام الدین کی مدح میں ہمیں ۷۷۰ ہجری کا ذکر ملتا ہے۔

ترا به هفصد و هفتاد ہجر مدتِ عمر  
چو عمرِ نوح نبی بادِ نہصد و پنجاہ

آگے چلکر سلطان ناصرالدین محمد شاہ کی مدح میں ایک قصیدے  
میں ۷۸۹ھ میں مطہر نے اپنی عمر ۷۳ سال بتائی ہے جہاں ان الفاظ  
میں اپنا حال بیان کرتا ہے:-

من ہم چو دیدم اینکه چو ہفتاد و سہ گذشت  
عمر و فلک بر اینست کہ پشتم دوتا کند  
ابنا و اقربا و تبار و تبع ہنوز  
میخواہدم برنج و تعب مبتلا کند  
در خواستم ز شاہ چو دیہی کہ شہ مرا  
داد این عطا بمرحمت اولاد را کند  
و این خستہ با فراغ نشیند بگوشہ ای  
حمد خدای گوید و شہ را دعا کند

### شخصیت اور کارنامے:

اہل تاریخ و تذکرہ شاعر کی شخصیت اور کارناموں کے بارے میں  
مندرجہ ذیل اطلاعات فراہم کرتے ہیں:

اخبار الاخبار: "مولانا مطہر کڑہ کا ان ہمعصر علماء میں شمار  
ہے جنہوں نے شیخ نصیرالدین محمود سے بیعت کی۔ وہ علم و فضل اور  
فصاحت و بلاغت میں اپنی مثال آپ تھا۔ شیخ کی اس پر خصوصی توجہ  
تھی۔ شیخ کی مدح میں اس کا قصیدہ بھی ہے۔

تذکرہ مصنفین دہلی: "مولانا مطہر سلطان فیروز کا شاعر بلکہ  
اس سے بھی بڑھ کر تھا۔ اس کے اشعار فصاحت و بلاغت سے خالی نہیں  
ہیں۔"

منتخب التواریخ بدایونی: "(فیروز شاہ کے ہمعصر شعرا اور



درباروں میں سے) دوسرا مولانا مظہر کڑہ ہے جسکی اولاد اس وقت شہر لکھنوتی میں آباد ہے۔ وہ باپ دادا کے زمانے سے شرفا میں ہیں چونکہ اسکی ملائی شاعری پر غالب ہے لہذا اسکے اشعار کی زیادہ قدر و قیمت نہیں۔ اسکے باوجود اگر کاوش سے کام لیا جائے تو اسکے کلام میں اچھی اور نادر چیزیں مل جائیں گی۔

احوال الشعرا (بتخانہ) » مظہر انتہائی خوش بیان اور شیریں طرز ہے۔ تاریخوں اور تذکروں میں مجھے اس کا نام نہیں ملا۔ مولانا محمد صوفی مازندرانی "مرتب" بتخانہ کو اس کا کلام خستہ حالت میں دہلی کی پرانی تحریر میں لکھا ملا۔ بغور مطالعہ کے بعد اسکی نقاد طبیعت کو پسند آیا۔ اسکے اشعار آسان اور بے تکلف ہیں۔ اس کا کلام ظاہر کرتا ہے کہ علوم و فنون میں ماہر تھا اور اسکے باپ دادا اعلیٰ سرکاری عہدوں پر تھے۔

عرفات العاشقین: "مولانا مظہر اپنے زمانے کے فضلا اور پختہ کلام شعرا میں سے ہے۔۔۔ اسکی طبیعت موزوں ہے اور اشعار سلیس اور ہموار ہیں۔ میں نے اسکے تقریباً آٹھ ہزار شعر دیکھے۔"

مجمع النفائس: "مولانا مظہر گجراتی، اپنے زمانے کا فاضل اور پختہ کلام شاعر ہے۔۔۔۔۔ بھر حال اسکی طبیعت میں روانی تھی۔"

مخزن الغرائب: "قادر الکلام شاعر ہے۔"

صبح گلشن: "اسکے علم و فضل کا جوہر آزمودہ اور نظم و نثر کی نقد کھری اور خالص ہے۔ وہ شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ کا مرید اور سلطان فیروز شاہ کا مقرب بارگاہ تھا۔ ناظم تبریزی نے اسکو شیریں زبان اور نمکین بیان شاعر لکھا ہے۔"

نزهة الخواطر: "قاضی مظہرالدین کڑہ - شیخ مظہرالدین حنفی کڑوی فاضل، صوفی مشہور علما و فضلا اور جید شعراء میں سے تھا۔"

اسکے اشعار بہترین اور روان ہیں۔ فیروز شاہ کا ندیم اور مقرب تھا۔

مجمع الفصحا: "مظہر ہندی قاضی اگرہ اور باخبر شخص ہے۔"

تاریخ محمدی: "ختم الشعرا مولانا مظہر جو بلاغت و سلاست میں بے نظیر تھا اس پیر با سعادت (شیخ نصیرالدین محمود) سے مریدی کا رشتہ رکھتا تھا اور اسکی (شیخ با صفا کی) مدح میں ایک بلیغ اور روشن قصیدہ لکھا اور بیعت کے وقت اس پیر با سعادت کے سامنے پڑھا اور گوناگوں عنایتوں سے مخصوص ہوا۔ قصیدہ مذکور انتہائی لمبا ہے مختصر کر کے اس تاریخ میں لایا گیا ہے تاکہ قارئین کو نفع ہو۔" «ختم الشعرا مولانا مظہر نے اس مرد خدا شیخ باصفا کے مرثیہ کے بارے میں ایک طویل اور روشن قصیدہ لکھا ہے۔ مختصر کر کے اس تاریخ میں درج کیا گیا ہے۔"

"ختم الشعرا مولانا مظہر نے اس بندہ پرور بادشاہ (فیروز شاہ) کی مدح میں ایک بلیغ و طویل قصیدہ کہا ہے اور ابتدائے جلوس سے دارالحکومت دہلی پہنچنے تک شاہی جہنڈوں کی پوری کیفیت و شرح اسمیں درج کی ہے۔ اسمیں سے چند ابیات مختصر کر کے...."

"ختم الشعرا مولانا مظہر سب سے زیادہ قرب اور اختصاص رکھتا تھا اور تشریفات و انعامات سے مخصوص و ممتاز ہوتا تھا چنانچہ مولانای مذکور کا اکثر دیوان اس بادشاہ کی تعریفوں سے پُر ہے اور اس پسندیدہ نشانیوں والے بادشاہ کی کیفیت جسکی پوری تفصیل ہے مولانای مذکور کے چند اشعار میں، جو اس زبردست حکومت کے لیے دعا کے طور پر ہیں، مختصراً بیان کی گئی ہے۔"

مولانا مظہر کی اعلیٰ شخصیت اور علمیت سے متعلق محمد بن قوام بلخی الکرنی جیسے دانشمند کی چشم دید شہادت موجود ہے جس نے اپنی مشہور تصانیف "شرح مخزن الاسرار" اور "بحر الفضائل" (فارسی

کی (فرہنگ) ۷۹۵ اور ۸۳۷ء کے دوران تیار کیں۔ اس لئے مولانا مظہر کے مندرجہ ذیل شعر کا حوالہ اپنی فرہنگ میں اس طرح دیا ہے »افضل العصر مولانا مظہر فرماید: «

در سخاوت بکو دکان ماند  
بدھد زود و زود بستاند

»فرہنگ جہانگیری« اور »انجمن آرای ناصری« میں بعض الفاظ کی تشریح کیلئے مظہر کے اشعار کو دلیل بنایا گیا ہے جو فارسی زبان پر شاعر کی استادی کا ثبوت ہے۔

جدید مقالہ نگار (جنکے نام اس مقالہ کے شروع میں درج ہیں) بھی شاعر کے قابل تحسین اوصاف کے قائل ہیں اور انہوں نے موصوف کے کمالات پر خراج عقیدت پیش کیا ہے۔

مظہر نے عربی اشعار بھی لکھے ہیں جو دیوان میں دیکھے جاسکتے ہیں مگر غیر عربی دان کاتبوں کی غلطی سے پوری طرح خواندنی نہیں ہیں۔ یہ اسکی عربی زبان پر قدرت کا ثبوت ہیں۔ عربی و فارسی کے اسکے کلام سے بھی مختلف علوم و فنون میں اسکی مہارت ظاہر ہے۔ اسی طرح جابجا عربی و فارسی کے مشہور شعرا و ادباء اور حکیموں و فلسفیوں اور مستند و معرکۃ الآراء کتب کا ذکر اسکی قابلیت و لیاقت کی دلیلیں ہیں۔

دیوان مظہر کی تاریخ و ثقافتیں اہمیت جیسا کہ خارجی و داخلی شواہد سے ثابت ہوا ہے مظہر کڑہ (الہ آباد) کا رہنے والا تھا۔ تعلقوں خصوصاً فیروز شاہ تغلق (۷۵۲-۷۹۰ء) سے اس کا خاص تعلق تھا۔ اسکے دیوان کا ابھی تک مکمل نسخہ نہیں مل سکا مگر ناقص المخطوطات کے علاوہ معاصر اور بعد کی تصانیف سے اسکے تقریباً چھ ہزار اشعار جمع کئے گئے ہیں۔ بعض تذکرہ نگاروں نے اسکے

اشعار بیس ہزار تک لکھے ہیں۔ شاعر کے ہمعصر اور «شرح مخزن اسرار» (۱۲) و «بحرالفضائل» (۱۳) کے مصنف محمد بن قوام نے اُسے «افضل العصر» کا خطاب دیا ہے۔ «تاریخ محمدی» (۱۴) میں محمد بہامد خانی نے ہمارے شاعر کو «ختم الشعرا مولانا مطہر» کے القاب سے جا بجا یاد کیا ہے۔ قرائن سے اندازہ ہوتا ہے کہ اسکی تاریخ پیدائش اور تاریخ وفات ۱۶ھ اور ۹۶ھ ہیں۔ آئندہ صفحات میں دیوانِ مطہر کی علمی، ثقافتی اور تاریخی اہمیت کو بیان کیا گیا ہے۔ اور حسبِ موقع اشعار پیش کئے گئے ہیں۔ مطہر کو ایک طرف تو فیروز شاہ تغلق کا مقرب اور درباری شاعر ہونے کا شرف حاصل تھا اور دوسری طرف حضرت نظام الدین اولیاء (رح) کے جلیل القدر خلیفہ خواجہ نصیرالدین محمود چراغ دہلی کی خصوصی توجہ اور نسبت بیعت حاصل تھی۔ دیوان میں زیادہ تر قصائد اور بند شامل ہیں۔ جن میں فیروز شاہ تغلق، ناصرالدین محمد شاہ تغلق ان کے امراء و خواص جیسے ملک الشرق ملک عین الملک ماہرو، ملک الشرق ملک حسام الدین، ملک شمس الدین سلیمان بن مروان شاہ، ملکزادہ حاجی سیف الدین، ملکزادہ اختیارالدین، ملک الشرق ملک علاؤالدین، ملک الشرق ملک نظام الملک، ملک سعد بن سلیمان، ملک علی، شمس الحق ایرانشاہ، خواجہ حاجی، خواجہ ضیاء الدین، خواجہ محمود، میر یوسف اور ادباء و شعرا و علماء و مشائخ جیسے استاد جمال الدین استاجی (۱۵)، مولانا جلال الدین رومی (پرنسپل فیروز شاہی کالج)، خواجہ نصیرالدین محمود، انکے بھانجے شیخ زین الدین اور صدرالشیوخ خواجہ شمس الدین وغیرہ کی مدح کی گئی ہے۔

بد قسمتی سے دیوان کا ایک حصہ دستیاب نہیں ہو سکا۔ مگر جتنا موجود ہے اس سے پتہ چلتا ہے کہ مطہر محض شاعر ہی نہیں تھا بلکہ وہ اپنے گرد و پیش کے حالات و واقعات سے پوری طرح باخبر تھا لہذا اسکے کلام سے اس دور کے سیاسی و سماجی حالات کا مطالعہ اور ثقافتی و تاریخی



نقطہ نظر سے اس کے دیوان کا جائزہ مستحسن اور مفید معلومات کا ذریعہ ہے۔

دیوان میں ایسے متعدد تاریخی واقعات ملتے ہیں جن کی تائید معاصر یا بعد کی تواریخ سے بھی ہوتی ہے، مثلاً:-

۱. ابتدا میں عین الملک دہلی دربار میں ممتاز عہدہ پر فائز تھا مگر بعد میں وزیراعظم خانجہان اور اس کے درمیان کشیدگی کی بنا پر اُسے معطل کر دیا گیا۔ تعطل کی مختصر مدت میں عین الملک بادشاہ کی خدمت میں حاضر نہیں ہوا۔ بہر حال عین الملک کو بحالی کے بعد خانجہان کی ماتحتی سے ہٹا کر ملتان کا گورنر بنا دیا گیا (۱۶)۔ ایتے مدوح کی بحالی پر شاعر کی خوشی فطری چیز تھی لہذا اس کا اظہار اشعار میں اس طرح کیا

حمد حق را کہ رسید آنچه مراد دل ماست

و آنچه از حضرت حق جان مہبان می خواست

خاک در چشم بدان کردہ بکام دل دوست

آفتاب علمش عرصہ عالم آراست

باز در مسند شاہی بسعادت بنشست

باز آواز طرب غلغلہ در عالم خاست

الحق آن مقدم میمون چہ مبارک عیدست

وین سحرگاہ منور کہ ہمایون چو ہماست

روز شادی و خوشی وقت سماع و طربست

نوبت نوش و نشاطست و گہ نشوونماست

ملک الشرق فلک قدر ملک عین الملک

کافتاب اکرم و سایہ الطاف خداست (۱۷)

۲. سلطان فیروز شاہ تغلق تاریخ میں عظیم معمار کی حیثیت سے

مشہور ہے۔ اس نے بہت سی عمارتیں بنوائیں، نہریں کھدوائیں، بہت سے



شہر بسائے دیوان کے بہت سے اشعار سے تعمیرات اور شہروں کی آبادی کا پتہ چلتا ہے۔ مثلاً ذیل کے اشعار ملاحظہ ہوں:-

فیروز شہ کہ خاطر فرخندہ رای اور  
حکمت شعار ساخت و شریعت دثار کرد  
چندان رباط و مدرسہ و خانقاہ ساخت  
چندان سرائے و مسجد و حوض و حصار کرد  
کز آب سند تا در دہلی ہمہ دیار کرد  
از باغ و کشت جنت و دارالقرار کرد  
شہری دگر چو خلد برین برکنار جون  
آباد ہم بنام شہ نامدار کرد (۷۸)

اشعار مذکورہ میں شریعت کو اپنا قانون بنانے اور جابجا مدرسے، خانقاہیں، مسجدیں، سرائے، مسافر خانے، حوض، قلعے بنوانے کا ذکر ہے۔ نیز یہ کہ دریائے سندھ سے دہلی تک باغات اور کھیتوں کا بیان ہے۔ آخری بیت میں دریائے جمنا کے کنارے شہر فیروز آباد کے بسانے کا ذکر ہے۔ اور مندرجہ ذیل شہر اسلام آباد کی آبادی کی طرف اشارہ کرتے ہیں:-

حبذا باغ ارم بقعہ اسلام آباد  
کہ بر اسلام بنا کردن او میمون باد  
خاصہ بر ذات خداوند ملک عین الملک  
کہ بیاراست جہان را از دو نفس دانش و داد (۷۹)

دوسرے شعر میں اسلام آباد سے عین الملک کی نسبت ثابت ہے۔

فیروز آباد

حبذا شہر گزین حضرت فیروز آباد

کہ در و جوی خلودست بناھا بغداد

ہر طرف طرفہ عمارت ارم ذات عماد

ہر سوی نزہت صحرا و تماشاوی سواد

نہایت زلف آ لشکر آسودہ رعیت خوش و بازاری شاد

اینگنہ اینک آن شہر گز انصاف سخن خواہی داد

کو بگو در ہمہ آفاق کسی دارد یاد

اینچنین جتنی آراستہ بر آب روان (۲۰)

اینچنین شہر نکو در ہمہ آفاق کجاست

و اینچنین قصر ز شاہان جہانگیر کراست

کاب او آب حیاتست و ہوا جان افزاست

آن نم چشمہ خضروان دم عیسی بدعاست (۲۱)

فیروز آباد کی تاسیس کے بارے میں تاریخ فیروز شاہی میں شمس

سراج عقیف کی امعاصر شہادت اسطرح ہے: «دہلی کے قرب و جوار

میں .... دریای جمنا کے کنارے موضع کاوین کی زمین منتخب کی گئی

اور شہر فیروز آباد کی بنیاد لکھنوتی کیلئے دوبارہ روانہ ہونے سے پہلے

پڑی» (۲۲)

### قصر شہنشاہی

قصری درو چون ماہ برآورد و چون نجوم

برگرد خانہای ملک کبار کرد (۲۳)

یارب این قصر چہ قصرست کہ دل بر بودست

و این چہ جایست کزو راحت جان افزودست

قصر گر اینست عبارات جہان بیہودست

وانکہ کردست جز این یاد ہوا پیہودست

چرخ ہر منظر او نقطہ نیل اندودست

تابگردش نرسد چشم رخی از دوران (۲۴)

ان اشعار میں شاہی محل کو عالم میں بے نظیر اور چاند کی طرح

بتایا جس کے ارد گرد امرا و وزراء کے گھر ستاروں کی طرح ہیں۔ آئندہ

شعروں میں محل کے گنبد کی خوبصورتی، نقش و نگار، آسمان کی طرح اسکی بلندی، درودیوار اور جنت کی طرح باغ و بہار کا نقشہ کھینچا ہے:-

### قُبَّہ قصر

قُبَّہ قصرِ ہمایونِ شہ شیر شکار  
کہ بطینت چو بہشتست بزینت چو بہار  
آسمانی ز نجوم ست پر از نقش و نگار  
بوستانی ز ریاحین است پر از مشک و تار  
قصرِ ہمدان وارم صحنِ وی و صفہ بار  
طاقِ کسریش در و سد سکندر دیوار  
لاجوردش ز سپہرست و سپیدہ ز اشجار  
آبِ زر ریختہ بر چشمہ خورشید روان (۲۵)

### مسجد جامع

یحییٰ بن احمد کی تاریخ مہاکشاہی میں فیروز شاہی جامع مسجد اور مدرسہ کا ذکر اسطرح آتا ہے:- «اُسی سال (یعنی ۷۵۳ ہجری) کوشک کے پاس جامع مسجد اور حوضِ خاص پر مدرسہ تعمیر کیا»۔  
مظہر نے اس بلند، بے نظیر، بہترین سنگ مرمر سے بنی ہوئی اور طاقوں سے بھری ہوئی جامع کا یوں نقشہ کھینچا ہے:-

مسجد جامع او بستہ ز جوزاست نطق  
طاق در طاق یکی عالم و در عالم طاق  
بر سماکین سر و بر سمنک الارض ساق  
خود چنان جای ندیدست کسی در آفاق  
نہ در اطرافِ خراسان نہ در اقصای عراق  
نہ در اقلیم خطا و نہ حدودِ خفجاق

ہمہ از سنگ رخام ست روشہا و رواق

ہمہ از مرمر صافی ست ستون بر اطلاق

طاقہایش ہمہ عالی و طبقہای براق

منبرش نادر و محراب عجیب الالوان (۲۶)

### رصد گاہ

شمس سراج عقیق نے رصد گاہ کا ذکر یوں کیا ہے:- «ان نادرات میں سے ایک طاس گھڑیالہ تھا۔ جب سلطان فیروز شاہ ٹھنڈہ کی مہم سے واپس دہلی شہر میں آیا.... طاس گھڑیالہ کو قائم کرنے کیلئے غور و خوض کی نشست رکھی۔ اسی میں حضرت شاہ فیروز اور دربار کے نجومیوں کو کئی دن ہو گئے.... اور اس طاس گھڑیالہ کو شہر فیروز آباد کے شاہی دربار پر لگا دیا تھا۔ (۲۷) مطہر نے مندرجہ ذیل شعروں میں بتایا ہے کہ تاریک راتوں اور ابر کے دنوں میں نماز و روزہ کے اوقات جاننے کے لئے پبلک کی سہولت کے پیش نظر ایک بہت بڑی گھڑی شاہی عمارت کی بلندی پر نصب کی گئی۔ اشعار ملاحظہ ہوں:-

طاسی برای معرفت وقت و ساعتش

ترتیب بر بلندی ایوان بکار کرد

روشن بروز ابر و بہ شبہای تار کرد (۲۸)

### منارہ زرین

آستان شای ستونبست و یک پارہ سنگ

گاؤ دم رفتہ از بنیاد پہن بالا تنگ

پا بقعر ثری سر بسر ہفت اورنگ

زیر و بالاش ہم از زرطلی آتش رنگ

می نماید چو یکی کوہ زر از صد فرسنگ

ہمچو خورشید کہ در صبح ابرون تازد خنگ

نبرد مرغ در اوجش نہ عقاب و نہ کلنگ  
نرسد تیر بہ نیش نہ خطائی نہ خدنگ (۲۹)

عفیف کے بیان سے اسکی اسطرح تائید ہوتی ہے:- «جب سلطان فیروز شاہ.... ٹھنڈے کی مہم سے دہلی شہر میں آیا... مصلحتِ خداوندی سے دہلی کے اطراف میں دو سنگین منارے تھے ایک تو پہاڑ کے دامن میں (شقِ سالورہ و خضر آباد کے) گاؤں توپڑہ کی حد میں تھا اور دوسرا منارہ قصبہ میرٹھ کے قرب و جوار میں.... ایک کو فیروز آباد کے محل کے اندر جمعہ مسجد کے قریب نصب کر دیا اور منارہ زرین نام رکھا اور دوسرے کو بڑی محنت اور حکمتوں سے شکار کے محل میں لگا دیا.» (۳۰)

### مدرسہ شاہی

حوضِ خاص کے جنوبی کنارے پر (جہاں تغلق جنگ جیت کر بر سرِ اقتدار آیا) فیروز شاہ نے ۱۳۵۲/۵۷۵۳ ع میں ایک عظیم الشان مدرسہ تعمیر کیا جو راجدھانی (دہلی) کی انتہائی محیرِ العقول اور رعب دار عمارتوں میں سے تھا۔ بقول برنی «اسکے کروف، تعمیری تناسب اور خوشگوار فضا نے اسے اس قدر تادیر روزگار بنا دیا تھا کہ اگر سنمار کے خورنق اور کسری کے محل پر برتری کا دعویٰ کرتا تو حق بجانب تھا۔ اسکی تعلیمی شہرت اسقدر عام ہوئی کہ اطرافِ ملک سے لوگوں کا اڑدھام ہو گیا۔ مطہر اپنے دوست کے جذبات کی اسطرح ترجمانی کرتا ہے:-

گفت الحق چو چنین است چہ دولت بہ از آن  
کہ روم با تو بہم زانکہ من از سرو جہار  
صفتِ حضرتِ دہلی و قاشا کہ شہر  
رونقِ قصرِ ہمایون و عماراتِ حصار  
سالہا شد ز کسان میشنوم اندر گوش  
آرزو ہاست کہ از چشم بینم یکبار (۳۱)



محل کے گنبد اور مدرسے کے بارے میں یوں نقشہ کشی کرتا

ہے:

راستی چونکہ بدیدم ہمہ آن ساحت صحن

وان سر گنبد و آن چشمہ روشن بکنار

قبة قصر چوماہی و کواکب برگرد

صوفیان و خدم و سائر خلق دوار

گفت اینست مگر روضہ رضوان کہ درو

روح و ریحان بہشت است و دم دار قرار

گفتم اینست هنوز اول بیت المعمور

باش تا جنت فردوس بینی و انہار

اندر آی ز در مدرسہ شاہ جہان

آسمانی نگری تازہ جہانی ز انوار

بینی آنجا کہ درین عمر ندیدست کسی

آنچنان جای نہ در گوش شنیدہ اخبار

نہ چنان جای بہ ہمدان نہ خورتق نہ سدیر

نہ چنان نقش بہ روم و نہ بچین نہ بلغار (۳۲)

»فیروز شاہی حکومت اسکی خیر گیری اور قیام کیلئے دل کھول کر

خرج کرتی تھی۔ ایرانی، دہلی کے بہت سے باشندوں نے اپنے پرانے گھر

چھوڑ کر مدرسے کے پاس نئے گھر بنالئے۔ تھوڑے ہی دنوں میں حوض

خاص کے کناروں پر مدرسہ کا قصبہ وجود میں آگیا جو بعد میں چودھویں

صدی میں علمی سرگرمی اور چہل پہل کا مرکز بن گیا۔

فیروز شاہی مدرسہ ایک دو منزلہ عمارت تھی جسکے محرابی

دالان اور کھڑکیاں حوض کی جانب ابھری ہوئی تھیں۔ اس کا سامنے کا

حصہ ہندی ستونوں اور اسلامی محرابوں کا حسین امتزاج پیش کرتا تھا۔

ہر داخل ہونے والا دروازہ میں قدم رکھتے ہی اپنے آپکو پرہیز باغ میں

پاتا تھا جہاں ہر طرف روشیں اور راستے کھلے ہوئے خوشنما پھولوں سے مزین ہوں اور پھلوں کے لدے ہوئے درختوں پر خوش آواز پرندے چہچہا رہے ہوں۔ اس مدرسے میں تھوڑی دیر ٹھہرنا آنکھوں کیلئے طراوت اور دماغ کیلئے ضیافت کا سامان تھا۔» (۳۳)

مظہر نے دارالسلطنت (دہلی) اور مدرسہ وغیرہ کی اس طرح منظر کشی کی ہے:-

شہر آراستہ دیدیم چو فردوسِ برین  
کوثری درتہ او موجزنانِ دریا سار  
مرغ و ماغ و بط و سرخاب درانِ صحنِ کبود  
فوج در فوج روان گشتہ چو صفہای سوار  
باد ہر آب زرہ ساختہ و بلبلہ خود  
ماہیان تیغ زن و باخہ شدہ اسپردار  
راست چون لشکرِ ترکان میان لبِ رود  
ساحل آب گرفتہ سپہ بُو تیمار  
اول از در کہ درون افت دران فرخ جای  
عرصہ ای دید چو صحرای بہشتی ہموار

صحنِ او روح فزا ساخت او جان پرور  
خاک او مشک فشان نکھت او عنبرِ بار  
سبزہ و ستیل و زلفِ خان و گل و لالہ درو  
رستہ و آراستہ چندانک کند چشم تو کار  
نار و نارنج و ترنج و بہ و سیب و انگور  
در رسانیدہ درو میوہ امسال بیار

بلبلانِ نغمہ سرایندہ ز ہر سوی گوئی  
چنگ دارند بچنگ اندرو نی در منقار  
اس باغ میں دس گیارہ فٹ اونچا ایک پجوترہ تھا جسکی المبائی

اور چوڑائی چالیس ہاتھ تھی اور چھت گنبد دار تھی۔ مظہر نے اپنے  
تاثرات کو اس طرح منظوم کیا ہے:

واندران باغ یکی فرش بیالای دو مزد  
طول و پهنایش ز ہر سوی چہل رش بشمار  
قبہ ای بر سرش افراشته تا طارم ماہ  
کہ چو خورشید درو خیرہ ہی شد دیدار  
بام و برجش بزر آراستہ چون روی عروس  
درو دیوار جلا دادہ بطلق آئینہ وار  
قصر مانیش رف و باغی ارم ساحت صحن  
طاقی کسریش در و سد سکندر دیوار  
سطح او را ز رخ روشن جوزا شنگرف  
سقف او را ز پر سبز ملک زنگار  
چونہ و سنگ جدارش ہمہ قلعی و رخام  
تختہ و چویدرش صندل چین عود قمار

اس وسیع اور مرتب و منظم باغ کے بیچوں بیچ مدرسہ کی کشادہ  
عمارت واقع تھی جسکی دیواروں پر ابرق اور طلق کی چکنی اور چمکدار  
پالش تھی اور ملمع کاری کیوجہ سے انسانی جسم کا عکس پڑتا تھا  
گنبدوں اور اونچی ہموار جگہوں پر فیاضی کیساتھ سنہرا روغن کیا گیا  
تھا۔ جب اس بلند اور عظیم عمارت کا عکس حوض خاص کے پانی کی  
پرسکون اور شفاف سطح پر پڑتا تھا تو تماشائیوں کی آنکھیں خیرہ ہو جاتی  
تھیں۔ درس کے بہت سارے ہالوں کے علاوہ چار دیواری کے اندر ہی  
معلمین و متعلمین کے لئے قیامگاہیں تھیں، آنے جانے والوں کے لیے  
مہمان خانے تھے، کشادہ مسجد تھی، آئندہ و مؤذنین کیلئے کمرے تھے،  
دینی اعمال عبادات و مراقبہ میں منہمک رہنے والوں کیلئے حجرے تھے،  
مدرسے کے ہر کونے میں شیراز، یمن و دمشق کے آرام دہ قالین بچھے

ہوئے تھے۔ مطہر لکھتا ہے:-

وز بساطِ یمن و مفرشِ شیراز و دمشق  
ہمہ آراستہ بیرون و درونش چو نگار

جب مطہر کے دوست نے حیرت سے اس جگہ کے بارے میں پوچھا  
تو اسنے ایک ایک چیز سے اسے اسطرح واقف کیا:-

چون نظر کرد در این گنبد گردون فرسای  
رنگ برگشت ز رویش چو پری دیدہ صفار  
گفت این جای چہ جایست بدین زینت و زیب  
باز این باغ چہ باغیست ز انواع ثمار  
گفتم این مدرسه و باغ شہنشاہ جہانست  
اندرون آی کہ یک حسن بینی بہ ہزار  
چون درآمد ز درش دید دران جنت خلد  
قاضدان صف زدہ ہر سوی ملائک کردار

جیسا کہ ایک اعلیٰ تعلیمی ادارے سے توقع تھی فیروز شاہی  
مدرسہ کے مدرسین میں بڑے بڑے علماء شامل تھے۔ جو اپنے اپنے  
مخصوص مضامین میں امتیازی شان رکھتے تھے:-

عالمانِ عربی لفظ و عراقی دانش  
ہمہ درجہ شامی و بمصری دستار  
ہریکی نادرہ دہر در انواع ہنر  
ہریکی واسطہ عقل در اطراف دیار  
در فقاہت بیخارا و سمرقند نشان  
در بلاغت بحجاز و یمن مجد و مشار

ادارہ کا پرنسپل مولانا جلال الدین رومی اپنے زمانے کا مانا ہوا  
عالم تھا۔ معاصر مصنفین اس مدرسہ کا مفصل نصاب تعلیم نہیں دیتے۔  
بہر حال برنی نے تفسیر، حدیث اور فقہ کا خاص طور پر ذکر کیا ہے۔

اساتذہ مدرسہ بقول مظہر، شامی جہ اور مصری دستار پہنتے تھے۔ قرون وسطیٰ میں متعلمین و معلمین کا باہمی قرب و اختلاط تعلیم و تدریس کا جزو لازم سمجھا جاتا تھا اور فیروز شاہی مدرسہ نے ان صحت مند روایات کو مؤثر انداز میں برقرار رکھا۔

درس کے کمرے طلبہ و غیر طلبہ، مقیمین و واردین سب کیلئے یکساں طور پر کھلے ہوئے تھے۔ مظہر نے اپنے دوست کے ہمراہ مولانا جلال الدین کے درس میں شرکت کی چنانچہ کہتا ہے:-  
پس نشستیم و ز گفتارش انواع علوم  
اخذ کردیم ز تفسیر و اصول و اخبار

ازمنہ وسطیٰ کے اسلامی طرز تعلیم میں اساتذہ کی نگرانی میں طلبہ کی باہمی بحث و تکرار پر بڑا زور دیا جاتا تھا تاکہ انکی ذہنی صلاحیتوں میں جلا اور نکھار آجائے۔ فیروز شاہی مدرسہ نے اس اہم طرز تعلیم کو ذرا بھی فراموش نہیں کیا۔ چنانچہ جب مظہر نے مدرسے میں گشت کیا تو طلبہ علمی مباحثہ میں مشغول تھے:-  
ہمچنان یکدگر از طالبعلمان ہر سوی  
بر فلک برده صدا از غلغل و بحث و تکرار

حکومت فیاضی کیساتھ اساتذہ و طلبہ کے اخراجات برداشت کرتی تھی۔ ہوسٹل میں رہنے والوں کیلئے شاہی پیمانے پر انتظامات ہوتے تھے۔ اشعار ذیل میں دسترخوان پر انواع و اقسام کے ماکولات و مشروبات کا ذکر ہے۔  
ہمچنان ہر شے آسمان و رنگ بیاں است زنان مایہ ای  
ہمچنان ہر شے در کاسہ و صحن درو ہمچو کواکب بکنار است  
ہمہ دراج و کبوتر بچہ و کبک و کلنگ  
ہمچنان ہر شے در ماہی و مرغ مسمن برہ کوہ وقار



ناردان و شکر و لوز و نوافج در وی  
 زعفران صندل و مشک و همه چیز از ابزار  
 ترشہ ملا کر انار کا شربت دسترخوان پر پلایا جاتا تھا۔ کھانے کے  
 بعد سونے چاندی کی پلیٹوں میں پان لائے جاتے تھے۔ اب ذرا مطہر کے  
 الفاظ میں پان کی تعریف سنئے:-

برگ داران شدہ دردادن تببول دوان  
 برگ دانہای زر وسیم گرفته بکنار  
 بیرہا چون گل صد برگ چو گل (تازہ و تر)  
 دوختہ آن گل صد برگ بیک سوزن بخار  
 زعفران رنگ ولقد مزہ و عنبر بوی  
 چرب پھلو و تراندام و ملفط رخسار

شاہی ضیافت کے بعد دعا کا اہتمام تھا:-

دست برداشت ثنا خوان و دعا کرد آغاز  
 بنوایی کہ دیش بود مگر موسیقار  
 دولت شاہ زمان ہمچو زمان دائم کن  
 سایہ شاہ جہان بر سر ما قائم دار  
 نور چشمان جہانجوی جوان بختش را  
 در برش پیرکن و در نظرش برخوردار

مختصر یہ کہ مطہر کا مدرسہ شاہی کا بیان اس دور کے سماجی  
 اور ثقافتی مطالعہ کیلئے مفید معلومات فراہم کرتا ہے قاری آسانی سے  
 عمارات، ظاہری و علمی ماحول، طریقہ تعلیم مثلاً سیمینار سسٹم، کھانے  
 کی انواع و اقسام، ضیافت کی ترتیب اور اساتذہ کے لباس وغیرہ کے  
 بارے میں تفصیلات سمجھ سکتا ہے۔

## خانقاہ حضرت نظام الدین اولیا (رح)

خانقاہ کا ماحول اس انداز میں بیان کیا ہے:

بدگر صفہ رسیدیم چو ایوان بہشت  
عارفان جمع بدیدیم چو اصحاب الغار  
ہمہ ابدال شکندرا دل و مہدی سیرت  
ہمہ اوتاد مسیحا نفس و خضر شفا  
ہمہ را جامہ سیاہ و ہمہ را نامہ سفید  
ہمہ را روی ز نور و ہمہ را سینہ ز نار  
پیر آن ملت سجادہ نشین آزادی  
کہ ہمی تافت جبینش چو شمس و اقمار

سجادہ نشین جس سے مطہر نے اپنے دوست کو متعارف کیا  
مشہور بزرگ شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ملتانی کے صاحبزادے اور  
دہلی کے شیخ الاسلام شیخ صدر الدین تھے، ہمارا شاعر انکی اس طرح  
تعریف کرتا ہے:-

شیخ الاسلام جہان قطب زمان صدر الدین  
انکہ در خلعت او ہست جہان را اقرار  
مشرق نور ازل مشرق احکام ضمیر  
محرم کعبہ جان محرم سر الاسرار  
مخفی دین خلف شیخ بہاء الملت  
زکریا کہ بدو فخر کند خویش و تبار  
واقعات مفصل بیان کئے۔ غالباً وہ قصیدہ جسکی طرف اشارہ کیا گیا ہے:  
اس طرح شروع ہوتا ہے اور اس میں سو شعر ہیں:-  
شاہ زمان کہ روی زمین چون نگار کرد

و ز تیغ ببقرار جهان را قرار کرد

منگولوں سے فیروز شاہ کی لڑائی اور مؤخرالذکر کے وزیر کی بغاوت کا اسطرح ذکر کیا ہے:-

آن شاہ چون بملکت دارالبقا شتافت  
نوبت سپرد در کف این شاہ بختیار  
اول مصاف رزم کہ بعد از جلوس شد  
بودش بخت.... مغلان حرام خوار  
چندین بریخت خون مغل کز نم زمین  
برمی رود هنوز سوی آسمان بخار  
آمد خبر براه کہ در شهر فتنه ای  
کرد آن وزیر پیر بد اندیش نابکار  
و آن پیر طوف کرده ز دستار در گلو  
اندر میان ستادہ سیدہ روی شرمسار

### صحابہ ستہ اور غلط فہمی کا ازالہ

دیوان مطہر کے ذریعے بعض مشکوک تاریخی بیانات کی اصلاح ہوتی ہے مثلاً عام طور پر تسلیم کیا جاتا ہے کہ کتب احادیث خصوصاً صحاح ستہ کو شیخ عبدالحق محدث دہلوی (رح ۱۰۵۲ ۱۶۳۲ ہجری/ عیسوی) کے زمانے تک یا بقول بعض شیخ ولی اللہ دہلوی (رح ۱۱۷۶ ۱۷۶۲ ہجری/ عیسوی) کے وقت تک ہندوستان میں لوگ نہیں جانتے تھے مگر ہم دیکھتے ہیں کہ فیروز شاہی کالج میں "پنج سنن" یعنی حدیث کی پانچ معیاری کتب کا درس دیا جاتا تھا چنانچہ پرنسپل مولانا جلال الدین رومی کے فضل و کمال کے سلسلے میں ہمیں مطہر کا یہ شعر ملتا ہے:-

راوی ہفت قرائت سند چارہ علم

شارح پنج سنان مفتی مذهب ہر چار

### شجرہ مشائخ چشتیہ

ایک طویل قصیدہ میں رسول پاک صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سے لیکر شیخ رکن الدین رح تک مشائخ چشتیہ کا ذکر ہے۔ اس تاریخی اہمیت کے حامل قصیدہ کی ابتدا یوں ہوتی ہے:-

مجرد شواہد دین و دنیا قلندر

کہ راہ حقیقی است زین ہر دو برتر

### جشن عید

قصیدہ نمبر ۲۲ جس کا مطلع "مقدم عید ما مبارک باد- برادر پادشا مبارک باد" ہے ثقافتی نقطہ نظر سے بہت اہم ہے اس سے دور فیروز شاہی کی مختلف رسموں پر روشنی پڑتی ہے۔ طوالت کے خوف سے دو شعر پیش خدمت ہیں:-

ساخن درمیان ہر باغی نخل طوبی نما مبارکباد

مفرشی از حریر گستردن سبز چون گندنا مبارک باد

### حواشی

۱- مقالہ دوم، حکایت نمبر ۱۰ از "چهار مقالہ" نظامی عروضی ثرقتندی۔

۲- مصنف ۸۳۷ھ میں اس کتاب کی تصنیف میں مصروف تھا (ملاحظہ ہو

پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ء کے "مخزن" میں چھپا ہوا

مضمون: "ایک قدیم فرہنگ بحر الفضائل"۔

۳- اس پر سیر حاصل بحث کے لئے ملاحظہ ہو پروفیسر نذیر احمد کا جنوری

۱۹۶۷ء کے "معارف" میں چھپا ہوا مضمون "ظہور الاسرار"

۴- دیوان مظہر (مخطوطہ)، تصحیح و ترتیب بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد

لاٹبریری، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ، صفحات بالترتیب ۲۹۲، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۰۳ دیکھئے صفحہ ۹ (حاشیہ) -

۸- عرفات العاشقین، بتخانہ اور مجمع النفائس وغیرہ کے مصنفین کی رائے میں مظہر ایرانی تھا۔ مگر اخبار الاخبار، منتخب التواریخ بدایونی اور ید بیضا وغیرہ میں اسے ہندوستانی لکھا گیا ہے۔

۹ تا ۱۰- مخطوطہ دیوان مظہر، ترتیب و تصحیح عبدالرزاق، مملوکہ آزاد لاٹبریری، علی گڑھ، صفحات ۱۳۳-۶۶ میں دیکھیں۔

۱۱- ان کا مضمون مارچ ۱۹۲۹ء کے مخزن (لاہور) میں دیکھیں۔

۱۲- "شرح مخزن اسرار" محمد بن قوام بن رستم بدر خزائنہ البلخی الکرتی کی ۹۵ھ کی تصنیف ہے۔

۱۳- "بحر الفضائل" بھی محمد بن قوام کی تصنیف ہے جو ۸۳۷ھ میں لکھی گئی۔ دیکھئے پروفیسر شیرانی کا مارچ اور اپریل ۱۹۲۹ء کے "مخزن" (لاہور) میں چھپا ہوا مضمون: "ایک قدیم فرہنگ: بحر الفضائل"۔

۱۴- تاریخ محمدی مؤلفہ محمد بہامد خانی کا مخطوطہ برٹش میوزیم میں ہے مگر اس کا روٹو گراف تین جلدوں میں شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں موجود ہے۔ اس کتاب میں فیروز شاہ تغلق اور شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی کی شان میں مظہر کے قصائد اور مؤخرالذکر کی وفات پر مرثیہ کے چیدہ چیدہ اشعار ہیں۔

۱۵- پروفیسر نذیر احمد، شعبہ فارسی مسلم یونیورسٹی علیگڑھ نے اپنے ایک مضمون میں استاجی کا ذکر کیا ہے اور اس کا کلام بھی نقل کیا ہے۔

۱۶- دیکھئے تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ ضیاءالدین، تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف اور ڈاکٹر محمد شمعون اسرائیلی کا مضمون "مظہر کڑ" "جو انڈیا و ایرانیکا" میں صفحہ ۵۰ پر چھپا تھا۔

۱۷- مخطوطہ دیوان مظہر بقلم عبدالرزاق مملوکہ آزاد لاٹبریری، مسلم یونیورسٹی، صفحہ ۳۵



۱۸- صفحہ ۷۰

۱۹- صفحہ ۶۲

۲۰- صفحہ ۳۲۹

۲۱- صفحہ ۳۳۰

۲۲- تاریخ مبارکشاهی یحیی بن احمد صفحہ ۱۲۲

۲۳- "دیوان مظہر" ترتیب از عبدالرزاق صفحہ ۷۲ (۳)

۲۴- صفحہ ۳۲۹

۲۵- صفحہ ۳۳۰

۲۶- مخطوطہ دیوان مظہر (تصحیح و ترتیب عبدالرزاق) صفحہ ۳۳۱

۲۷- تاریخ فیروز شاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف صفحات ۱۳۲-۲۵۳

۲۸- دیوان صفحہ ۷۲

۲۹- دیوان صفحہ ۳۳۱

۳۰- تاریخ فیروزشاہی مؤلفہ شمس سراج عقیف صفحہ ۱۳۲-۳۰۵

۳۱-۳۲-۳۳- پروفیسر خلیق احمد نظامی شعبہ تاریخ، مسلم یونیورسٹی

"An Indian Medieval Madra-

sah" میں تاریخ فیروز شاہی ضیاء الدین برنی، تاریخ فیروز شاہی عقیف

وغیرہ کے علاوہ مظہر کے ۱۵۱ شعر والے طویل قصیدے سے جا بجا استفادہ

کیا ہے۔ دیوان مظہر (ترتیب و تصحیح عبدالرزاق) میں یہ قصیدہ صفحہ ۹۹

سے شروع ہوتا ہے۔



## بازدید رئیس مؤسسه کیهان از مراکز چاپ اخبار پاکستان

جناب آقای اصغری رئیس مؤسسه کیهان و نماینده مجلس شورای اسلامی در سفر مطالعاتی و فرهنگی کہ در نیمہ اول شہر یورماہ ۱۳۶۹ بہ پاکستان داشتند بہ ہمراہ ہمدکاران در راینز نے سفر ہنگی از روزنامہ ہای کثیر الانتشار مسلم و جنگ بہ ترتیب در اسلام آباد و راولپندی بازدید کردند و از نزدیک بخش ہای مختلف مدیریت، سردبیری، ہیئت تحریریہ، لیٹوگرافی، چاپچانہ و قسمت توزیع را مورد مشاہدہ قرار دادند۔

ایشان ہمچنین با برخی از دست اندکاران این روزنامہ ہا بہ گفتگو پرداختند و در اہمیت رسالت مطبوعات و ارادہ اخبار و تحلیل ہای سیاسی، فرهنگی سالم و صحیح تاکید ورزیدند۔

مستولان و کارکنان این روزنامہ ہا نیز مقدم ایشان را بسیار گرامی داشتند و در مورد بازدید از قسمت ہای مختلف مطالبی در روزنامہ ہای خود منتشر ساختند۔ آقای اصغری ہمچنین بہ مسئولان فرهنگی و علاقہ مندان پاکستان در شستی دیگر قول دادند کہ انتشارات مؤسسہ روزنامہ کیهان بہ موقع بہ دست متقاضیان خارج از کشور برسد۔

مجلہ دانش ضمن تائید اینگونہ بازدید ہا، توسعہ ہر چہ بیشتر حسن روابط فرهنگی مسئولان مطبوعات ایران و پاکستان را آرزوی کند۔

خانم ڈاکٹر قمر غفار علیگ

جامعہ ملیہ اسلامیہ نئی دہلی

## فیضی اور لطیفہ فیاضی

### تبصرہ و تعارف

مغلوں کا ملک الشعراء، دربار اکبری کی جان، نورتنوں کی شان، شیخ ابوالفیض فیضی نہ صرف گوناگوں صفات کی حامل شخصیت کا مالک اور بہت سی تصانیف کا خالق ہے بلکہ اس کی زندگی عروج و زوال کی بذات خود ایک تاریخ بھی ہے، پروفیسر سید نبی ہادی نے اپنی کتاب "مغلوں کے ملک الشعراء" میں فیضی کے بارے میں لکھا ہے:

تقدیر کا فرشتہ بعض اوقات نہایت گمنام لوگوں کو دیکھ کر مسکراتا ہے اور ان کو اپنے قوی بازوؤں پر بٹھا کر بقائے دوام کی بلندیوں کی سمت اڑنے لگتا ہے۔ دنیا سمجھتی ہے اور افسوس کرتی ہے کہ وہ تباہی اور دست برد کا شکار ہو گئے۔ لیکن وہی دست برد ان کے عروج کی راہ کا نقطہ آغاز بن جاتی ہے۔

تاریخ شاہد ہے کہ شیخ مبارک کا بیٹا فیضی اپنے خاندان کے ساتھ ان ہی معاملات اور کیفیات کے ساتھ گزرا۔

فیضی نے اپنے گھر والوں کے ساتھ کیا صعوبتیں نہ اٹھائیں۔

کیا کیا ہم چشموں نے چغلی لگا کر، ان کے خلاف بہکا کر جان سے بیزار نہ کیا کہ فیضی اپنے عزیز و محترم باپ کے سامنے تلوار نیام سے نکال کر آمادہ ہو گیا کہ یا تو آپ ہم لوگوں کو لیکر گھر سے راہ فرار اختیار کیجے ورنہ میں ابھی اپنا کام تمام کیے لیتا ہوں۔ بعد ازیں شیخ مبارک کا اپنے خاندان کے ساتھ گھر سے بے گھر ہونا، پریشان پھرنا، چھپتے چھپاتے دوسروں کے یہاں پناہ لینا، جن میں اپنے بھی شامل ہیں پرائے بھی، مہربان بھی ہیں اور نا مہربان بھی۔ لیکن واقعاً قسمت کا فرشتہ اس سخت کوشی اور لوگوں کے برتاؤ پر خندہ زن تھا کہ ایک دن وہ بھی آتا ہے جب اسی خاندان کے دو فرزندوں کا آستانہ لوگوں کے لئے قبلہ حاجات بن جائے گا۔ اور وہ وقت جلد ہی آیا۔ خوش قسمتی سے شیخ مبارک کے خاندان کی رسائی ایک ہمدرد مرزا عزیز کے ذریعہ اکبر کے دربار تک ہوئی جس کا ذکر "آئین اکبری" میں کیا گیا ہے۔ اور جس کے حوالہ سے شبلی نعمانی نے اپنی تصنیف "شعرالعجم" میں ان الفاظ میں اظہار خیال کیا ہے:

"ابوالفضل نے آئین اکبری میں لکھا ہے ایک امیر نے اکبر کے دربار میں نہایت گستاخانہ سفارش کی۔ اس سے مرزا عزیز ہی مراد ہے۔ مرزا عزیز نے باریا اکبر کو سر دربار سخت و سست کہا اور اکبر یہ کہہ کر چپ ہو جاتا تھا کہ کیا کروں میرے اور مرزا عزیز کے درمیان دودھ کا دریا حائل ہے۔"

دراصل اکبر کے دل میں خود اس خاندان کے لئے نرم گوشہ موجود تھا مگر متعصب مولویوں کے خیال سے خاموش رہتا تھا۔ جیسا کہ مولانا شبلی نے لکھا ہے۔ "گستاخ امیر کے جواب میں اکبر نے کہا کہ "تم کو خبر بھی ہے تمام علماء نے فتوے تیار کئے ہیں اور مجھ کو چین لینے نہیں دیتے کہ جہاں سے ہو شیخ مبارک کا خاندان ڈھونڈ کر پیدا کیا جائے اور اس کو سزا دی جائے۔ مجھ کو شیخ کی قیام گاہ "چور محل" معلوم ہے لیکن



فیضی اور لطیفہ فیاضی

دانستہ ثابت ہوں کہ کل کوئی جاکر شیخ کو دربار میں لاتے۔ "الغرض حالات کی یہ ستم ظریفیاں کچھ تو قسمت کی مریون منت ہیں اور کچھ فیضی اور اس کے خاندان کی افتاد طبع کی بدولت جس کا احساس خود فیضی کو ہے۔

من براہنی میروم کا نجا قدم نا محرم است

از مقامی حرف میگویم کہ دم نا محرم است

بہر حال ہر شب کی ایک سحر ہوتی ہے "پایان شب سپید است" دکھ اور پریشانیوں کا سینہ چاک کر کے شیخ مبارک کے خاندان کی بھتی جگمگاتی صبح طلوع ہوئی اور اکبر کو گویا اپنے جاگتے خوابوں کی تعبیر مل گئی۔ ابوالفضل اور فیضی اکبر کی قوت سماعت و بصارت اور اس کی حکمت عملی کے ہاتھ بن گئے۔ خود فیضی کے بقول:

"کوہکن راتیشہ دادیم و کار آموختیم"

اپنے باریبین جلوس (۱۹۷۲ء) کے موقع پر مغل اعظم شہنشاہ اکبر نے بڑے احترام اور چاؤ سے بلایا، فیضی جس آن بان سے دربار میں پہنچا اور اکبر نے جو قدردانی اور پذیرائی کی اسے دیکھ کر حاسدوں کے سینوں پر سائپ لوٹ گئے اور اس جلن کی آنچ اور قمازت نے فیضی کے مراتب کو جلا بخشی، ابوالفضل نے اپنی "آئین اکبری" اور فیضی نے اپنے دیوان "تباشیر الصبح" کے پہلے نسخہ (۱۹۹۵ء) کے دیباچہ میں اس کا ذکر کیا۔ اور نورالدین عین الملک نے اپنے مرتبہ خطوط "لطیفہ فیاضی" کے مقدمہ میں شامل کیا ہے۔

خواستم خود را بہ پایہ تخت شاہنشہی رسانم و

ظلمت زدای ستارہ بخت شوم ناگاہ منشور التفات حضرت

شاہنشاہ عالم، فرمان روای اعظم، مظہر قدرت

الہی رسیدہ



اس طرح کے القاب و آداب کا خاتمہ ذیل کے اشعار پر ہوتا ہے:

شمع شش طاق و شاہ نہ خرگاہ

بادشاہ زمانہ اکبر شاہ

کہ رخس روز بخت روشن باد

وز بہارش زمانہ گلشن باد

اس کے بعد فیضی دربار اکبری میں پہنچنے کی اطلاع ان الفاظ میں دیتا ہے:

"در زاویہ فقر و فنا گنجیدہ بدو پای دیدہ بشتا

فتم و بہ تقبل پایہ اورنگ والا سر بلند یافتہ نظری کہ

آفتاب بخاک چمن اندازد و سہیل کہ بہ سنگ یمن کند بہ من

کرد. و عنایات پادشاہی چون نعمای الہی بی حساب دیدم.

درخشندہ رقمی کہ از لوحہ سرنوشت من روزگار برخواند و

منت ازل و ابد بر من نہاد نقش استادی شاہزادہ ہای کامگار

بخش بود کہ بشادگری بخت فرخندہ بخدمت تعلیم این

مستخدان انتظام بسلسلہ گوی والہی ممتاز شدم. القصہ

بیدرقہ تربیتش سلوک در مدارج صورت و معنی نمودم و

نشیب و بلندی بہ وادی ظاہر و باطن پیہودم. رفتہ رفتہ در

بندگی تاش شدم. و بسعادت ابد خواجہ تاش گشتم ہم در

حساب امراء در آمدم و ہم خطاب ملک الشعراء گرفتم

اگرچہ شمشیر بہ میان بستہ بودم."

فیضی کی اکثر و بیشتر تصانیف جو اپنے مواد کے اعتبار سے

رنگارنگی کی حامل ہیں، غیر معروف نہیں۔ خود "ملک الشعراء" کا

خطاب رہتی دنیا تک اس کی بقائے دوام کا سبب بن گیا۔ لیکن اس کی

دوسری خصوصیات کو اہل علم نے اس طرح نہیں سراہا جیسا کہ حق تھا۔

جس کا احساس شاعر کو بھی ہے:

امروز نہ شاعر، حکیم

داندہ حادث و قدیم

اصلاً بن کا عربی النسل فیضی ہندوستان کے چمن زاروں کا  
نونہال، اس کی نرم و گرم فضاؤں کا پروردہ، نہ صرف حادث و قدیم کا  
امین ہے بلکہ ایک اچھا نثر نگار بھی ہے جس کا بین ثبوت اس کے وہ  
خطوط ہیں جو اس نے وقتاً فوقتاً مختلف مقامات مثلاً دکن، احمدنگر،  
احمد آباد اور آگرہ وغیرہ سے شہنشاہ اکبر، اپنے وقت کے بعض سلاطین،  
امراء و شرفاء اور اعزا و اقارب کو لکھے اور جن کو اس کے ایرانی  
النسل شاگرد اور بھانجھے نورالدین محمد عبداللہ بن حکیم عین الملک نے  
"لطیفہ فیاضی" کے عنوان سے مرتب کئے اس کی تاریخ ۲۶-۱۶۲۵ء /  
۱۰۳۵ھ نکالی۔ عبارت ملاحظہ ہو:

"اما بعد باد پیمای بادیدہ سخن سنجی و آبلہ  
پای سنگ لاج پینچی، نورالدین محمد عبداللہ حکیم عین  
الملک کہ بہ نسبت آبای کرام از خاک پاک شیراز است و بحسب  
طینت در شکرستان ہند سحر طراز... از آنجا این کمترین  
نسبت خواہر زادگی و تلمذی بحضرت مذکور داشت خواست  
کہ... "لطیفہ فیاضی" (۱۰۳۵ھ) کہ تاریخ انجام و انتظام  
این مطلب اہم است۔"

کیسی عجیب اور حیرت کی بات ہے کہ میری ناقص معلومات  
کے مطابق نہ تو "لطیفہ فیاضی" پر ابھی تک کوئی سیر حاصل بحث سامنے  
آئی ہے اور نہ ہی شیخ فیضی کی شخصیت کو اس کے خطوط میں  
ڈھونڈنے کی کوشش ابھی تک سنجیدگی کے ساتھ ہو پائی ہے۔ اس کی ذات  
سے دلچسپی رکھنے والے تقریباً سارے ہی دانشوروں کے نام مشہور  
معلوم ہیں لیکن انہوں نے شیخ کے مجموعہ مکتوبات یعنی "لطیفہ  
فیاضی" کو شوق و انہماک کی نظر سے کم دیکھا ہے، حقیقت تو یہ ہے

کہ سرسری نظر سے دیکھنے والے بھی زیادہ نہیں ہیں۔

دنیا کے تقریباً تمام فنکار اپنے کو قابل رحم کہتے اور سمجھتے آئے ہیں مگر بعض کا قصہ واقعی نہایت عجیب ہے۔ لوگ ان کے آثار سے ایک قسم کا رعب کھاتے ہیں۔ نام سنا اور دل پر خوف چھایا۔ ان کی کتابیں الماری کے سب سے اونچے خانہ میں رکھی جاتی ہیں۔ لیکن ان کے پڑھنے کو زبردست ہمت چاہیے۔ ان کے آثار زینت و آرائش کے ساتھ ساتھ مرعوب کرنے کی خاطر جمع کئے جاتے ہیں۔ مطالعہ مقصود نہیں ہوتا۔ فیضی بھی اس زمرے کا فنکار ہے۔ یعنی وہ "سواطع الالہام" کا مؤلف ہے۔ قرآن کی تفسیر اور وہ بھی بے نقط عبارت میں۔ آخر کتنے اہل دل اور اہل ذوق نے "سواطع الالہام" کو غور و خوض سے پڑھا ہوگا۔ موضوع کی حدود سے بات ذرا دور چلی گئی عرض کرنے کا مقصد صرف اس قدر ہے کہ ایسا ہی منصب بلند "لطیفہ فیاضی" کو اگر واضح طور سے نہیں ملا تو ملتے ملتے رہ گیا۔

فطرت انسان کے ساتھ کبھی کبھی اچانک کسی موڑ پر آکر واقعی فیاضی کے ساتھ کام لیتی ہے۔ یہ کلیہ فیضی پر صادق آتا ہے۔ اس کو ایسی شخصیت بخشی گئی جس کو صحیح معنوں میں پہلودار کہنا چاہیے۔ غور کرنے کی بات ہے ہم کونسے فیضی کو جانتے ہیں اور کونسا فیضی ہے جو دنیا کی نظر سے پوشیدہ رہ گیا؟ یوں تو حکیم آزاد انصاری نے ضروری باتوں کے لئے کہا تھا:

افسوس ہے شمار سخن ہائے گفتنی

خوف فساد خلق سے ناگفتہ رہ گئے

ویسا ہی حشر بہت سی ہستیوں کا ہوتا ہے۔ یعنی ان کے اصلی چہرے سامنے نہیں آ پاتے۔ یہ اور بات ہے کہ تاریخ کا طلسماتی عمل صدیوں کے امتداد کے بعد چہرے سے نقاب اٹھادیے۔

فیضی کے بعض معاصرین جو اس کو زندگی بھر نزدیک سے دیکھتے رہے، اس کی حیات مستعار کے نقطہ اختتام پر پہنچ کر عجیب انداز کے فیصلے پیش کرتے ہیں۔ ان کے قیل و قال سننے کے قابل ہیں۔ عداوت اور نفاق میں تو شک ہی کیا، لیکن ساتھ ہی ان حقارت آمیز تبصروں سے فیضی کی ذات کے مختلف پہلو نہ صرف واضح طور سے سامنے آئے ہیں بلکہ ذہن میں بہت سے سوالوں کو جنم دیتے ہیں۔ مثلاً فیضی نحس دشمن نبوی، قاعدہ الحاد شکست، خالداً فی النار، وی فلسفی شیعی و طبیعی و دھری، وغیرہ وغیرہ۔

فیضی کے حریف زندگی بھر اس کی ذات کے گرد زبردست ہنگامے مچاتے رہے مگر تعجب کی بات یہ ہے کہ اس کے اطوار میں کسی مرحلے پر بھی ایسی علامتوں کا سراغ نہیں ملتا، جن کو اعصاب کی کوفت، دل کی گھبراہٹ، یا کم از کم چہرے کی شکن ہی سے تعبیر کیا جاسکے۔ وہ پوری خونسردی کے ساتھ خاموشی سے اپنی مدافعت کرتا ہے اور شاذ و نادر ہی اپنے دشمنوں کے خلاف حرف ملامت زبان پر آنے دیتا ہے۔ جس کی متعدد مثالیں اس کے خطوط سے دی جاسکتی ہیں۔ جس طرح اہل ایمان اپنے نیک و بد کا حساب یوم حشر پر اٹھا رکھتے ہیں فیضی اپنے اختلافات کا فیصلہ تاریخ کی عدالت کے سپرد کر جاتا ہے۔ اس کو احساس اور اعتماد ہے کہ صدیاں گزر جانے کے بعد تاریخ اپنا فیصلہ اس کے حق میں صادر کرے گی۔

مبالغہ نہ ہوگا اگر کہا جائے کہ اکبر کے زمانہ میں ایک ہزار قصے ایسے کھڑے ہوئے جو اس سے قبل کبھی نہ ہوئے تھے۔ اور ملک کے طول و عرض میں دانشوروں کو تو خیر جانے دیجیٹے معمولی تعلیم یافتہ افراد تک جذبات کے ہوشربا اور خرد فرسا طوفان میں کودنے کو تیار ہو گئے۔ عہد اکبری کے بیشمار پیچیدہ قضیوں میں دین الہی، صلح کل، شہنشاہ کی ذات والا صفات سے متعلق بعض علماء کا محضر، کمال



تعالیٰ شانہ۔ اللہ اکبر، تاریخ الفی یعنی اسلام کی ایک ہزار سالہ تاریخ اور اس سے زیادہ مسلمانوں کے پست و بالا کی حساب فہمی، غیر اسلامی ادیان کی نوعیت، خصوصاً ہندوؤں کے عقائد کی صحت یا عدم صحت کا جائزہ اور اس کے دیگر شاخسانے جیسے مسئلہ تحریم گاؤ یا پھر ان مذہبی کتابوں کے ترجمہ کا مشکل اور غیر معمولی منصوبہ، جس کی بدولت رامائن، مہا بھارت اور ویدوں کو فارسی میں منتقل کر لیا گیا، یہ سب دلچسپ قصے ہیں اور لطف کی بات یہ ہے کہ ان تمام قصوں میں شیخ مبارک کے دونوں بیٹے سب سے آگے نظر آتے ہیں۔ اگر پوچھا جائے کہ یہ فلسفیانہ نوعیت کے پیچان کیوں برپا ہوئے اور ہندوستانی مسلمانوں کی فکری زندگی میں اتنے سارے مسئلے کہاں سے کھڑے ہو گئے تو اس کا جواب معاصر مورخ عبدالقادر بدایونی صاحب "منتخب التواریخ" کے ایک جملہ میں موجود ہے۔ یہ جملہ دراصل اس جماعت کے رجحانات اور کوششوں پر ایک واضح تبصرہ ہے جس کا قافلہ سالار فیضی تھا۔ پورے معاملات کو سمجھنے کے لیے بدایونی کا یہ جملہ کلیدی اہمیت رکھتا ہے: "مدار دین بر عقل گذاشتند نہ بر نقل"۔

دراصل زوال بغداد کے بعد ۱۲۵۸ء/۶۵۶ھ مسلمانوں نے بارہا کوشش کی کہ اپنی تہذیب کے تھکے ہوئے اور راہ گم کردہ قافلہ کو ہوسکے تو پھر سے آگے بڑھائیں۔ عہد اکبری کے ہنگامے اس داستان کا انتہائی باب ہیں۔ یہ ایک آخری کوشش تھی۔ یہی زمانہ تھا جب یورپ نشاۃ ثانیہ کی تیاریوں میں لگ چکا تھا۔ سب جانتے ہیں مغرب میں جیسے ہی نشاۃ ثانیہ کی تحریک آگے بڑھی مسلمان عقل و حکمت کی امانت سے محروم ہو گئے۔ بقول اقبال "لے گئے تثلیث کے فرزند میراث خلیل"۔ عہد اکبری کے دانشوروں میں فیضی جو سب سے ممتاز ہے ایک سنجیدہ جستجو میں منہمک نظر آتا ہے یعنی انسانی اداروں کا انتظام، بشمولیت دین، "اعتقادات عقلی" پر استوار ہونا چاہیے۔ معاشرے کی مربوط اور منظم



پیشرفت فقط ان عوامل کے ذریعہ ممکن ہے جو "دلائل عقلیہ اور شواہد نقلیہ" سے مطابقت رکھتے ہوں۔ مذکورہ دونوں ہی اصطلاحیں بدایونی کے بیانات سے مستعار ہیں یہ مقدمات ان مسائل کی سنگینی کا احساس دلانے کے لئے کافی ہیں جو فیضی کو اپنی زندگی میں درپیش تھے۔ اس میں شک نہیں کہ فیضی کو بادشاہ کا مکمل اعتماد حاصل تھا۔ حکومت کی طاقتور دستگاہ اس کے بھائی شیخ ابوالفضل کے ہاتھ میں تھی۔ مگر ملک کی رائے عامہ کو ساتھ رکھنا اور مخالفت کا جو طوفان کھڑا ہو گیا تھا اس کو روکنا نہایت نازک اور دشوار کام تھا۔ فیضی کے مکاتیب اس پس منظر میں خاص اہمیت کے حامل ہیں۔

"لطیفہ فیاضی" کا مطالعہ کرتے وقت جو مکتوب الیہ اکثر و بیشتر سامنے آتے ہیں ان کو کم و بیش تین طبقات یا زمروں میں رکھا جا سکتا ہے۔ ایک طبقہ وہ ہے جس کو بدایونی اپنے مخصوص انداز میں "طائفہ سادات و مشایخ و علماء و فضلاء وقت" کہتا ہے دوسرے گروہ میں وہ بزرگ آتے ہیں جو "اہل دولت و ارباب حکومت" کہلاتے ہیں۔ اور تیسری جماعت ان نواسنجان شاعر و ادب کی ہے جن کی گونج تاریخ میں ابھی تک سنائی دیتی ہے اور جن کیوجہ سے اکبر کا ہندوستان فارسی شاعری کا "موسم بہار" کہلاتا ہے۔ دو نکتے اور قابل غور ہیں۔ ایک یہ کہ سہل انگاری اور سادگی کے باوجود مکتوبات کی زبان جگہ جگہ مرصع اور پر تکلف محسوس ہوتی ہے۔ اور ایسے موقوں پر نثر میں وہ خوبی کم ہو جاتی ہے جس کو سادگی اور برجستگی کہتے ہیں۔ یقیناً فیضی جیسا ذہین آدمی روزمرہ کی زبان کی تاثیر اور جاذبیت سے واقف تھا۔ مگر جس طبقہ سے اس کا تعلق تھا ان لوگوں میں سادہ اور سہل نثر کے استعمال کا رواج نہ تھا۔ وہ اپنے دور کی اور اپنے طبقہ کی روایات کا گاہ پابند نظر آتا ہے۔ اگرچہ کاملاً نہیں دوسری قابل تعریف بات یہ ہے کہ بیشتر خطوط نہ صرف نہایت مختصر ہیں بلکہ بعض کے چھوٹے چھوٹے

خوبصورت اور بامعنی جملے گلستان سعدی کی یاد دلاتے ہیں۔ متعدد ایسے ہیں جن کی عبارت دو یا تین ہی سطروں پر مشتمل ہے۔ ممکن ہے ایسے خطوط مکتوب الیہ کا جواب ہوں یا کسی اطلاع کی غرض سے لکھے گئے ہوں جہاں تفصیل کی ضرورت نہیں سمجھی جاتی۔ بعض خطوط القاب و آداب کی قید سے بھی بالکل آزاد ہیں۔ اور فیضی کی یہ آزاد روی غالب کی آہیں آس پاس محسوس کراتی ہے۔

فیضی کو اپنے زمانہ کے بہت سے علماء اور مشایخ سے خط و کتابت کرنے کی ضرورت پیش آئی۔ ایک تو وہ اپنی تفسیر بے نقط "سواطع الالہام" کی تالیف کے سلسلہ میں تقریباً ملک بھر کے نامور اہل علم سے مشورے کرتا رہا، ان کو اقتباسات کے غونے بھیجتا رہا اور ان کی مدد سے اپنا کام آگے بڑھاتا رہا۔ دوسرے اکبر کے عہد میں جو تازہ بہ تازہ نو بہ نو ہنگامے برپا تھے اور جن کی تمام تو ذمہ داری شیخ مبارک کے بیٹوں کے سر آہڑی تھی یعنی ان پر بادشاہ کو گمراہ کرنے کا الزام تھا۔ اس بدنامی کی مدافعت میں یا اپنے حامی اور ہم نوا پیدا کرنے کی غرض سے اس کو دوستوں کا حلقہ وسیع کرنا پڑا۔ دوسرے دکن اور گجرات کی مہم کے حالات اکبر کو تفصیل کے ساتھ لکھے۔ نیز جب اکبر گجرات کی بغاوت کو فرو کرنے کے لئے گیا ہوا تھا تو اس کو خطوط کے توسط سے دارالخلافہ کے حالات سے باخبر رکھا۔ اگر یہ کہا جائے تو بیجا نہ ہوگا کہ اس صورتحال نے اس کو مکتوب نگار بننے پر مجبور کیا۔ اور آج بھی مکتوبات تاریخی دستاویز کی حیثیت کے حامل کہے جاسکتے ہیں۔ اور ان خطوط کے آئینہ میں شیخ تاج الدین اجودھنی، جو تاج العارفین کہلاتے تھے اور جن کو ابن العربی کے فلسفہ پر زبردست عبور حاصل تھا، شیخ یعقوب کشمیری جن کو عین القضاۃ ہمدانی کے افکار کا ماہر شمار کیا جاتا تھا اور لاہور کے شیخ جمال نظام الملک، عبدالحق، ابوالفتح گیلانی وغیرہ کے کردار ابھر کر سامنے آئے ہیں۔

فیضی جس کو بادشاہ کے اعتماد و عنایات کا شرف حاصل تھا اور شیخ ابوالفضل کے بڑے بھائی کی حیثیت سے تمام ہی ارباب دولت اور امراء سلطنت کی نظروں کا مرکز تھا۔ بے شمار معاملات جو دربار شاہی کی دادوستد اور رعیت و سپاہ کی عقدہ کشائی سے تعلق رکھتے تھے، اس کا اشارہ ابروان کی بست و کشاد اور ان کے حل و فصل کے لئے کافی ہوتا تھا۔ تعجب کی بات نہیں اگر بڑی تعداد میں امراء کبار اس سے مراسلت کا سلسلہ رکھتے تھے۔

فیضی "ملک الشعراء" تھا۔ اس اعتبار سے دربار میں آنے جانے یا مستقل تعلق رکھنے والے تمام شاعروں کی تنخواہ دلانا، ان کے وظائف اور انعام کا تعین کرنا اسی کا کام تھا۔ نیز شاعر کی حیثیت کا فیصلہ اسی کی صوابدید اور سفارش پر منحصر تھا۔ اکبر کے دربار کو ایرانی شاعر اپنی آخری اور سب سے بڑی منزل مقصود سمجھتے تھے۔ دراصل ان کو اپنے کمال کی سند لینے کے لئے وہاں کا رخ کرنا پڑتا تھا۔ اور محمد قلی سلیم کے کہنے کے مطابق:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

یہ جماعت فیضی کو اپنا مربی اور "پیرودستگیر" سمجھتی تھی۔  
"لطیفہ فیاضی" میں بہت سے خطوط شاعروں کے نام ہیں۔

حیرت کی بات ہے کہ "لطیفہ فیاضی" کے مجموعہ میں وہ خط نظر نہیں آتا جس کو بدایونی تمام و کمال اپنی تاریخ میں محفوظ کرگیا ہے۔ یہ خط فیضی کے ظرف اور کردار کا آئینہ کہے جانے کا مستحق ہے۔ بدایونی فیضی کا کھلا دشمن ہے۔ وہ نفرت و بیزارگی کا برملا اظہار کرتا رہے۔ اس کا تبصرہ فیضی کی بابت یہ ہے کہ: "مخترع جدرہزل و عجب و حقد و مجموعہ نفاق و خیانت و ریاء و رعوت بود۔" یہ تبصرہ بہت طولانی ہے اور اس میں اگے چل کر وہ تمام صفات اعتباری و لا اعتباری شمار

کرادی گئی ہیں جن کو آجکل کی زبان میں غیر پارلیمانی کہا جاتا ہے۔ مگر دوسری طرف فیضی کا طور طریق ملاحظہ فرمائیے: وہ ایک دفعہ شاہی سفیر کی حیثیت سے بیجاپور اور گولکنڈہ کا دورہ کر رہا تھا۔ وہاں خبر پہنچی حضرت شہنشاہی، ملا عبدالقادر بدایونی سے ناراض ہو گئے اور ملا کو توکری سے نکال دیا گیا۔ وہ فوراً اکبر کو خط لکھتا ہے۔ عالم پناہا، بدایونی کے دو آدمی "گریان و بریان" میرے پاس یہاں دکن آئے ہیں۔ معلوم ہوا ہے وہ آجکل بیمار بھی ہے۔ خدا جانے کس نے اس کے خلاف شرارت کی کہ حضور ناراض ہو گئے۔ شکستہ نوازا، ملا عبدالقادر بڑی اہلیت کا آدمی ہے۔ میرے پدر بزرگوار شیخ مبارک کی خدمت میں کسب فضیلت کرچکا ہے بس یہ سمجھئے کہ میں اعلیٰ حضرت کی خدمت میں دست بستہ کھڑا ہوں اور خود اپنے لئے نوکری کی التجا کر رہا ہوں۔ اس خط کا وہی اثر ہوا جو ہونا چاہیے تھا۔ بالآخر بدایونی کو فیضی کے کمالات یاد کر کے یہ کہنا پڑا "بی قرینہ روزگار بود۔"

"لطیفہ فیاضی" کے دو قلمی نسخے مسلم یونیورسٹی علیگزہ کی مولانا آزاد لائبریری میں محفوظ ہیں۔ مزید دو نسخے انڈیا آفس لائبریری اور برٹش میوزیم میں موجود ہیں۔ علیگزہ لائبریری کے محفوظ دو نسخوں میں ایک خط نستعلیق شکستہ (یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹) اور دوسرا خط شکستہ (سلمان ککشن) میں ہے جس میں صرف لطیفے شامل ہیں۔ جبکہ خط نستعلیق شکستہ میں لکھا نسخہ خود مرتب کی اطلاع کے مطابق تین حصوں میں تقسیم ہے۔ (۱) لطیفہ (۲) منظومہ (۳) خاتمہ \* لطیفوں کو نورالدین نے پانچ حصوں میں تقسیم کیا ہے:

(۱) لطیفہ اول: بعنوان "عرايض والا درگاہ" جس میں چھ

عرضداشتیں ہیں۔ پانچ وہ خطوط جو فیضی نے اکبر کو دکن و گجرات کی مہم کے دوران اور ایک وہ جو دارالخلافہ سے اکبر کو گجرات میں لکھا۔

(۲) لطیفہ دوم: بعنوان "معاصر فیضی شرفاء و علماء و عرفاء"



یعنی دومین لطیفہ میں وہ خطوط شامل ہیں جو فیضی نے اپنے وقت کے از باب اقتدار اور حل و فصل کو لکھے۔

(۳) لطیفہ سوم: بعنوان "بحکما و معاصر" یعنی سومین لطیفہ حکماء و معاصرین کو لکھے گئے مکاتیب پر پھیلا ہوا ہے۔

(۴) لطیفہ چہارم: چہارمین لطیفہ سلاطین وقت و امرای نظام کے ساتھ نامہ نگاری کی نشاندہی کرتا ہے۔

(۵) لطیفہ پنجم: بعنوان یہ ابنای واخوان واقارب یعنی پنجمین لطیفہ والد بزرگوار، عزیز و اقارب کے نام لکھے گئے خطوط کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔ آخری خطوط زیادہ تر فیضی کے اپنے بھائی ابوالفضل اور ابوالخیر کے نام ہیں۔

اسی طرح منظوقہ تین حصوں میں منقسم ہیں:

(۱) منظوقہ اول: مناقبات فیاض البرکات علامی و مہام۔

(۲) منظوقہ دوم: رقعات لطایف نکات خیر الانامی۔

(۳) منظوقہ سوم: مکاتیب متفرق کہ اعزہ واقارب بہ شیخ فیضی نوشتہ اند۔

اس کے بعد خاتمہ ہے جس کے ضمن میں مرتب لکھتا ہے کہ "وارادت فقرات و نامجات راقم و بہ لطیفہ فیاضی کہ تاریخ انجام و انتظام این مطلب اہم است موشوم ساخت و دست ہمت بذامن شاہد مقصود زد و باللہ التوفیق و بہ المستعانہ:

دولت اگر ہمد می ساختی

سایہ رحمت تو بہ عمر بدین نیز لہر بداختی  
دردم آمد کہ کتبہ کردہ ام و نام و نام و نام و نام  
دولت اگر ہمد می ساختی



یونیورسٹی ضمیمہ ۵۹ خط نستعلیق شکستہ کا خاتمہ جو ۱۱۳ ورق یعنی ۲۲۶ صفحات پر مشتمل ہے درج ذیل عبارت پر ہوتا ہے: "باشد خوشوقت می ساخته باشند. دیگر انجام و آغاز مهام صوری و معنوی بخیر و خوبی باد. اشتیاق ادراک صحبت را چه تواند نوشت کہ مشہود ضمیر محبت نظیر نباشد. جان من حقا کہ ہمیشہ مرکوز خاطر مشتاق آند و دایم الوقت طوطیہ حصول ملاقات است. انشاء اللہ بہ نیکو ترین وجہی میسر گردد.

شمار شوق ندانستہ ام کہ تا چند است

جز اینقدر کہ دلم سخت آرزو مندا است

تحریر حرف شوق ندانم کہ چون کنم

آن بہ کہ نامہ را ہمہ رنگین بہ خون کنم

زیاد جنسارت نمود بالخیر باد

نسخہ کا اختتام: "تحت هذا النسخ انشای فیضی فیاضی عفی الہ الیہ ولو بتاریخ ہفدہم شہر ربیع الثانی ۱۱۰۰ مطابق ۱۱۷۰ ہجری."

نسخہ کا آغاز بسم اللہ الرحمن الرحیم کے بابرکت کلمات کے بعد فیضی کے قصیدے کے اس شعر سے ہوتا ہے:

یا ازلۃ الظہور یا ابدی الخفا

تورک فوق النظر حسنک فوق الثناء

نسخہ کوئی بہت اچھی حالت میں نہیں ہے۔ اکثر جگہ دیک کی مہربانیوں سے نہ صرف الفاظ و کلمات پڑھنے مشکل ہیں بلکہ بعض مقامات پر سرے سے غائب ہیں۔

دوسرا قلمی نسخہ جو کاملاً خط شکستہ میں ہے۔ اس میں صرف لطیفے شامل ہیں۔ اور ایک آدھ جگہ خطوط میں توڑی سے رد و بدل یا یوں کہیے کمی بیشی ہے۔ اسی طرح آخری خط میں نسخوں کے اندر کوئی

مناسبت نہیں البتہ آغاز، دیباچہ اور لطیفوں کی تقسیم وہی ہے جو نستعلیق والے نسخہ کی ہے۔ اس کے صفحات ۲۰۸ یعنی ۱۰۲ ورق ہیں۔ طرز تحریر میں انداز وہی پرانا نقل کرنے والا ہے کہ تمام خطوط بغیر کسی پیراگراف، فل اسٹاپ اور کاما کے ایک تسلسل میں لکھے ہوئے ہیں۔ جس کے سبب ایک قاری کے لئے دقیق مطالعہ کے بغیر یہ اندازہ لگانا مشکل ہو جاتا ہے کہ کونسا خط کس کے نام ہے اور کہاں سے شروع ہو کر کہاں اختتام کو پہنچا۔ البتہ خط نستعلیق والے کاتب نے یہ رعایت ملحوظ خاطر رکھی ہے کہ سرخ روشنائی سے مکتوب الیہ کی نشاندہی کردی ہے۔ شکستہ والے نسخہ میں اس کا پتہ لگانا محنت طلب ہے۔ نسخہ کے آخری صفحہ کی عبارت:

امید کہ بدوام عافیت باشند اشتیاق اعزاء کرام

نہایت نیاید امید کہ عنقریب مراجعت شود بہ موجب تقدیر

ہمانہا واقع میشود۔ امید کہ عنقریب دیدارہا رو نماید۔

احوال فقیر بخیر و عافیت مقرون است۔ بہ ہمہ خورد و

کلان دعا و سلام برسائتم والسلام۔ خدام افاضت وافادت

پناہی مودت و محبت آگاہی میان شیخ عینی دعا و نیاز

قبول فرمائند۔ برظہر چہار جز سواطع الالہام رقم نمودہ

بودند۔ آن چہ از تفسیر سواطع الالہام بخدمت اخوت

والسبیل پناہی۔۔۔ الفضل رحمہ اللہ تعالیٰ رسانند۔ چون راہ

برہنہ پر خطر بود و خوات ذر کمین، از اجزاء را بعضی عامی از

رہبت اصل مسلودہ کہ خواندن آن صعب بود نقل برداشتند۔ ثانی

الحال اگر فرصت نصیب باشد از بیاض نقل نمایند۔

والسلام الاکرام۔۔۔

اختتام تمام شد انشائی ابو فیض فیضی فیاضی روز جمعہ بیستم شہر

جمادی الثانی ۱۲۲۰ ہجری بخط عامی لکھو۔

اس طرح کہا جاسکتا ہے کہ دونوں قلمی نسخوں کے درمیان پچاس سال کا فرق ہے۔

برٹش میوزیم میں بھی "لطیفہ فیاضی" کا ایک قلمی نسخہ خط نستعلیق میں موجود ہے جو ۱۸۵۰ میں نقل کیا گیا۔ کیٹلاگ میں دی گئی اطلاع کے مطابق یہ وہ خطوط ہیں کہ جو ۹۹۹ ہجری میں سفر دکن کے دوران فیضی نے اکبر بادشاہ کو لکھے۔ "واقعہ چند کہ شیخ فیضی از سفر دکن بخدمت شہنشاہی نوشتہ۔" نسخہ کی ترتیب علیگزہ نسخہ کے مطابق ہی ہے۔ ان خطوط کا ایک Lieut. کے لئے H.M. ELLIOT ترجمہ جو نے کیا اس نسخہ کے ساتھ منسلک ہے Extract. Prichard اور اس کا ایک "A History of Elliot's History درج ذیل تاریخ کی کتاب کے صفحات ۱۲۷ India As Told By Its Own Historians." تا ۱۲۹ پر مندرج ہے۔

لطیفہ فیاضی کا ایک اور نسخہ انڈیا آفس لائبریری لندن میں موجود ہے۔ کیٹلاگ کی اطلاع کے مطابق یہ نسخہ بھی خط نستعلیق میں ہے اور لطیفہ منظومہ و خاتمہ پر مشتمل ہے۔ عالمگیر کی حکومت کے چوتھے سال یعنی ۱۶۶۲/۱۰۷۲ میں کتابت کیا گیا لیکن کاتب کے نام کا پتہ نہیں چلتا۔

اپنی معلومات اور استعداد کے مطابق ان چار نسخوں کا اجمالی سا تعارف کرانے کے بعد علیگزہ کے مکمل نسخہ کو زیر بحث لائیں گے۔ مذکورہ نسخہ کے مطابق لطیفہ اول میں اکبر کے نام چھ عرضداشتیں ہیں۔ عرضداشت اول میں فیضی لکھتا ہے:

"ذره نیست از هیچ فیضی اولاً روی ارادت بجانب

آن قبلہ مراد کہ ظاہر و باطنش نظرہ گاہ خداوندی است،

آورد سجده اخلاص مینماید بوضوی روحانی کہ دل را از

پچشمہ ساز صدق و صفا بر ذن است از غبار ریا و ریا بست  
 نہ باین طہارت سالوسان صومعہ ظلمت کہ چند قطرہ آب را  
 بر دست و زوی ریزندو دل را بہزار کدورت ... نفسانی  
 پیامیزند این را پاکی نام تہند۔"

اپنے دور کے ملا مولویوں کے خلاف جو خود فیضی اور اس کے  
 خاندان کے پیچھے ہاتھ دھو کر پڑے تھے، ایک لطیف طنز اور اپنے تئیں ان  
 کے زہد کے پردے میں ہلکی سے خراش ڈالنے کے بعد فیضی خط کے اگلے  
 موڑ پر دعائیہ کلمات کا آغاز کر کے اپنی خاکساری، اطاعت گذاری اور کم  
 مایگی کا اظہار کرتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

"ثانیاً" دعای دوام عمر دولت و از دوام عمر دلی  
 زندہ و باطنی بیدار قصد میکند کہ زندگی حقیقی همانست  
 کہ پاکان الہی بآن زندہ اند و فنا را بگرد سرا پردہ عشق  
 راہ نیست۔ و از دولت ہم دولت دوام آگاہی مراد میدارد  
 والحمدلہ کہ ہر دو عمر و زندگانی و ہر دو دولت و کامرانی  
 بآن حضرت حاصل است۔ اگرچہ امثال این دعا ہا مثل این  
 نامراد از ادب دور مینماید۔"

زبان کی جو خوبی، قدرت اور حسن، فیضی کی اس عبارت سے  
 ظاہر ہے اس سے چشم پوشی نہیں کی جاسکتی۔ چھوٹے چھوٹے شبک جملوں  
 میں کس خوبصورتی اور چابکدستی کے ساتھ فیضی بڑے بڑے مضامین ادا  
 کر گیا ہے۔ بلاشبہ فیضی کے خطوط میں ادبی چاشنی بھی ہے، زبان کی  
 نزاکتیں اور لطافتیں بھی۔ ساتھ ہی محبت کی حلاوت بھی ہے اور جذبوں  
 کی حرارت بھی۔ احساس کی نرمی، بے ساختگی اور بے تکلفی کی آنچ  
 کی لگاؤ کے ساتھ ساتھ وہ تاریخی اطلاعات کا منبع بھی ہیں۔ نیز اپنے  
 دور کی تہذیب و تمدن اور معاشرت کی امین بھی۔



سفر دکن اور گجرات کے دوران شیخ فیضی اپنی سفارتی خدمات کی انجام دہی کے ساتھ ہی ان ملکوں کی ایک ایک چیز کا دقیق اور تنقیدی نظر سے مطالعہ کر کے، اکبر کو اپنی عرضداشتوں میں ان سے باخبر کرتا ہے۔ مثلاً وہاں کی رعایا کا حال کیا ہے، اس ملک کی پیداواریں کیا ہیں، زمین کیسی ہے، فصلوں کی کیا حالت ہے، قلعے کس رنگ میں ہیں، صنعت و حرفت کے کارخانے کہاں کہاں ہیں، راستوں کا انتظام کس طور پر ہے، عہدہ داران اپنی خدمات کس طرح انجام دیتے ہیں وغیرہ وغیرہ۔

ایک عرضداشت کے اندرجو فیضی نے اکبر کو اس وقت لکھی جب وہ ۹۹۱ ہجری میں گجرات کے باغیوں کا قلع قمع کرنے کے لئے گیا ہوا تھا۔ شہر آگرہ میں خود اپنے پہنچنے کی اطلاع کے بعد وہاں کے حالات آب و ہوا، قلعہ کی حالت نیز شاہ کے انتظار میں نہ صرف اہل شہر بلکہ خود شہر کی بیکراری کا بیان کرتے ہوئے عہدہ داران کا ذکر بھی ساتھ ہی ساتھ لے آتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

"آگرہ کہ صد ہزار مصر و بغداد فدای او باد،  
رسید شہری دید بغایت معمور و زمرقہ از لطافت۔ قلعہ  
عالی کہ حرمین حصین دولت اقبال است۔ چہ شرح دہد کہ  
حیرت افزای جهان نوردان تواند بود۔ از دریای جون کہ  
بلب ادب پای قلعہ بوسیدہ میگردد و چہ نویسد کہ آبروی  
ہفت اقلیم است:-"

باد وی از آب کو آرندہ تر

آب وی از باد کو آرندہ تر

از در و دیوار شہر شوق می بارد و در ہا چشم انتظار کشادہ و  
دیوار ہا بتعظیم مقدم عالی ایستادہ امید کہ منجدداً از قدوم حضرت  
کامیاب گردد۔ "اگلی سطر میں لکھتا ہے۔" اطوار شاہ قلی خان و سلوکی



او بغایت پسندیدہ است۔

ایک دوسری جگہ کے بارے میں اطلاع دیتا ہے:

بلرچی کہ بقوجداری مقرر شدہ نزدیک بہ تنگی  
کوہ درمیان لدھیانہ و سرھند چسپیدہ است۔ دزدانی کہ از  
کوہ فرود می آیند بہ اوہم حق ندی می دهند و می  
گذرند۔

اس اطلاع کے بعد اس کے کردار اور کارکردگی کے بارے میں  
تعریفی پیرائے کے اندر اشارہ کرتا ہے:

بذات خود امانت و دیانت دار۔ باغھا را بغایت  
دلکشای و خوب ساختہ۔ میوہ، باغھا، او بسیار ملایم  
ولذیذ اند۔ یکروز با بندہ بسیار پیادہ گشت و گفت پیادہ  
میگردم تا بدانند کہ هنوز پیرو خوف نشدہ ام و در خدمت  
تقصیر غمی کم۔ اہل سرھند ازو آسودہ و خوشوقت اند۔  
دعای بندگان حضرت می کنند۔

ایک اور اطلاع: "یعقوب بدخشی (حسینی) کروری تھانگیری  
خدمت فوجداری و عملداری تھانگیر و پرگنات آنچہ (ہر) دو خوب  
میکند۔"

فیضی جب بادل ناخواستہ دکن کی سفارت پر مامور تھا اور راجہ  
علی خاں نے اس کی سفارتی خوبیوں کا اعتراف کرتے ہوئے فیضی کو اپنے  
پہنچنے کی اطلاع دی۔ فیضی نے استقبال میں محفل آراستہ و پیراستہ  
کی اس کی اطلاع اکبر کو اپنی عرضداشت میں کش طور پر دیتا ہے۔  
ملاحظہ ہو:-

ویرتخت شمشیر پادشاہی و خلعت خاصہ و  
فرمان عالی گزاشتہ بود و بعضی مردم آراستہ گرد بر گرد

تخت دست بسته ایستاده بودند و اسپان انعام ہم بائین لائق در نظر بودند۔ راجہ علی خان با مردم خورد (خرد) و کلان حکام دکن با آداب و قواعد کہ لایق بندگی و دولتخواہی باشد، آمدہ، از دور پیادہ شد۔ در سراپردہ کہ در مرتبہ اول بود بادب تمام درآمد و با جمعیت خود پیشتر روان شد۔ چون بر ایزد دوم رسید تخت عالی از دور نمودہ تسلیم کردہ برہنہا روان شد۔"

سفارشی طرز کی ایک اور اطلاع:

"و مہتر خان بندہ با اخلاص حضرت است۔ وجود او دراین شہر لازم از احوال فقراء و مساکین شہر با خبر است۔"

درج بالا بیانات نہ صرف تاریخی اہمیت کے حامل ہیں بلکہ ان میں فیضی کا بے داغ، پر جلال اور نرم گوشوں سے معمور اعلیٰ ظرف بھی اجاگر ہو کر نظر آتا ہے۔

دوم عرضداشت میں حاکم احمد نگر کے بارے میں لکھتا ہے:-

"حاکم احمد نگر چہار ماہ کامل است کہ بزر جاگیر عادل خان رفتہ از احمد نگر مسافت ہفتاد و پنج کردہ نشستہ و برکنار آب ... کہ آبی است بزرگ و سرچیدہ است۔ میان جاگیر ہردو قلعہ گلین ساختہ و عادل خان حاکم بیجاپور ہنوز در قلعہ بیجاپور نشستہ و لشکر خود را با شانزدہ ہزار فرستادہ ہر روز جمعی از طرفین برآمدہ جنگ میکنند و از جانبین کشتہ می شوند۔"

فیضی نہ صرف جنگ و جدال اور کارگزاران کی کارکردگی سے اکبر کو باخبر کرتا ہے بلکہ وہاں کی آب و ہوا پینداوار اور شہر کی حالت

بھی بیان کر جاتا ہے۔ ملاحظہ ہو:

بیرون شہر صلابت خان بنایش باغ ساختہ فرج  
بخش نام و سرو بسیار دارد و عمارتی در میان حوض ... و  
هوای این چندان گرم نیست در عین سرطان کہ تیر ماه الہی  
است شبہا احتیاج بہ لحاف میشود از خریزہ خود اصلاً  
نیست، چیزی درشت بی مزہ میشود کہ مردم اینجا  
میکفتند خریزہ است بندہ خود باور نکرد از ہمہ میوہ ہا  
الحجیر اینجا بد نیست و انگور قمری در یک اقسام ہم  
میشود۔ اما فراوان نہ، انناس از اطراف بسیار می  
آورند۔ نیرت پھل و کیلہ بسیار است۔ انہ اینجا بد نیست۔  
گل سرخ بغایت کم و باوجود کمی، کم بوی ہم ... و دیگر  
گل های ہندوستان بسیار است۔ درخت صندل در باغہا  
نشان میدہند۔ درخت فلفل بسیار میشود۔ و پارچہ  
باقان بی بدل اند۔ و از ہمہ چیز دکن پارچہ است کہ بتوان  
گفت و کاغذ و پارچہ خوب در دو جامی سازند و می  
بافند۔

مندرجہ بالا عبارت میں دو چیزیں شدت کے ساتھ قاری کی توجہ  
اپنی طرف کھینچتی ہیں۔ لفظ "پھل" اور "کیلہ" کا استعمال جو اس بات  
کی علامت ہے کہ فارسی ادب اس وقت تک ہندی زبان سے متاثر ہو چکا  
تھا۔ اور اسی طرح ہندی معاشرت سے بھی۔ ملاحظہ ہو:

نشستہ بود تو مجلس، پان و خوشبو حاضر ساختہ شدہ۔  
مطلب صاف ظاہر ہے کہ نہ صرف ہندوستانی الفاظ و کلمات  
بلکہ اینہاں کی تہذیب بھی ان کی فطرت میں رچ بس گئی تھی۔ پان کی  
تواضع، جس کی جگہ اب معمولاً چائے نے لی لی ہے، بڑے بڑے کبار وقت

کے یہاں رائج تھی۔

عرضداشتوں کے بیچ بیچ فیضی کی شاعرانہ فطرت بھی کارگر نظر آتی ہے۔ بض جگہ صرف دو ایک شعر اور بسا اوقات پوری کی پوری غزل نقل کردی ہے۔ یہ شرط بھی ملحوظ خاطر نہیں رکھی کہ کلام صرف اپنا ہو۔ عرضداشت دوم کے بیچ ملاحظہ ہو فیضی کی یہ غزل جس کا اپنا پس منظر ہے اور جس کا مقطع و مطلع اس طور ہے:

باز یاران طریقت سفری در پیش است

رہ نوردان بلازا خطری در پیش است

فیضی از قافلہ کعبہ روان بیرون نیست

این قدر هست کہ از ناقدری در پیش است

ایک اور جگہ شعری ذوق ملاحظہ ہو:

ساقی و جنام و منی توشہ دیراست اینجا

اللہ الحمد کہ احوال بخیر است اینجا

نکتہ عشق میرسند کہ ہوشم باقیست

سخن از یار مگویند کہ غیر است اینجا

تیسری عرضداشت میں فتح کشمیر کی اطلاع دیتے ہوئے لکھتا

ہے:

"مردم راتعین کرد کہ ارابہ های شکر کردہ درجای بازار شادمانی

نواخته بخش کنند و با آواز بلند میگویند کہ شیرینی فتح کشمیر است کہ

غلامان صاحب عالم فرمودند در این دیار رسم است و الحق رسمی است

شایستہ۔"

شہنشاہ اکبر کے نام ایک عرضداشت کا آغاز فیضی ایک فطری و

قلبی بیقراری، بے تکلفی اور بے ساختگی کے ساتھ کرتا ہے جو القاب و

آداب کی روایت سے بوجہل نہیں:

سجود پیشانی و تسلیم روحانی۔  
اسی طرح فیضی کے اکثر و بیشتر خطوط غالب کی طرح القاب و

آداب کی قید سے بالکل بے نیاز ہیں۔ چند نمونے بطور مثال:-

"حضرت مولوی از اشتیاق شما سوختم۔ چون یاد

شما میکنم، دود از نهاد من می آید۔ یارب امکان ملاقات

هست یا نه؟"

ایک دوسری جگہ:-

"محبت نامہ گلہ آمیز، شکایت ریز کہ رقم پذیر

رسیدہ، رسیدہ، شبدیز، مروت را تازیانہ اخلاص زدہ، شوق

منخور، انشائی تازہ بخشید۔ نسبت خواب آلود را بیدار

ساخت۔"

مولانا شیخ عبدالحق کے نام دوسرے خط میں لکھتا ہے:-

"چند انکہ دراز است زبان طلب ما

هرگز نسیم باء نجابت نمی وزد کہ تراشہ از جگر یاد ہمراہی نمی

کند" (کبھی بھی کسی ایسی یاد نسیم کے جھونکے زبان نہیں چلتے کہ

جس میں میرے جگر کے تراشے، ذروں کی مانند شامل نہ ہوں)۔

ایک اور جگہ خط کا آغاز شعر سے القاب و آداب ندارد:

تسلی دل من در فراق ممکن نیست

اگرچہ نامہ و قاضد ہزار می آید

زبان و بیان کی کیسی دل آویزی اور محبت کی کیسی تڑپ اور

کسک ہے کہ دل متاثر ہوئے بغیر رہ ہی نہیں سکتا۔



لطیفہ چہارم کا پہلا مکتوب نواب نظام الدین احمد بخشی کے نام ہے • فیضی کی فطری بے تکلفی نمایاں ہے :

"از ضمیر شوق چہ نویسد کہ روز افزون است و از  
رابطہ معنوی چہ گوید کہ از شرح بیرون است۔"  
اسی خط میں آگے چل کر لکھتا ہے :-

"از یاران دمساز و غم خوارگانِ ہمزاز کہ دل از  
صحبت او آب می خورد، مولانا عرفی شیرازی است:  
نسیم صبح کہ دیوانہ وار میگذری  
ندامت ز کدامین دیار میگذری

شیخ مبارک کے خاندان پر اکثر و بیشتر دین سے بے برہ ہونے  
کا الزام آتا ہے • لیکن منظومہ سوم میں شیخ مبارک کا خط فیضی کے نام  
اس الزام کی تردید کرتا نظر آتا ہے :

"بعد از ادای دعای بقای ایمان کامل کہ اجل نعم الہی و سرمایہ  
سعادت ••• منظومات کا دوسرا خط ابوالفضل کا اپنے بھائی فیضی کے نام  
ہے :

"این نامہ ایست از ابوالفضل کہ ناشکیبایی را  
فراہم آورد، ہم غمزدہ ہم غم گسار است بسوی آن برادر  
بزرگ صوری و معنوی کہ مزاجش مرہم ناسور جراحت  
روزگار مرہم شفا بخش معلولان امید گسستہ ہر دیار  
است۔"

تیسرا خط حکیم عین الملک کا شیخ فیضی کے نام ہے :

"تواب افادت و افاضت پناہ رفعت و مکرمت  
دستگاہ ملاذی ملک الشعراء در پناہ خدا باشند۔"

چوتھا خط مولانا ظہوری کا شیخ فیضی کے نام ہے۔ پانچواں خط حکیم ہمام کا فیضی کے نام ہے۔ اس کے بعد ورق ۱۱۲ سے خاتمہ شروع ہوتا ہے۔

بہر حال ان خطوط سے نہ صرف تاریخی، ادبی، معاشرتی معلومات حاصل ہوتی ہیں بلکہ ان حضرات کی شخصیات بھی ابھر کر سامنے آجاتی ہیں جن کا اپنے دور میں ایک خاص مقام تھا۔ اور ساتھ ہی اکبر کی ذات پر بعض تہمتوں کی نفی بھی ہو جاتی ہے۔ مثلاً اکبر کے سر بہت سے الزامات کے ساتھ ساتھ یہ فرد جرم بھی عائد کی جاتی ہے کہ وہ خود کو سجدہ کراتا تھا۔ فیضی کے خط سے صاف اس بہتان کی تردید ہوتی ہے۔

ملاحظہ ہو:-

مشتامام حکم اشرف بہ سجدہ نیست در گاہ خاصان  
در گاہ از فرط اخلاص سر بسجود برند منع امی فرمایند کہ  
سجدہ لایق در گاہ خداوندیست۔

فیضی کے خطوط اس اعتبار سے بھی ایک خاص اہمیت کے حامل ہیں کہ یہ خطوط اس نقطہ نظر سے ضبط تحریر میں نہیں لائے گئے تھے کہ یہ چھپ کر عوام کے ہاتھوں میں پہنچیں گے یا اپنے دور کے شاہد عینی بنیں گے اس لئے ان کو سجا سنوار کر پیش کریں اور حقیقت سے دور کی باتیں کی جائیں۔ اس لئے ان خطوط کی سچائی اور معصومیت بھی اپنی جگہ مستلزم ہے۔

فیضی کے خطوط کا تقابلی مطالعہ اپنے بھائی ابوالفضل کے رقعات کے ساتھ اہم دلچسپ تجزیہ ہوگا، بشرط حیات و فرصت۔



۱۱- ڈھاکے کے فارسی گو شاعر کنیزبتول لیکچرر یونیورسٹی اردو ڈھاکہ  
سید محمد باقر طباطبائی، حیات و شاعری

۱۲- طنز و مزاح در دکتر خواجہ عبدالحمید یزدانی فارسی لاہور

شعر خاقانی

۱۳- فارسی نثر میں سید صفدر علی شاہ اردو اوکاڑا

اخلاق ناصری کا مقام

۱۴- وحشت کی فارسی شاعری، دکتر وفا راشدی اردو کراچی

روایتِ زمانہ

روایتِ زمانہ

روایتِ زمانہ

روایتِ زمانہ

روایتِ زمانہ

روایتِ زمانہ

# کتابھائیکہ برای معرفی دریافت شد

- ۱- ثلاثہ غسالہ  
حکیم حبیب الرحمن  
ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد
- ۲- تجلیات غوثیہ  
دکتر محمد اختر چیمار
- ۳- عصری فارسی شاعری اور شعراء  
ڈاکٹر سید احسن الظفری
- ۴- جدید فارسی شاعری  
ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
- ۵- پروین اعتصامی  
ڈاکٹر سید محمد تقی علی عابدی
- حالات اور شاعری
- ۶- فارسی شاعری میں طنز و مزاح  
ڈاکٹر خواجہ حمید یزدانی
- ۷- زبان فارسی در آذربائیجان  
دانشمندان و زبان شناسان
- ۸- غزل فارسی علامہ اقبال  
پروفیسر محمد منور



## مہران نقش

استاذ کتب و تہذیب و ثقافت  
مندی خانہ مہران نقشبندی  
نقشبندی و نقشبندی

ڈاکٹر و قاری شدی

مکتبہ اشاعت اردو کراچی

## خانخاناں نامہ

سازمان مہران

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی  
ڈاکٹر و قاری شدی  
ڈاکٹر و قاری شدی



فارسی شاعری میں

## طنز و مزاح

ڈاکٹر و قاری شدی

نگارشات

میاں جمیل ۳۲ پبل روڈ لاہور

## خطبات بہاولپور

ڈاکٹر و قاری شدی

ادارہ تحقیقات اسلامی  
الجماعة الإسلامية العالمية  
(اسلام آباد - پاکستان)

موضوعات قرآن

## انسانی زندگی

نصائح عبد الرحید

ادارہ تحقیقات اسلامی  
الجماعة الإسلامية العالمية  
(اسلام آباد - پاکستان)

زبان فارسی

## آذربایجان

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی



## فلسفہ توحید



ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

## عصری فارسی شاعری

ڈاکٹر و قاری شدی

ڈاکٹر و قاری شدی

13. Saif bin Umar al Tamimi (d. 180 A. H). the writer of Futuh-ul-Kabira, Kitab-ul-Jamal and seerat-e-Ayesha wa Ali. (d. 180 A. H). He was a prominent scholar of the early Islamic period. He was a companion of the Prophet (P.B.U.H.) and a member of the first generation of Muslims. He was a prominent scholar of the early Islamic period. He was a companion of the Prophet (P.B.U.H.) and a member of the first generation of Muslims.

There had been a number of other too who belong to the categories of the scholars of history, Akhbar, Lineage and narration. Prof. Jawad Ali has made a mention about some of them by instalments under the title of CASES OF THE TABARIS HISTORY in the AL-MAJMA UL ILMI AL IRAQI Magazine.

(Summary of the article presented in the international seminar on "Tabari" held on 13th to 15th September 1989 at Babulsar (Mazandaran) Iran.)

Kitab ul Avayil.(d. 204 or 206 A. H).

2. Abdullah Ibn-ul-Muqaffa (d. 140 A. H). out of the books translated by Ibn-ul-Muqaffa from pehalvi into Arabic, only a few have reached us. The important translation was that of Khudainama which is not available now. Other of his works are Aeen Namak, Kitab-e-Mazdak wat taj-e-Seerat-e-Anushirwan and Kalila Dimna.
3. Ibn-e-Qutayba Abu Abdullah Muhammad bin Muslim Al-Deenwari (d. 270 or 276 A. H). He wrote the Kitab 'Uyun-ul-Akhbar and Al-Maarif.
4. Seyar Muluk l Ajam.
5. Seyar ul Ajam
6. Qasas ul-Muluk-ul-Mazia Wal-umam ul Salefeh.
7. Nehayat-ul-Arab fi Akhbar-ul-Faras wal Arab.
8. Sha abi (d. between 103 to 150 A. H).
9. Abul Bukhtari (d. 200 A.H).
10. Kitab-ul-Tareekh by Ibn-e-Kharadbeh.
11. Al. Maisam bin Ady Abu Adbur Rehman (d. 206 or 207 A. H) - author of Kitab-e-Akhbar al Faras and Kitab-e-Tareekh-ul-Ajam and Kitab ul Tareekh ulus sineen, which is considered to be the oldest book relating to events given in a chronological order. This book is no longer available.
12. As Sirri Bin Yahya.

appears that the translation was done after fifty years of the writing of that book. There may be difference in the Year to when the translation was completed but there can be no doubt that the work of translation was taken in hand during the Year 352 A. H. as described in the book MUJMA-UL-TAWAREEKH WAL QISAS.

## DOCUMENTAL EVIDENCE IN PERSIAN PROSE.

After the booklet written by Hakim Abul Qasim bin Muhammad Samargandi (d. 343 A. H) expounding the Hanafi jurisprudence, and preface of SHAHNAMA-E-MUNSURI (TRANSLATION) the history of Tabari was translated.

INTRODUCTION TO SHAHNAMA-E-ABU MANSURI (compiled 346. A. H) is the oldest existing evidence in Persian prose. And after it comes the translation of Tabari, which was completed in the Year 335 A. H.

- (1) MUJML-UL-TAWAREEKH WAL QASAS, Compiled 520 A. H Edited by the late poet laureate Bahar, printed, Iran, 1318 A. H. pp. 180.

- ii. Translation of Tabari's History by Abu Ali Muhammad al-Balami (Part concerning Iran). along with introduction and marginal notes, under care of Dr. Muhammad Jawad Mashkoor, print-Tehran 1337 A. H. Introduction page-25.

## TABARI'S SOURCES.

1. Ibne-ul-Kalabi, the author of 140 books, most of which are extinct - also writer of Kitab-e-Muluk-Tawail-wa-

as the 12th volume of Tabari's history. It contained the selection of the appendix of specified appendices written by the comrades and followers of Muhammad Jarir al-Tabari and was published at Egypt in 1236 A. H. A third time it was again published at Cairo with the above mentioned appendices in the year 1358 A. H under the supervision of a group of selected scholars.

Herblet has written in his "NATIONS OF THE EAST" that the credit of initially introducing Tabari goes to Erpinieus who translated the summary of Tabari's History in Latin. Zottenberg published the persian translation of this book rendered by Balamī in four volumes.

Another German orientalist Lolakay translated a portion of this book relating to the history of the sasanids from Arabic into German Language and published the same from Lydon in 1179 A. D alongwith preface and marginal notes.

## UTILIZATION.

Although Tabari's history has been an indispensable for almost all the historians who followed him, Yet Ibn-e-Miskwayh and Ibn-ul-Athir seem to have greatly benefitted in as much as they laid the foundation of their historical works on the ground prepared by Tabari.

Balamī started translating this work during the reign of Sassanid monarch Malik SADID ABU SALEH MANSUR Ibn-e-NOOH (350-356 A. H) when he held the position of a minister. Tabari in his original history has dealt with the events upto 302 A.H and it was due to Balamī that further events upto 355 A. H were also added to it. It is also possible that he might have completed the translation the same Year. Thus it



the pre-Islamic days of this history in German language along with its valuable appendices and the marginal notes. This book was published in the year 1979 A. D under the title "HISTORY OF THE IRANIANS AND THE ARABS UNDER THE SASANIDS." Happily, this most valuable book with its exact translation has been published in the series of INTESHRAT-E-ANJUMAN-E-ATHAR-E-MILLI through the efforts of Doctor Abbas Zaryab Khooyee, professor of Tehran University.

In Iran, the credit goes to the late poet laureate Bahar who, for the first time, induced the Ministry of Education and Culture to publish the translation of Tabari's History ascribed to Balami, especially its portion dealt with pre-Islamic era which narrates the history of prophets and monarchs. It is a matter of great pity that the book could not come out of the press during the life time of Bahar and thereafter in the Year 1341 A. H it was printed under the able management of prof: Muhammad Parveen Gunabadi with preface and diligent corrections as well.

As to the last translation of Tabari's History attributed to Balami under the title TAREEKH NAME-E-TABARI was published at Tehran in the year 1366 A. H. Comprising of three volumes under the supervision of Aqa-e-Muhammad Roshan.

Abu Ali Muhammad al-Balami, the sasanid minister rendered Tabari's history in Persian during the year 352 A. H. Later it was translated into Turkish language and was published in 1260 A. H at Astana. This book was first printed by De-Goye, the Hollander orientalist in 13 volumes with the help of some orientalist from 1876 to 1901 A. D to the original text of the book he also added a preface, an index and marginal notes. Then along with the printing of eleven volumes of Waslat-ul-Tareek-e-Tabari, this book was also got printed under the care of Yousuf Bay Mahmood to be termed

al-Katib al Qurtabi which was published at Lydon in 1897 A. D and at Egypt in 1327 A. H. It includes all those events and occurrences which mark the end of Hijra Year 365.

## TRANSLATIONS AND PRINTS.

In addition to the translation ascribed to Balaami. Another translation of Tabaris History, especially the part relating to Iran, was published and circulated in 1337 A. H along with the preface and marginal notes by Dr. Muhammad Jawad Mashkoor under the management of KITABKHANA-E-KHAYYAM. Apart from this, the portion concerning the History of Iran prior to Islam, from the very beginning upto the 31st year of Hijra being the translation of Sadiq Nishat was published by the BUREAM OF TRANSLATION AND BOOK PRINTING in the year 1351 A. H.

Similarly, the entire text of the TAREEKH-E-TABARI was first printed under the care of late Abul Qasim Payanda in 14 volumes during the year 1352-54 A. H through the support of Iranian Cultural foundation and after the Revolution it was again got published by the publication House of Modern Mythology.

Tabaris's History did not, however, escape the perview of the orientalisists. De-Goye, the eminent orientalist of Holland has got its Arabic Text printed with the help or some his co-workers.

Even somewhat earlier to him, Erpilineus (d. 1584-1624 A. D) and Herrmann Zoltenberg had also managed to get some portions printed of the Tabaris History. The German orientalist, theodore Noldoke had also got it printed. Being a close associate of De-Goye, he rendered the part concerning

renowned books written from the advent of Islam to his own times, Tabari has offered them in a most systematic and scientific manner and in this presentation, the author has tried his utmost to keep himself impartial. Undoubtedly this is one of Tabari's stupendous and monumental achievement due to which he enjoys a distinguished place among the historiographers. The qualities possessed by him are not found in any other historian of Tabari's time and that is why no historiographer could succeed in his undertaking without benefitting from Tabari since Tabari is found so rich and abundant in the domain of event recordings. Tabari himself reviewing his book says:

"These are the very informants which were narrated to me and I am to describe the same. Informations regarding the predecessors were conveyed to us by the people who neither saw them nor knew anything about the occurrences of those times. They were either informants or mere narrators. In their informations and narrations, if they had not made use of the philosophical extraction or intellectual deduction and something as a result there of appears in my book which has been quoted from predecessors and which is not accepted by the reader today, then it should be taken for granted that it was almost not baseless and it was conveyed to us by some of the narrators and we quoted it we got it."

Haji Khalifa, the author of KASHF-UZ-ZUNUN wrote that Abu Muhammad al-Farghani has written an Appendix on TAREEKH-TABARI which gained celebrity under the title of al-Silat. Another Annexure was also compiled by Abdul Hasan Abdul Malik Hamadani (d. 521 A. H.) in which he included the events relating to 487 A. H and it was named TUKMALA-E-TAREEKH-E-TABARI. A supplement to the history of Tabari, the most important of all the appendices written on Tabari's history is the Kitab us Silat Tareekh Ul Tabari of Ibn-e-Saad



the person who participated in the event (under description) himself or had been ■ witness to it or possessed its first hand knowledge or the event had itself been confirmed by a group of the people. Besides this, Tabari has also mentioned few ordinary, unimportant and obviously unconcerned events here and there and yet the same are of a considerable importance for the student of history.

TAREEKH-E-TABARI does not stand only excellent in regard to its various capacities, it is also ■ compendium which contains extracts from some of the rare and valuable works of Islamic era, which are now extinct. Apart from this the best extracts derived from Kaab al-Ahbar, Abdullah bin Salam, Qatada, Mujahid, Abdullah Ibn-e-Abbas, Abu Mikhnaf, Al-Zahri and Ashjaits sayings have also been preserved in it. No other book can compete with Tabari history as far as the extracts of these golden sayings are concerned.

Annals is another branch of historiography whereby the author is bound to record the events chronologically. This is not a new way rather an old fashion of the yore. Apart from Bobylonians and Assyrians even the Egyptians made use of it and the historians of ancient Greece and Rome had also followed this system. In this system the historian has to be particular about the chronological order while writing events. Tabari has also followed this system and kept to it all through. If the event is a bit lengthy, Tabari had given its summary first and thereafter he described the part of that event in the year when it took place and so on and so forth till the year when that event came to its last end.

After all this discussion, we can easily conclude that TAREEKH-E-TABARI is rare collection of the writings and important historical source of the early period of Islam. Making out ■ great and deep research of the extracts of

him from ancestors or based it on what he got from the writings of predecessors. In the last portion, however, Tabari has refrained to mention the names of narrators not withstanding the fact that these events are either of his own time or a little earlier and thus they had been more authentic and dependable. It may be the demand of political situation or Tabari himself might have refrained to name the narrators because of their own liking.

## TABARIS STYLE.

He adopted the method of having gathered together the principles and all those points on which the scholars differ have been supported by such traditions which happen to be authentic. This was indeed a very delicate situation and Tabari has thus been successful in the upkeep of his non-partiality. He has no responsibility for the tradition beyond reporting it. He recorded the traditions as he got from his Sheikh and in case he got the same traditions from certain other sources he quoted them in Verbatim without adding anything from his own side. This is a good way of dissertation. I could say, as it leaves a vast arena for the reader to adjudge, think and then decide himself. He has carved out a reflective path so that by keeping in view all the traditions relating to a particular event, the differences lying therein should be first clearly understood and then a conclusion is drawn. Quoting a number of traditions regarding a single event is indeed the function of a prolific writer like Tabari. The latter traditionists who followed in his work made him an outstanding personality of the historians world. This is the very fact that makes his book of history higher and superior in the eyes of the experts in historiography. He was himself a traditionist and started his education with learnings of Hadith. As such he is the original source of the traditionists style in writing history. He is very careful in the art of documentation while compiling traditions. The reliable narrator unto him is either



the patronage of the Government all turned against Tabari. There had also been a time that due to some differences arising out from the explanation of certain Quranic verses. A crowd of people had besieged his house and he had to keep himself within it until the Baghdad Police suppressed this tumult. Yet his opponents could not sit still and pronounced him as KAFIR which badly spoiled his name and fame. Yaquat-e-Hamvi has written Tabari's state of affairs in his book IRSHAD quoting from two other books - one written by Abdul Aziz bin Muhammad Tabari in memory of his father and the other one was written by a pupil Abu Bakr bin Kamil in memory of his teacher.

## BOOKS AND COMPILATIONS.

He had such a strong desire for writing that he continuously wrote forty pages daily for forty years. All of his books are not available. What we have got is the Exegesis of the Holy Quran - JAME-UL-BEYAN FI TAFSIR UL QURAN, in which a good store of authentic AHADITH has been collected.

This commentary is a compendium of knowledge and sciences for historians and critics. Apart from this he has to his credit AKHLAQ-UL-FUQAHA, Tehzeeb-ul-Asar both relating to Hadith and Kitab-ul-Eteqad. Another of his stupendous work is the world's history which is entitled as TARIKH ul UMUM WAL MULUK and had become famous under the name of AKHBAR-UR-RASUL WAL MULUK. Thanks to Almighty Allah that this oldest book of history remained safe from the vicissitude of time. Almost all the matter concerning the subject has been collected in this book. It contains all that happened from the very creation upto 302 A.H i.e 915 A.D. Extracts of such rare books have also been preserved in it which are now extinct. In its compilation, Tabari has either relied upon those traditions which reached

age. Having received his primary education at his town place, his father sent him for further education to the famous educational centers of the Islamic world. He stayed at Ray for some time and then proceeded to Baghdad. He had learnt some Islamic literature from Muhammad bin Hameed Razi from whom Imam Ahmad bin Hambal, Ibn-e-Maja and Tirmizi had been benefitted. Al-Tabari had a likeness to see Imam Ahmad bin Hambal but as ill luck would have it, he could not meet him as he died a few days ago. Then he left for Basra and Koofa. Again he visited Baghdad and having stayed there for a few days returned to Egypt while on his way to Egypt he made a short sojourn at Damascus for learning Hadith. Having equipped himself with the knowledge of Hadith when he reached Egypt, his fame and renown had reached far and wide. From Egypt he came back to Baghdad where he spent his entire life. During this period he visited Tabaristan twice and breathed his last at Baghdad in 923 A.D. i.e. 25th of the month of Shawwal 310 A.H.

## **TABARIS RELIGIOUS INCLINATION.**

On his return from Egypt, Tabari remained a follower of Shafite sect for about ten years. Thereafter he established his own religious jurisprudence of which the followers were termed as JARIRIYA after the name of his father. This sect was also known as TABARIYA in relation to TABARI. It is quite evident from his religious jurisprudence that Tabari has differed much in branches than in doctrines from Imam Shafi and the result was that the sect he introduced soon came to an end. It may be said that his differences with Imam Ahmad bin Hambal are more based on principles and that is why he acknowledges Imam Ahmad bin Hambal as MUHADDITH and not MUJTAHID. The result of holding such a strong difference to the way of Imam Ahmad was that the followers of Imam Hambal who were in majority at Baghdad and also enjoyed

## **COLLECTION OF TRADITIONS IN AN UNCRITICAL MANNER.**

The histories above mentioned mostly contained a collection of traditions and events devoid of any personal opinion of the historians. It was left for the readers to draw out any conclusions no criticism of any kind was made by the writer, since Historiography was initiated by the traditionalists.

So, historical events were also recorded like AHADITH quoting from reliable narrators.

## **NOBLES MENTIONED NOT COMMONERS.**

Moreover, these histories deal with people of high status as lords, sultans, chieftains and nobles hardly mentioning any thing about the common man. Those in power were dealt in full details and so poorly had been described the weaker as if they had no place in the history. To tell the truth, most of the historians led a life of adversity but the history they wrote was not their own - it was of their kings and Lords.

## **BIOGRAPHICAL SKETCH OF AL-TABARI.**

Abu Jaffar Muhammad bin Jarir al-Tabari was born at Amul (Mazandran) of Taberistan province in 839 A.D i.e. end of 224 or the beginning of 225 A.H. From his very childhood he devoted himself towards seeking knowledge and committed to memory the entire Quran when he was only seven years of



rendered into Arabic. A number of books and magazines written in Hindi, Pehalvi, Latin, Greek and Syric were translated in Arabic which enriched the historical literature. Among these translators Abdullah bin Al-Muqaffa (d.140 A.H) stands the most renowned who rendered the non-Arabic events into Arabic language, (Al-Fehrist, PP. 172). Al-Balazri (d.279 A.H) translated the Ardsher period from Pehalvi language into Arabic verse, (Al-Fehrist, PP. 164). Then a time came when Islam having broken all the geographical and tribal limitations formed a vast brotherhood which brought it in contact with people of different nationalities who spoke different languages. Thus the historians got a large quantity of events as historic reserve. The Quranic dictate, 'TRAVEL THROUGH LAND' and the saying of the Holy Prophet, 'SEEK KNOWLEDGE EVEN IF IT IS IN CHINA' and the like AYAT and AHADIDH increased the enthusiasm of travelling and touring among the Islamic world. This also helped the learned men and scholars to travel from one place to another to seek knowledge and preach religion. The scholarly people got themselves engaged with writing of history. Their social status enhanced and now they were no more termed as Akhbarees since this title was now reserved only for the story tellers.

Among the Scholars of third century after Hijra, we come across Ibn-e-Qutaibah (d.276 AH) Al-Bazari (d. 279. A.H), Al-Yaqoobi (d. 284. A.H), Deenawar (d.290 A.H) and Muhammad bin Jarir-al-Tabari, the author of TARIKH-UL-UMUM WAL MULUK (d. 310 A.H). Of all these al-Tabari was the outstanding. Besides being a historian, he was also Exegetist and Jurisconsult. In the world of Historiography, al-Tabari is followed by al-masoodi (d.446. A.H), Ibne-e-Miskwahy (d.421 A.H), Ibn-e-Athir (d.630 A.H), Abdul fida (d.273 A.H) Ibn-e-Khalladun (d.808 A.H) and this stands to the credit of Ibn-e-Khulldun, that first of all he discussed at length the philosophy of history. Similarly the person who recorded the Islamic events in a date-wise order was Halsam bin Ady (d. 207 A.H) and al-Tabari had also followed him in his work.

PP. 84).

Those who used to narrate the events of the pagan period were known as al-Akhbarees because those events were termed as AKHBAR. One who indulged in narrating tradition (hadith) was called MUHADDIS (Traditionalist) and this class was considered more dependable in comparison with Akhbarees. Some traditionalists also used to be Akhbarees and ■ historians were considered to have specialised themselves in some branch of history. For example, Abu Mikhnaf was taken as an expert and specialist as far ■ the events and news of Iraq were concerned. Similarly al-Madayani specialised in the affairs of Khurasan, Hind and Persia whereas al-Waqidi experted himself of the history of Hejaz and the seerat of the Holy Prophet.

## **EXPANSION OF THE SUBJECT OF HISTORY IN ISLAM.**

History was constituted of the following three parts during the early days of Islam.

1. News relating to predecessors.
2. Conditions of the Arabs before the advent of Islam.
3. Seerat of the Holy Prophet of Islam.

But with establishment of an Islamic Government ■ fourth part was also included. i.e. Islamic Government

4. The news pertaining to Islamic government was also added and thus the scope had been further widened. Further, which added more strength to Historiography in the beginning of Islam was the translation of books in other languages



understanding. Thus the Islamic Revolution had opened new vistas of vision for the development of Historiography.

Among the new learning generated by Islam, one is that of the art of writing a connected historical account, prior to which no such account appears to have existed in any part of the world. In the third century after Hijra when Abu Jaffer Muhammad bin Jarir al-Tabari wrote Tarikh-ul-Umam wa'al-Muluk the compilation of Hadith literature by that time was at its Zenith. The well known traditionists like Bukhari, Muslim, Tirmizi, Nisae and Ibn-e-Maja all belong to the third Century A.H. All of them are known as al-Akhbarees and al-Tabari among them was the greatest historian of his time.

It is an established fact that Historiography among Muslims started with copying down of the doings and the sayings of the Holy Prophet. So, the way which was prevalent for describing Hadith, the same continued for a long time to relate the historical events. This means that the recording of an event must be narrated by the evidence of an onlooker or the person who witnessed the event.

In Islam, the predecessors in this skill were the Holy Prophet of Islam in his Khutbat Ali Ibn-e-Abi Talib in his Nehj-ul-Balaga, Urva bin Zubair (d-93 A.H.) - (al-Alam - Zarkali, PP. 638), Abu Saeed Aban (d. 86. A.H.) (Fehrist' Ibn-e-Nadeem, PP. 45) and Wahab bin Munnubba (d. 110 A.H) (al-Alam-Zarkali, PP. 1140) behind them came Muhammad bin Ishaq, d. 152 A.H) (Al-Fehrist, PP. 136) who took to seerat writing. He was the very historian whose illustrious work was summarized by Ibn-e-Hisham (d.128 A.H.). He was followed by Omar-al-Waqidi (d. 207 A.H) who wrote something about seerat and from whom Ibn-e-Sa'ad had quoted some traditions. Besides them were the traditionist Abul Hasan al-Madayani (d.225 A.H) (Al-Fehrist, PP. 147) and Abu Mikhnaf (d. 157 A.H), the writer of the MUQTAL-E-HUSSAIN and other books ALKUNI and AL-ALQAB, Sheikh Abbas Qummi, (Vol. 1



Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi



# AL-TABARI

- A HISTORIAN

## HISTORIOGRAPHY IN ISLAM

The art of Historiography had gained the attention of the Muslims during the First Hijra century. The introduction of Islam was, in fact, a great revolution which started from Mecca in Arabian peninsula. The early preachings of the Holy Prophet of Islam in Mecca which later transformed into Defensive Wars, Ghazwat and Saraya at Medina were such revolutionary events of which the news travelled far and wide. The people were eager to hear and know as to how this change was brought about. Moreover, the revelation of the Holy Quran and the occurrences according to its dictates as expressed by Hadith, sayings of the Holy Prophet, were all being committed to writing or memory for knowledge and



# DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor  
EMBASSY OF THE ISLAMIC  
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2  
Islamabad, Pakistan.

© 818204/818149



# DANESH

Quarterly Journal

of the  
Office of the Cultural Counsellor  
Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

SUMMER 1990  
(Sl. No. 22)

A collection of research articles  
with background of Persian Language  
and Literature and common cultural heritage  
of Iran, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

